



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ متن و شرح کامل

رسائل شرح انصاری (۱)

پہ درویشی پر مشتمل و پانچ

کتاب الظن - مقصد الثالث - ۱

استاد سیدنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری «به روش پرسش و پاسخ»

نویسنده:

جمشید سمیعی

ناشر چاپی:

خاتم الانبیاء

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۲	ترجمه متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری جلد ۳
۳۲	مشخصات کتاب
۳۳	مقصد دوم در ظنّ
۳۳	مقام دوم: در وقوع تعبد به ظنّ
۳۳	اجماع منقول
۳۳	اشاره
۳۸	اشاره
۳۸	اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اولی
۳۸	مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد
۳۹	تشریح المسائل
۳۹	* موضوع این بحث چیست؟
۳۹	* اقسام اجماع را بنویسید؟
۳۹	* برای شناخت بیشتر اجماع منقول چه باید کرد؟
۳۹	* اجماع محصل چگونه اجماعی است؟
۳۹	* اجماع منقول چگونه اجماعی است؟
۳۹	* اجماع منقول خود بر چند قسم است؟
۳۹	* مراد از اجماع منقول به خبر متواتر چیست؟
۴۰	* مراد از اجماع منقول به خبر واحد چیست؟
۴۰	* کدام یک از دو قسم اجماع منقول مورد بحث است و چرا؟
۴۰	* ذکر چه نکاتی تا اینجای بحث لازم است؟
۴۱	* حجیت اجماع منقول از باب تعبد است یا از باب ظنّ؟
۴۱	* قائلین به حجیت اجماع منقول دلیلشان بر تعبدی بودن این حجیت چیست؟

- * مراد شیخ از عبارت (من جملة الظنون الخارجة عن الاصل ...) چیست؟ ۴۱
- * مراد از عبارت (عند كثير ممن يقول باعتبار الخبر بالخصوص ...) چیست؟ ۴۱
- * مراد از عبارت (نظرا الى انه من افراده، فيشملة، ادلته ...) چیست؟ ۴۱
- * مراد از عبارت (هو التعرض للملازمة بين حجية الخبر و حجیته) چیست؟ ۴۱
- * مراد از عبارت (فهو عندهم كخبر الصحيح على السند) چیست؟ ۴۲
- * مراد از عبارت (لان مدعی الاجماع يحكى ...) چیست؟ ۴۳
- * مراد از عبارت (و يدخل الاجماع ما يدخل الخبر من الاقسام ...) چیست؟ ۴۳
- * اقسام اجماع را بنویسید؟ ۴۳
- * مراد از عبارت (يلحقه ما يلحقه من الاحكام ...) چیست؟ ۴۳
- * چرا اصل اجماع حجّت است و قابل انکار نیست؟ ۴۳
- * پس حدیث (اغسل ثوبك من ابوال ما لا يؤكل لحمه، از امام (ع) چیست؟ ۴۳
- * به نظر شما چه اجماعی بدون تردید حجّت است؟ ۴۴
- * چرا خبر واحد را از ناقلین مخالفین می‌پذیرید و اجماع منقول را از آنها رد می‌کنید؟ ۴۴
- * کدامین اجماع از نظر شیعه فاقد حجّت است؟ ۴۵
- نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد ۴۷
- اشاره ۴۷
- امر اول [مستفاد از ادله متقدمین برای حجّت خبر واحد] ۴۷
- اشاره ۴۷
- تشریح المسائل ۴۸
- * مراد از عبارت (و الذى يقوى فى النظر ...) چیست؟ ۴۸
- * جناب شیخ چه دلیلی بر مدّعی فوق اقامه می‌کند؟ ۴۸
- * پس مراد از عبارت (انّ الادلة الخاصة التى اقاموها على حجیة خبر ...) چیست؟ ۴۸
- * مراد از عبارت (عن حسن) در متن مذکور چیست؟ ۴۸
- * مگر اخبار غیر حسنی هم وجود دارد؟ ۴۸

- * پس مراد از عبارت (لأنّ العمدة من تلك الأدلة هو الاتفاق) چیست؟ ۴۸
- * چرا اجماعی که از اتفاق اصحاب بر عمل به خبر واحد حاصل شده شامل اجماع منقول نمی‌شود؟ ۴۸
- * پس مراد از عبارت (عدم شمولها آلا للروایة المصطلحة ...) چیست؟ ۴۹
- * مراد از عبارت (آلا ان یدعی انّ المناط فی وجوب ...) چیست؟ ۴۹
- * پس مراد از آن عبارت (و لا یعتبر فی ذلك حکایة الفاظ الامام ... الخ ...) چیست؟ ۴۹
- * پس فلسفه حجّیت عبارات به عنوان خبر چیست؟ ۴۹
- * نظر شیخ پیرامون استدلال و یا توجیه مذکور چیست؟ ۵۰
- * تالی فاسدها و لوازم مناظ مذکور در صورت اثبات چیست؟ ۵۰
- * حاصل مطلب چیست؟ ۵۰
- عدم دلالت آیات بر حجّیت اجماع منقول ۵۲
- حاصل استظهار از آیه شریفه ۵۲
- تشریح المسائل ۵۳
- * مراد از عبارت (فالعمدة فیها ... هی آية التّبأ ...) چیست؟ ۵۳
- * کیفیت استدلال مستدلین به آیه شریفه را تقریر کنید؟ ۵۳
- * جناب شیخ چه پاسخی از استدلال مذکور می‌دهد؟ ۵۳
- * دلیل شیخ بر مدّعی فوق چیست؟ ۵۳
- * آیا تفصیل و تفاوت مذکور میان خبر عادل و خبر فاسق به خاطر احتمال خطا است؟ ۵۴
- * آیا تفاوت و تفصیل مذکور به خاطر احتمال غفلت است؟ ۵۴
- * آیا تفاوت مذکور به خاطر احتمال قرینه است؟ ۵۴
- * پس فرق این دو به چه خاطر است؟ ۵۴
- * مگر در خبر واحدی که از قول فرد عادل به دست ما می‌رسد چند احتمال خلاف وجود دارد؟ ۵۴
- * چرا آیه شریفه احتمالات دیگر را نفی نمی‌کند؟ ۵۴
- * اصول مذکور در مورد خبرهای حسی جاری می‌شوند یا حدسی؟ ۵۴
- * ذیل آیه شریفه تعلیلی آورده و آن عبارت است از اینکه: در خبر فاسق تفحص و تبیین لازم است به علّت اینکه احتمال ندامت وجود دارد آن هم احتمال عا

- * حاصل این تفصیل و تعلیل چیست؟ ۵۶
- * با توجه به دو قرینه مذکور و مطالبی که گذشت مقصود اصلی و مراد نهایی در آیه شریفه نبأ چیست؟ ۵۶
- * شاهد شیخ بر مدّعی فوق چیست؟ ۵۶
- * چرا نمی‌توان تقریر فوق را در مورد حدس جاری نمود و گفت: در فاسق به مناط فسقی که در او وجود دارد به حدسش اعتنا نکن چرا که مطابق با واقع نب
 * پس مراد از عبارت (و منه تبیین عدم دلالة الآية على قبول الشهادة الحدسية ...) چیست؟ ۵۷
- پاسخ شیخ از اشکال مذکور ۵۹
- تشریح المسائل ۶۰
- * حاصل اشکال این مستشکل چیست؟ ۶۰
- * پاسخ شیخ در قبال اشکال مذکور چیست؟ ۶۰
- * پس مراد از عبارت (نعم، لو كان المخبر مّمن يكثر عليه الخطاء و الاشتباه ...) چیست؟ ۶۱
- * چرا اصل یا اصول مذکور در خبر هر عادل جاری نمی‌شود؟ ۶۱
- * گواه شما بر اینکه در قسم دوم از خبرهای حسّی از اصول یاد شده استفاده و تبعیت می‌شود چیست؟ ۶۱
- * پس مراد از عبارت (و ان كان ربّما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع ...) چیست؟ ۶۲
- * پس مراد از عبارت (الا انّ المصنف يشهد بانّ اعتبار هذا ...) چیست؟ ۶۲
- مؤیدی بر نظر شیخ ۶۳
- حاصل گفتار ۶۳
- تشریح المسائل ۶۴
- * مراد از عبارت (و يؤدّ ما ذكرنا انه لم يستدلّ احد ...) چیست؟ ۶۴
- * مؤید این مقال چیست؟ ۶۴
- * سر مطلب در این عدم تمسک به آیه نبأ چیست؟ ۶۴
- * پس مراد از عبارت (و الظاهر انّ ما ذكرنا من عدم دلالة الآية و امثالها ...) چیست؟ ۶۴
- * چه نتیجه‌ای از مطالب فوق می‌گیرید؟ ۶۴
- * وجه اجماع و اتفاق مذکور چیست؟ ۶۴
- * مراد از عبارت (كما في الرياض من عدم اعتبار الشهادة ... اذا لم يستند الى الحس ...) چیست؟ ۶۵

- ۶۵ * کلام فوق بر چه مبنایی است؟
- ۶۵ * تقریر پاسخ مذکور چگونه است؟
- ۶۵ * وجه نظر در عبارت (و ان علّله فی الرّیاض بما لا یخلو عن نظر...) چیست؟
- ۶۵ * حاصل بیان صاحب ریاض به طور ساده و روشن چه می‌باشد؟
- ۶۵ * نظر شیخ پیرامون مطالب صاحب ریاض چیست؟
- ۶۵ * حاصل کلام در متن مزبور چیست؟
- ۶۶ * راجع به مقدار دلالت آیه نبأ چه وجوهی وجود دارد؟
- ۶۷ اشکال
- ۶۷ پاسخ شیخ
- ۶۸ تشریح المسائل
- ۶۸ * مراد از عبارت (لیس المراد ممّا ذکرنا عدم قابلیت...) چیست؟
- ۶۸ * مراد از عبارت (بل المراد انّ الآیة المذكورة لا تدلّ الا...) چیست؟
- ۶۸ * مراد از عبارت (لا تدلّ) در متن فوق چیست؟
- ۶۹ * حاصل مطلب کدام است؟
- ۶۹ * مراد از عبارت (بل المراد انّ الآیة المذكورة لا تدلّ...) را منطوقا بیان کنید؟
- ۶۹ * مفهوم عبارت فوق چیست؟
- ۶۹ * سرّ مطلب در قبول و عدم قبول خبر عادل و فاسق را مختصرا توضیح دهید؟
- ۷۰ * مراد از اصطلاح (فتأتمل) در پایان متن چیست؟
- ۷۰ * مرادتان از مطلب اخیر چیست؟
- ۷۱ امر دوّم: نقل کلام علما در اجماع
- ۷۱ اشاره
- ۷۳ تشریح المسائل
- ۷۳ * حاصل مرحله دوم در مباحثی که گذشت چه شد؟
- ۷۳ * انگیزه شیخ بر عنوان امر دوّم چیست؟

- ۷۳ * مراد از عبارت (الذین هم الاصل له و هو الاصل له) چیست؟
- ۷۳ * اجماع در اصطلاح خاصه (شیعه) به چه معناست؟
- ۷۳ * مراد از عبارت (هو اتفاق العلماء فی عصر) چیست؟
- ۷۳ * شاهد بر ادعای فوق چیست؟
- ۷۴ * مراد از عبارت (عصر واحد) به عنوان قسمت دوم بحث چیست؟
- ۷۴ * معیار (کلّ) رأی تمام علما است یا بعض از علما؟
- ۷۴ * شاهد بر این مدعا چیست؟
- ۷۵ * نقل عبارات علما در اجماع و حجیت آن
- ۷۷ * تشریح المسائل
- ۷۷ * مراد از عبارت (و لکن لا یلزم من کونه حجة تسمیته ...) در متن مزبور چیست؟
- ۷۷ * پس مراد از عبارت (و اما ما اشتهر بینهم، من آنه لا یقدح خروج المعلوم ...) چیست؟
- ۷۷ * مراد مشهور اصولیین از عبارت فوق چیست؟
- ۷۸ * پاسخ شیخ به سؤال و اشکال مذکور چیست؟
- ۷۸ * مراد از عبارت (کما علم من فرض المحقق الامام ...) چیست؟
- ۷۸ * پس مراد از عبارت (نعم: ظاهر کلمات جماعة یوهم تسمیته اجماعا ...) چیست؟
- ۸۰ * بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع
- ۸۱ * تشریح المسائل
- ۸۱ * مراد از عبارت (یمکن ان ینقال: انهم قد تسامحوا فی اطلاق الاجماع ...) چیست؟
- ۸۱ * چه نسبتی از نسب اربع میان اجماع بودن و حجّت بودن برقرار است؟
- ۸۱ * حاصل سخن شیخ در متن مزبور چیست؟
- ۸۱ * وجه تسامح در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی از علما چیست؟
- ۸۲ * نفی اصطلاح اجماع از اطلاقی دیگر
- ۸۳ * تشریح المسائل
- ۸۳ * مقدمه بفرماید اجماع منقول بر چند قسم است؟

- ۸۳ * مراد از اجماع دخولی چیست؟
- ۸۳ * کدام یک از انواع اجماع، ممکن است هم اجماع باشد، هم حجت و یا یکی از اجماع و حجت؟
- ۸۳ * در چه صورتی اجماع منقول نه اجماع مصطلح است و نه حجت دارد؟
- ۸۳ * مراد شیخ از عبارت (و اما اتفاق من عدا الامام بحیث ...) در متن مزبور چیست؟
- ۸۳ * پس مراد ایشان از عبارت (الا ان ینظم قول الامام المكشوف عنه باتفاق ...) چیست؟
- ۸۴ * چرا اتفاق من عدا الامام، اجماع مصطلح نمی‌باشد؟
- ۸۵ * مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق
- ۸۵ * حاصل دو مسامحه
- ۸۶ * تشریح المسائل
- ۸۶ * مراد شیخ در متن مذکور چیست؟
- > * با وجود اینکه می‌دانیم اطلاق لفظ اجماع متوقف است بر لحاظ اقوال متفقین و انضمام آنها با رأی امام و قرار دادن مجموع را در برابر لفظ اجماع، و
- ۸۶ * حاصل مطلب تا بدین جا چیست؟
- ۸۶ * مسامحه اول در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی علما چه بود؟
- ۸۶ * حاصل دومین مسامحه در اطلاق مزبور چگونه است؟
- ۸۶ * با در نظر گرفتن دو مسامحه مذکور نتیجه بحث چیست؟
- ۸۷ * آیا اطلاق اجماع در تعریف فوق حقیقی است؟
- ۸۷ * شاهد بر این مدعی چیست؟
- ۸۸ * توضیحا بفرمائید چرا در انضمام اقوال مجمعین با رأی امام مسامحه وجود دارد؟
- ۸۸ * آیا تفاوتی میان تسامح در اجماع دخولی با اجماع در اینجا وجود ندارد؟
- ۸۸ * دو مسامحه مذکور را به طور خلاصه روشن کنید؟
- ۸۸ * فلسفه این دو تسامح چیست؟
- ۹۰ * دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام
- ۹۰ * عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هریک از دو مسامحه
- ۹۱ * کلام صاحب معالم

- ۹۱ پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور
- ۹۲ تشریح المسائل
- ۹۲ * مراد از عبارت (و الاطلاع علی تعریفات الفریقین ... الخ) چیست؟
- ۹۲ * نتیجه حاصله از وجود دو گواه مذکور چیست؟
- ۹۲ * حاصل مطلب در متن مذکور چیست؟
- ۹۲ * مراد از عبارت (انّ المسامحة من الجهة الاولى ... تا للاخیر فیها) چیست؟
- ۹۲ * پس مراد از قید (من دون قرینه ...) چیست؟
- ۹۴ * پس مراد از عبارت (نعم، لو كان نقل الاجماع المصطلح حجة عند الكل ...) چیست؟
- ۹۴ * لزوم قرینه در آوردن اجماع غیر مصطلح نسبت به خود ناقل و مدعی اجماع است یا نسبت به منقول الیه (شنوندگان)؟
- ۹۴ * حال با توجه به مبنای فوق آیا وظیفه ناقل نصب قرینه است یا خیر؟
- ۹۵ * مراد از عبارت (و يظهر من ذلك ما في كلام صاحب المعالم ...) چیست؟
- ۹۵ * صاحب «معالم» در رابطه با حجّیت اجماع و نظر فقها راجع به آن چه فرموده است؟
- ۹۵ * به نظر شیخ چه اشکالی بر این کلام صاحب معالم وارد است؟
- ۹۵ * پاسخ شیخ از اشکال اوّل صاحب المعالم چیست؟
- ۹۵ * پاسخ شیخ به اشکال دوم صاحب معالم چیست؟
- ۹۸ اقسام اجماعات منقوله در کتب فقها
- ۹۸ حکم الفاظ اجماع
- ۹۹ تشریح المسائل
- ۹۹ * مراد از عبارت (انّ الحاکی للاتّفاق قد ینقل الاجماع ...) چیست؟
- ۹۹ * مراد از ظهور در (اتفاق من عدا الامام) عرفی است یا لغوی؟
- ۹۹ * چنین اجماعاتی مصطلح‌اند یا غیر مصطلح؟
- ۹۹ * چرا چنین اجماعاتی، اجماع مصطلح نیستند؟
- ۹۹ * مراد از عبارات (فان اضاف الاجماع الی من عدا الامام ...) چیست؟
- ۱۰۰ * پس مراد از عبارت (نعم؛ لو فرض انّ السبب المنقول ...) چیست؟

- ۱۰۱ * قرینه مقابلہ یعنی چه؟
- ۱۰۳ وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی
- ۱۰۴ تشریح المسائل
- ۱۰۴ * مراد از عبارت (و اضعف ممّا ذکر نقل عدم الخلاف ...) چیست؟
- ۱۰۴ * وجه اضعفیت در هریک از این تعبیرات چیست؟
- ۱۰۴ * ضعیف‌تر از قول و تعبیر اخیر چه تعبیری است؟
- ۱۰۴ * مراد از عبارت (و ان اطلق الاجماع او اضافه علی وجه ...) چیست؟
- ۱۰۵ * در مجموع چه راههایی برای دستیابی ناقل به قول معصوم در این مقام وجود دارد؟
- ۱۰۶ * مراد از عبارت (آلا انّ مستند علم الحاکی ...) چیست؟
- ۱۰۶ * مراد از عبارت (احدها الحس: کما اذا سمع ...) چیست؟
- ۱۰۶ * مراد از عبارت (و هذا فی غایة القلّة ...) چیست؟
- ۱۰۶ * آیا فرض مذکور در زمان غیبت ممکن است؟
- ۱۰۶ * آیا کسی از مدعیان اجماع دخولی تاکنون چنین ادعایی نموده است؟
- ۱۰۶ * مراد از عبارت (و لذا صرّح الشیخ فی العدّة ...) چیست؟
- ۱۰۷ * مراد از عبارت (الثانی: قاعدة اللطف علی ما ذکره الشیخ فی العدّة ...) چیست؟
- ۱۰۸ * تقریر قاعده لطف از لسان متکلمین چگونه است؟
- ۱۰۸ * مراد از عبارت (و لا یخفی انّ الاستناد الیه غیر صحیح ...) چیست؟
- ۱۰۸ * مراد از عبارت (و المفروض انّ اجماعات الشیخ کلّها مستندة الی هذه القاعدة ...) چیست؟
- ۱۰۸ * نظر جناب شیخ اعظم پیرامون قاعده لطف (مبنای شیخ طوسی) چیست؟
- ۱۰۹ ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (ع) میان سید و شیخ
- ۱۱۰ نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید
- ۱۱۰ کلام دیگر از شیخ در کتاب عدّه
- ۱۱۱ تشریح المسائل
- ۱۱۱ * مراد از عبارت (فدعوی مشارکته للستید ...) چیست؟

- ۱۱۱ * مراد از متن (قال فی «العدّة» فی حکم ما ... الخ) چیست؟
- ۱۱۲ * از مجموعه شواهد منقوله توسط شیخ طوسی به چه امری واقف می‌شویم؟
- ۱۱۳ * شاهی دیگر از کلام شیخ طوسی در عده
- ۱۱۵ * معیار در شناخت فقهای که براساس قاعده لطف مشی کرده‌اند
- ۱۱۵ * نقل عبارت فخر الدین در ایضاح
- ۱۱۵ * شاهی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف
- ۱۱۶ * تشریح المسائل
- ۱۱۶ * مراد از عبارت (ثم انّ الاستناد الی هذا الوجه ...) چیست؟
- ۱۱۶ * وجه استظهار در این وجه چیست؟
- ۱۱۶ * به بیانی جامع‌تر بفرمائید چه معیاری برای شناخت فائلین به قاعده لطف وجود دارد؟
- ۱۱۶ * مراد فخر المحققین از عبارت (انّ من عادة المجتهد ...) چیست؟
- ۱۱۶ * به نظر جناب فخر چه فوایدی بر امر مذکور مترتب است؟
- ۱۱۷ * مفهوم عبارت (من عدم الاعتبار بالخلاف لانقراض عصر المخالف) چیست؟
- ۱۱۹ * گفتار شهید اول در ذکری
- ۱۱۹ * استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت
- ۱۱۹ * نقل کلام از محقق داماد در این مقام
- ۱۱۹ * استشهاد شهید اول به توجیهات بعیده در اثبات قاعده لطف
- ۱۲۰ * تشریح المسائل
- ۱۲۰ * حاصل بیان شهید اول در ذکری چیست؟
- ۱۲۰ * وجه انطباق در عبارت (ظاهر العلماء المنع عن العمل ...) بر قاعده لطف چیست؟
- ۱۲۰ * لبّ اللباب بیان محقق داماد در این مقام چیست؟
- ۱۲۰ * استدلال جناب محقق به این مستند بودن چگونه است؟
- ۱۲۰ * حاصل گفتار جناب شهید اول پیرامون قاعده لطف در ذکری چیست؟
- ۱۲۳ * راه سوم در کشف رأی امام برای مدعی اجماع

- ۱۲۴ تشریح المسائل
- ۱۲۴ * مراد از طریقه حدس در متن مذکور چیست؟
- ۱۲۴ * چه اموری ممکن است منشأ حصول حدس باشند؟
- ۱۲۵ * اگر در اینجا سؤال شود خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد حال اثر شرعی قبول این خبر کدام است؟ پاسخ چیست؟
- ۱۲۷ وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول
- ۱۲۸ تشریح المسائل
- ۱۲۸ * حاصل مطلب در عبارت (اذا عرف ان مستند ...) چیست؟
- ۱۲۸ * حاصل مطلب در عبارت (و ظهر لك ان الاول ...) چیست؟
- ۱۲۸ * چرا به نظر شیخ حدس قطعی عادی دارای ارزش است؟
- ۱۲۸ * چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه ارزش ندارد؟
- ۱۳۰ * چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حدسیه ارزش ندارد؟
- ۱۳۰ * جناب شیخ از تنظیم مطالب در متن مذکور چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟
- ۱۳۰ * مراد از عبارت (مستند خبر المخبر بالاجماع المتضمن ...) چیست؟
- ۱۳۰ * آیا اجماع منقول در حکم خبر واحد نیست؟
- ۱۳۰ * پس چرا اجماع منقول را در عداد ادله و به طور جداگانه آورده‌اند؟
- ۱۳۰ * مراد از عبارت (الی القسم الاخیر من الحدس) چیست؟
- ۱۳۰ * مراد از عبارت (و لا المستند الی الوجه الثانی ...) چیست؟
- ۱۳۰ * مراد از عبارت (الی القسم الاول من الحدس) چیست؟
- ۱۳۲ اشکال بر جناب شیخ انصاری
- ۱۳۳ تشریح المسائل
- ۱۳۳ * حاصل بیان شیخ در متن قبلی چه شد؟
- ۱۳۳ * حاصل سؤال و تقریر اشکال مستشکل به مطلب فوق چیست؟
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ * تقریر حجیت اجماع از ناحیه منکشف به نظر مستشکل چگونه است؟

- ۱۳۳ * تقریر حجیت اجماع از ناحیه کاشف و نقل سبب به نظر مستشکل چگونه است؟
- ۱۳۵ * اگر به مستشکل گفته شود که خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد، قبول این خبر اثر شرعی اش کدام است، چه می‌گوید؟
- ۱۳۵ * حاصل مطلب مستشکل چیست؟
- ۱۳۶ * کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافیه
- ۱۳۷ * تشریح المسائل
- ۱۳۷ * مراد سائل و یا مستشکل از نقل عبارات مرحوم کاظمی چیست؟
- ۱۳۷ * نظر مرحوم کاظمی پیرامون حجیت اجماع منقول چیست؟
- ۱۳۷ * حاصل اشکال مرحوم کاظمی به مقاله خود چیست؟
- ۱۳۷ * جناب کاظمی چه پاسخی از اعتراض فوق به خودش می‌دهد؟
- ۱۳۹ * دومین اشکال محقق کاظمی به خودش
- ۱۴۰ * تشریح المسائل
- ۱۴۰ * حاصل اشکال دوم از جانب محقق کاظمی به خودش چیست؟
- ۱۴۰ * اولین پاسخ مرحوم کاظمی از اشکال مذکور چیست؟
- ۱۴۰ * عبارت اخراجی پاسخ اول چیست؟
- ۱۴۱ * دومین پاسخ محقق کاظمی به اشکال دوم چیست؟
- ۱۴۲ * ایرادی دیگر بر پاسخ دوم
- ۱۴۲ * پاسخ کاظمی از ایراد فوق
- ۱۴۳ * تشریح المسائل
- ۱۴۳ * مراد از عبارت (یکفی الرجوع الی الآثار اذا كانت الآثار مستلزمة ...) چیست؟
- ۱۴۳ * مراد از عبارت (و هذا بخلاف ما يستنهضه المجتهد ...) چیست؟
- ۱۴۳ * پس مراد از (انَّ التَّحْقِيقَ فِي الْجَوَابِ عَنِ السُّؤَالِ الْاَوَّلِ هُوَ الْوَجْهُ الْاَوَّلُ ...) چیست؟
- ۱۴۳ * حاصل اشکال سوم چیست؟
- ۱۴۵ * پاسخ محقق کاظمی به اعتراض فوق از جانب خودش چیست؟
- ۱۴۵ * حاصل سؤال و اشکال بر شیخ تا به اینجا چه شد؟

- ۱۴۶ پاسخ شیخ از اشکال
- ۱۴۷ تشریح المسائل
- ۱۴۷ * حاصل پاسخ شیخ از اعتراض مستشکل چیست؟
- ۱۴۹ محمل‌های ادعای اجماع
- ۱۵۰ تشریح المسائل
- ۱۵۰ * مراد از عبارت (و یتفید ذلک من اتفاق المعروفین ...) چیست؟
- ۱۵۰ * مراد از عبارت (لأن اتفاق اهل عصره فضلا ...) چیست؟
- ۱۵۰ * حاصل دو پاسخ فوق چیست؟
- ۱۵۰ * مراد از عبارت (و لو فرض حصوله للمخبر کان من باب الحدس ...) چیست؟
- ۱۵۰ * مراد از اینکه حدس مذکور می‌تواند اماره ظنیه باشد چیست؟
- ۱۵۰ * مراد از عبارت (الحق بذلک ما اذا علم اتفاق الكل ...) چیست؟
- ۱۵۲ * مراد از عبارت (و من المقلّدة من ...) چیست؟
- ۱۵۲ * مراد از عبارت (فانّ فی توصیف المدعی ... الخ) چیست؟
- ۱۵۲ * برداشت شما از مطالب مرحوم محقق در اینجا چیست؟
- ۱۵۲ * حاصل مطلب در عبارت (کیف کان) چیست؟
- ۱۵۲ * حاصل فرموده شیخ در این مبحث چه بوده است؟
- ۱۵۳ * پاسخ شیخ به سؤال مذکور چیست؟
- ۱۵۳ * حاصل توجیه اول توسط شیخ چه بود؟
- ۱۵۳ * حاصل توجیه دوم توسط شیخ چه بود؟
- ۱۵۵ توجیه سوم
- ۱۵۶ تشریح المسائل
- ۱۵۶ * مراد از اصل در عبارت (علی العمل بالاصل عند عدم الدلیل) چیست؟
- ۱۵۶ * مراد از مسئله اصولیه نقلیه یا عقلیه در عبارت (اتفاقهم علی ...) چیست؟
- ۱۵۶ * در تبیین عبارت (ان یتفید اتفاق الكل ... الخ) مثال بزنید؟

- ۱۵۶ * مراد از عبارت (ثم انّ الظاهر ... الخ) چیست؟
- ۱۵۸ * مراد از عبارت (كلّ ذلك مبنی علی استنباط ...) چیست؟
- ۱۶۱ تشریح المسائل
- ۱۶۱ * حاصل فرموده سید مرتضی به عنوان نقل یک نمونه چیست؟
- ۱۶۱ * مراد از عبارت (فظهر من ذلك ان النسبة ... الخ) چیست؟
- ۱۶۱ * مراد از عبارت (و من ذلك: ما عن الشيخ فی الخلاف ...) چیست؟
- ۱۶۱ * دلیل شیخ طوسی بر نظر فوق چیست؟
- ۱۶۱ * دلیل شیخ طوسی بر اجماع الفرقة چیست؟
- ۱۶۲ * نکته قابل توجه در اینجا چیست؟
- ۱۶۴ تشریح المسائل
- ۱۶۴ * مراد از محمل و توجیه سوم در عنوان ترجمه چیست؟
- ۱۶۴ * کدامین مورد به محمل و توجیه فوق تصریح داشت؟
- ۱۶۴ * مراد از عبارت (انّ المطلقة ثلاثا فی مجلس واحد) چیست؟
- ۱۶۴ * مشار الیه ذلک در عبارت (فقال الدلالة علی ذلک) چیست؟
- ۱۶۴ * حاصل مطلب در کلام مفید چیست؟
- ۱۶۴ * دلیل وقوع یک طلاق در یک مجلس چیست؟
- ۱۶۵ * مراد از عبارت (ثمّ بیّن وجه الدلالة) چیست؟
- ۱۶۶ * وجه دلالت در آیه شریفه چیست؟
- ۱۶۶ * مراد از عبارت (كلّ ما لم یکن علی امرنا هذا فهو ردّ) چیست؟
- ۱۶۶ * مراد از عبارت (و قد بیّنا انّ المرّة لا تكون ... الخ) چیست؟
- ۱۶۶ * مگر آیه شریفه الطّلاق مرّتان دلالت بر لزوم دو طلاق ندارد، پس چرا بر اعتبار و لزوم طلاق سوم در قرآن تأکید می‌شود؟
- ۱۶۶ * مراد از عبارت (فاوجب السنة ابطال طلاق الثلاث) چیست؟
- ۱۶۶ * حاصل مطلب و جمع این نمونه از شیخ مفید چیست؟
- ۱۶۹ موردی دیگر از موارد محمل سوم

- ۱۷۰ تشریح المسائل
- ۱۷۰ * مشار الیه ذلک در عبارت (و من ذلک:) چیست؟
- ۱۷۰ * چه مطلبی از عبارت (علی المضایقة فی قضاء الفوائت) به دست می‌آید؟
- ۱۷۰ * مراد از موسّع چیست؟
- ۱۷۰ * مراد از مضیق چیست؟
- ۱۷۰ * مراد از عبارت (ابنی بابویه) چه کسانی است؟
- ۱۷۰ * مراد از اصطلاح (حفظة) در عبارت چیست؟
- ۱۷۱ * معنای کلمه (خریت) چیست؟
- ۱۷۱ * حاصل مطلب در ذکر این نمونه چیست؟
- ۱۷۲ * دلیل ابن ادریس بر این اجماع چیست؟
- ۱۷۴ وجوه سه‌گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس
- ۱۷۵ تشریح المسائل
- ۱۷۵ * حاصل وجه اول در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس چیست؟
- ۱۷۵ * آیا وجه مذکور در ادعای قطع به چنین اجماعی کافی است؟
- ۱۷۵ * اشتباه ابن ادریس در وجه اول در کجاست؟
- ۱۷۵ * در چه صورتی می‌توان نفس ذکر را دلیل بر عمل به آنها قرار داده و فتوای به مضمونشان را به ناقلین آنها نسبت داد؟
- ۱۷۵ * حاصل مطلب در وجه دوم چیست؟
- ۱۷۵ * در چه صورتی در وجه سوم می‌توان فتوی به اخبار مضایقه را به ذاکرین نسبت داد؟
- ۱۷۷ * با توجه به مطالب مذکور در وجه سوم چرا چنین اجماعی نمی‌تواند برای مثل ابن ادریس قطع به واقع آورد؟
- ۱۷۷ * حاصل پاسخ فوق چیست؟
- ۱۷۷ * با توجه به پاسخ فوق، مقدمه اول ابن ادریس چگونه رد می‌شود؟
- ۱۷۷ * اولین اشکال شیخ انصاری بر ابن ادریس در این‌گونه اجماع چیست؟
- ۱۷۷ * اولین جهت در حدسی بودن این ادعای اجماع چیست؟
- ۱۷۹ * دومین جهت در حدسی بودن ادعای اجماع توسط ابن ادریس چیست؟

- * اگر ابن ادریس بگوید: الف- راویان این اخبار مورد وثوق‌اند و این اخبار، اخبار ثقه هستند. صغری ب- فقهاء نیز به خبر ثقه عمل می‌کنند. کبری پس: باید ؛
- * دومین اشکال شیخ انصاری به ابن ادریس چیست؟ ۱۷۹
- * اگر گفته شود شاید ابن ادریس به خبر واحد تنها اعتماد نکرده است تا در تعارض با مبنایش باشد بلکه به خبر واحد به علاوه فتوای علما که یقین‌آور بوده
- * سومین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟ ۱۸۰
- * چهارمین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟ ۱۸۰
- شاهدی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد ۱۸۱
- استظهار شیخ ۱۸۱
- تشریح المسائل ۱۸۲
- * مراد از عبارت (و اوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما ...) چیست؟ ۱۸۲
- * مبنای محقق در رد این ادعا چیست؟ ۱۸۲
- * نظر شیخ پیرامون ادعای ابن ادریس چیست؟ ۱۸۲
- * مراد از عبارت (متختیلاً انّ الحکم معلق علی الزّوجة ...) چیست؟ ۱۸۲
- * مراد از (و لم یتفطن لکون الحکم من حیث العیلوله ...) چیست؟ ۱۸۲
- * مراد از عبارت (فکیف یجوز الاعتماد فی مثله علی الا ...) چیست؟ ۱۸۲
- * حاصل مطلب در ذکر این نمونه از اجماع چیست؟ ۱۸۳
- * حاصل پاسخ شیخ در اینجا به ابن ادریس چیست؟ ۱۸۴
- * چه نسبتی میان عیال بودن و واجب النفقه بودن برقرار است؟ ۱۸۴
- * نظر محقق راجع به این ادعای اجماع ابن ادریس چیست؟ ۱۸۴
- مقایسه شیخ میان کلام حلی و محقق ۱۸۶
- تأویل در اجماعات ادعاشده ۱۸۷
- مقاله محدث مجلسی ۱۸۷
- تشریح المسائل ۱۸۸
- * مستند ابن ادریس در مدعایش چه بود؟ ۱۸۸
- * بیان محقق در رابطه با اجماع چیست؟ ۱۸۸

- ۱۸۸ * مراد از عبارت (علی لفظ مطلق شامل لبعض افراده) چیست؟
- ۱۸۸ * مراد از عبارت (انه اول كثيرا من الاجماع ... الخ) چیست؟
- ۱۹۰ * چه نسبتی میان اجماع روائی و فتوائی وجود دارد؟
- ۱۹۰ * حاصل بیان مرحوم مجلسی در اینجا چه بود؟
- ۱۹۱ تحقیق شیخ
- ۱۹۲ تشریح المسائل
- ۱۹۲ * مراد از عبارت (و التحقیق ... الخ) چیست؟
- ۱۹۲ * مراد از عبارت (اما من حسن الظنّ بجماعة ... الخ) چیست؟
- ۱۹۲ * آیا برای جلوگیری از تدلیس نیازی به نصب قرینه در این گونه اجماعات نمی‌باشد؟
- ۱۹۲ * مراد از عبارت (لان دعوی الاجماع لیس لاجل ... الخ) چیست؟
- ۱۹۲ * مراد از عبارت (نعم قد یوجب التدلیس من جهة ...) چیست؟
- ۱۹۴ * پس مراد از عبارت (و لکنه یندفع بادنای ... الخ) چیست؟
- ۱۹۴ * حاصل و نتیجه این اندفاع چیست؟
- ۱۹۵ حاصل کلام
- ۱۹۶ تشریح المسائل
- ۱۹۶ * مراد شیخ از عبارت (و الحاصل ...) چیست؟
- ۱۹۶ * مراد از قرائن کثیره چیست؟
- ۱۹۶ * مراد از عبارت (و علی هذا ینزل الاجماع المتخالفة ...) چیست؟
- ۱۹۷ بیان محقق سبزواری پیرامون اجماعات مذکوره
- ۱۹۸ حاصل بحث
- ۲۰۰ تشریح المسائل
- ۲۰۰ * مراد از عبارت (تقدم الوجهان ...) چیست؟
- ۲۰۰ * وجه تعبیر به کلمه خصوصا در عبارت (خصوصا اذا اراد الناقل ...) در این فرض چیست؟
- ۲۰۰ * حاصل کلام از ابتدای بحث اجماع تا به اینجا چیست؟

- ۲۰۱ * مراد از (ثم) در عبارت (ثم اذا علم عدم ...) چیست؟
- ۲۰۴ تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ
- ۲۰۶ مثال
- ۲۰۸ توضیح مطلب با یک مثال خارجی
- ۲۰۹ تشریح المسائل
- ۲۰۹ * حاصل کلام از عبارت (نعم ببقی هنا شیء) تا به اینجا چیست؟
- ۲۰۹ * مراد شیخ از مطلب اخیر چیست؟
- ۲۱۰ * پس اگر به نظر شیخ، دستیابی به اجماع حقیقی تعذر دارد چه باید کرد؟
- ۲۱۰ * حاصل قانون مذکور چیست؟
- ۲۱۰ * و لکن قبلا گفته شد که اتفاق المعروفین به تنهایی مستلزم قول امام نیست و برای ما حدس قطعی به رأی امام نمی‌آورد؟
- ۲۱۰ * مراد از امارات و قرائن چیست؟
- ۲۱۱ * این یقین حاصله وجدانی است یا ظنی؟
- ۲۱۱ * حاصل مطلب از مطالب مذکور چیست؟
- ۲۱۱ * تنظیم شیخ جهت فهم مطالب چیست؟
- ۲۱۴ تشریح المسائل
- ۲۱۴ * حاصل مطلب در عبارت (ثم انّ ما ذکرنا ...) چیست؟
- ۲۱۴ * پس مراد از عبارت (ثم انه لو لم يحصل ...) چیست؟
- ۲۱۶ نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع
- ۲۱۶ اشاره
- ۲۱۶ تشریح المسائل
- ۲۱۶ * مراد از عبارت (او ما فی حکمه ...) در متن چیست؟
- ۲۱۶ * مراد از عبارت (او مطلق الدلیل المعتدّ به ...) چیست؟
- ۲۱۸ مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول
- ۲۱۸ اشاره

- تشریح المسائل ۲۱۹
- * مراد از اعتبار اول در عبارت (حجیته بالاعتبار الاول ...) چیست؟ ۲۱۹
- * مراد از جهت ثبوت و جهت اثبات در عبارت (و هی منبیه من جهتی الثبوت و ...) چیست؟ ۲۱۹
- * مراد از دو کلمه (لفظ) و (السبب) در عبارت (دلالة اللفظ علی السبب ...) چیست؟ ۲۱۹
- * مراد تستری از عبارت (و هی محققة ظاهرا ... الخ) چیست؟ ۲۱۹
- * مراد از عبارت (و قد یشتهبه الحال ... الخ) چیست؟ ۲۱۹
- * کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال توسط ناقل چگونه است؟ ۲۱۹
- * وجه مشتبه الحال بودن و دلالت نداشتن لفظ اجماع بر سبب کاشف (اتفاق الكل) در این مقام چیست؟ ۲۲۰
- * مراد از عبارت (ان مبناه و مبنا غیره لیس علی الكشف الذی ...) چیست؟ ۲۲۰
- * کشف صوفیانه چیست؟ ۲۲۰
- * مراد از وجه الاخیر در عبارت (و لا علی الوجه الامر ... الخ) چیست؟ ۲۲۰
- * قول تستری راجع به وجه اخیر به طور کامل چیست؟ ۲۲۰
- * مراد از امران در عبارت (فاذا انتفی الامران ...) چیست؟ ۲۲۱
- * مراد از سائر الاسباب در عبارت (تعیّن سایر الاسباب المقررة ...) چیست؟ ۲۲۱
- * مراد از عبارت (و صرح جماعة منهم ...) چیست؟ ۲۲۱
- * مراد از عبارت (و هذه المسألة کادت أن تكون اجماعیا) چیست؟ ۲۲۱
- * مراد از سه کلمه (عبارت) و (المسألة) و (النقلة) در عبارت (و اذا لوحظت القرائن ...) چیست؟ ۲۲۱
- مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجیت آن ۲۲۳
- اشاره ۲۲۳
- تشریح المسائل ۲۲۴
- * چه زمانی نقل اجماع در اتفاق الكل را دارد؟ ۲۲۴
- * چه زمانی نقل اجماع ظهور در اتفاق الكل را نداشته و امر مشتبه است؟ ۲۲۴
- * کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال را بیان کنید؟ ۲۲۴
- تشریح المسائل ۲۲۷

- ۲۲۷ * مراد از عبارت (و رواية ما عدا قول المعصوم ...) چیست؟
- ۲۲۷ * مراد از عبارت (كألسئلة التي تعرف منها اجوبته ...) چیست؟
- ۲۲۷ * مراد از عبارت (و قد جرت طريقة السلف و الخلف ... على قبول الاخبار) چیست؟
- ۲۲۷ * از نظر تستری دلیل حجیت خبر واحد چیست؟
- ۲۲۷ * مراد از عبارت (مع انّ هذا الوهم فاسد من اصله ...) چیست؟
- ۲۲۷ * وجه فساد این وهم چیست؟
- ۲۲۸ مقدمه سوم و یا نتیجه
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۳۰ تشریح المسائل
- ۲۳۰ * آیا مراد از (الثالثة) مقدمه سوم است و یا در حقیقت نتیجه مقدمات قبل است؟
- ۲۳۰ * مراد از (كالمحصل) در عبارت (و وجهه انّ السبب المنقول بعد حجّيته كالمحصل ...) چیست؟
- ۲۳۰ * مطلب مذکور چه ربطی به ما نحن فيه دارد؟
- ۲۳۰ * حاصل مطالب فوق چه می‌شود؟
- ۲۳۰ * مراد از عبارت (باعتبار ظنیة اصله) چیست؟
- ۲۳۰ * مراد از اصطلاح (حینئذ) در عبارت (فینبغی حینئذ ..) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از عبارت (و لا من الامور المتجددة التي ... الخ) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از (و لا ممّا یندر اختصاص معرفته ببعض دون بعض ...) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از (على حجّيته خبر الثقة العدل بقول مطلق ...) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از (و ما اقتضى كفاية الظن ...) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از (و لذا بنی على المسامحة ...) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از (من وجوه شئی بما لم ... الخ) چیست؟
- ۲۳۱ * مراد از عبارت (من جهة متعلقة ...) چیست؟
- ۲۳۳ * مراد از عبارت (و یراعی ایضا وقوع دعوی الاجماع ... الخ) چیست؟
- ۲۳۳ * علت اولویت مذکور در اجماع اول چیست؟

- * پس مراد از عبارت (بناء علی اعتبار التنبؤ ...) چیست؟ ۲۳۳
- * مراد از عبارت (ثم انه قد نبه) چیست؟ ۲۳۳
- * حاصل مطالب تستری چیست؟ ۲۳۳
- * جناب تستری برای تبیین دو مقام مذکور چه کرده است؟ ۲۳۴
- * مقدمه اول یا بحث ثبوتی چگونه شروع می‌شود؟ ۲۳۴
- * جناب تستری چه پاسخی به این سؤال می‌دهد؟ ۲۳۴
- * اگر اشکال شود که شاید این اجماعات منقوله مبتنی بر حدس و اجتهاد خود مدعی اجماع باشد و نه براساس تتبع و فتوی چه پاسخ می‌دهد؟ ۲۳۴
- * آیا از نظر تستری مطلب به لحاظ قرائن خارجی تفاوت نمی‌کند؟ ۲۳۵
- * مقدمه دوم یا بحث اثباتی چگونه شروع می‌شود؟ ۲۳۵
- * پاسخ تستری به سؤال مذکور چیست؟ ۲۳۵
- * اولین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع از زاویه فوق چیست؟ ۲۳۵
- * در تبیین مطلب فوق مقدمه بفرمایید چند نوع روایت داریم؟ ۲۳۵
- * روایت مصطلحه چگونه روایتی است؟ ۲۳۶
- * روایت غیر مصطلحه چگونه روایتی است؟ ۲۳۶
- * با توجه به مطالب مقدماتی فوق، سیره مستمره امت مسلمان چگونه می‌تواند دلیل بر اجماع مذکور باشد؟ ۲۳۶
- * چه ارتباطی میان ما نحن فیه (یعنی: نقل اجماع و اتفاق الكل) با موارد مذکوره از سیره وجود دارد؟ ۲۳۷
- * حاصل مطالب مذکور از نظر تستری چیست؟ ۲۳۷
- * آیا خبر واحد ثقه در این امور ارزشی دارد؟ ۲۳۷
- * دومین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع منقول از زاویه مذکوره چیست؟ ۲۳۸
- * سومین دلیل تستری بر اعتبار اجماع منقول به لحاظ نقل سبب چیست؟ ۲۳۸
- * ما نحن فیه (اعتبار اجماع منقول) چه ارتباطی با قانون کلی مذکور دارد؟ ۲۳۸
- * به چه دلیل می‌گویند: لا غنی لنا عن معرفة هذا الامر؟ و جناب تستری چه پاسخی می‌دهد؟ ۲۳۸
- * حاصل مطلب فوق چیست؟ ۲۳۹
- * پس مراد از عبارت (لا طریق الی هذه الامور غیر الظن غالباً) چیست و تستری چه پاسخی می‌دهد؟ ۲۳۹

- * نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟ ۲۳۹
- * حاصل مقدمه اول و دوم در شکل منطقی چیست؟ ۲۴۰
- * در بیان نتیجه فوق تستری چه می‌گوید؟ ۲۴۰
- * آیا هیچ‌گونه تفاوتی در میان این دو طریق وجود ندارد؟ ۲۴۰
- * در ما نحن فیه (استدلال فوق) مقدمات چگونه‌اند؟ ۲۴۱
- * قرائن خارجیه مورد نظر کدام‌اند؟ ۲۴۱
- * احوالات علماء در امر مذکور چگونه است؟ ۲۴۱
- * وضعیت کتبی که اجماع در آنها نقل شده در این مقام چگونه است؟ ۲۴۱
- * مراد تستری از عبارت (ثم لیلحظ مع ذلک) به طور خلاصه چیست؟ ۲۴۱
- * چرا مجتهد حق ندارد به اجمال منقول اکتفا کند؟ ۲۴۱
- * پس اگر نباید تنها به اجماع منقول اکتفا کند باید چه کند؟ ۲۴۳
- * آیا تفاوتی در آن امور خارج از اجماع منقول که باید مورد لحاظ واقع شوند وجود ندارد؟ ۲۴۳
- * حاصل و نتیجه ملاحظه این امارات چیست؟ ۲۴۳
- * اگر به اجماع منقول تنها نباید اعتماد نمود پس فایده نقل اجماع چیست؟ ۲۴۳
- ادامه کلام تستری در کشف القناع ۲۴۴
- تشریح المسائل ۲۴۶
- * مراد از عبارت (ربما یتستغنی المتتبع بما ذکر عن الرجوع ...) چیست؟ ۲۴۶
- * مراد از (لاستظهاره عدم مزیه علیه ... الخ) چیست؟ ۲۴۶
- * مراد از عبارت (فعليه ان یتستفرغ وسعه و ...) چیست؟ ۲۴۶
- * مراد از عبارت (فالمقتضى للرجوع الى النقل هو مظنه وصول الناقل الى و ...) چیست؟ ۲۴۶
- * مراد از (فاذا لوحظ جميع ما ذکر ... الخ) چیست؟ ۲۴۶
- پایان کلام محقق تستری در کشف القناع ۲۵۰
- تشریح المسائل ۲۵۱
- * مراد از عبارت (المتضمن لنقل الاقوال اجمالا ...) چیست؟ ۲۵۱

- ۲۵۱ * مراد از عبارت (و الحكم فيما اذا وجد المنقول ...) چیست؟
- ۲۵۱ * حاصل و خلاصه بحث محقق تستری در متن اخیر چیست؟
- ۲۵۳ انتقاد شیخ به محقق تستری
- ۲۵۴ تشریح المسائل
- ۲۵۴ * حاصل مطلب در عبارت (و لکنک خبیر ... الخ) چیست؟
- ۲۵۴ * در تبیین مطلب فوق مثال بزنید؟
- ۲۵۵ * علل عمل نکردن این گروه به اخبار معارض مذکور چیست؟
- ۲۵۵ * برداشت کلی از ذکر دلائل مذکور چیست؟
- ۲۵۶ اجمال مقال
- ۲۵۷ تشریح المسائل
- ۲۵۷ * حاصل مطلب شیخ انصاری در عبارت (فالانصاف ... الخ) چیست؟
- ۲۵۷ * آیا به نظر شیخ این امارات همه یکسان هستند؟
- ۲۵۹ تشریح المسائل
- ۲۵۹ * حاصل مطلب در عبارت (و من ذلک ظهر ... تا آخر متن مذکور) چیست؟
- ۲۵۹ * چرا چنین برداشتی از سخن ایشان می‌شود؟
- ۲۶۱ سخن در خبر متواتر منقول
- ۲۶۲ تشریح المسائل
- ۲۶۲ * مراد شیخ از عبارت (من جمیع ما ذکرنا ...) چیست؟
- ۲۶۲ * پس مراد از (یظهر الکلام فی المتواتر المنقول ... الخ) چیست؟
- ۲۶۲ * مورد بحث در این مقام چیست؟
- ۲۶۲ * نظر شیخ پیرامون سؤال مذکور چیست؟
- ۲۶۴ * معنای پذیرفتن خبر چیست؟
- ۲۶۴ * آیا هرکسی این خبر را بپذیرد یقین وجدانی برای او حاصل می‌شود؟
- ۲۶۴ * چه تفاوتی میان نقل اجماع و نقل تواتر از نظر ناقل وجود دارد؟

- ۲۶۵ معنای قبول نقل تواتر
- ۲۶۶ تشریح المسائل
- ۲۶۶ * حاصل مطلب در عبارت (لکن لیعلم ...) چیست؟
- ۲۶۶ * چند نوع اثر در رابطه با باب خبر متواتر وجدانی است؟
- ۲۶۶ * حجیت نقل تواتر نسبت به این آثار چگونه است؟
- ۲۶۶ * آثار مترتب بر خبر متواتر چه هستند؟
- ۲۷۰ تشریح المسائل
- ۲۷۰ * حاصل مطلب در عبارت (و من هنا یعلم ...) چیست؟
- ۲۷۰ * مثال فقهی و شرعی مطرح شده در اینجا چگونه است؟
- ۲۷۰ * چه پاسخی به سؤال مذکور داده می‌شود؟
- ۲۷۱ * حاصل مطلب در صورتهای فوق چیست؟
- ۲۷۱ * جناب شیخ کدامیک از نظرات فوق را رد می‌کند؟
- ۲۷۳ شهرت فتوائیه
- ۲۷۳ اشاره
- ۲۷۴ شهرت و حجیت آن از باب ظنّ خاصّ
- ۲۷۵ تشریح المسائل
- ۲۷۵ * عنوان بحث در این بخش چیست؟
- ۲۷۵ * معنای لغوی شهرت چیست؟
- ۲۷۵ * با توجه به معنای لغوی شهرت آیا ممکن است در حکم مسأله‌ای دو طرف نقیض آن مشهوری باشند؟
- ۲۷۵ * شهرت به طور کلی دارای چه تقسیماتی است؟
- ۲۷۵ * تقسیم اول شهرت دارای چند قسم است؟
- ۲۷۵ * مراد از شهرت روائی چیست؟
- ۲۷۵ * مراد از شهرت عملی چیست؟
- ۲۷۶ * مراد از شهرت فتوائی چیست؟

- * کدام یک از مباحث شهرت در اینجا مورد بحث است؟ ۲۷۶
- * چه تفاوتی میان شهرت فتوائی و اجماع وجود دارد؟ ۲۷۶
- * چرا مطرح کردید که عنوان بحث در اینجا شهرت فتوائی است؟ ۲۷۷
- * چرا شیخ فرموده (من حیث الحجیة فی الجملة ...)؟ ۲۷۷
- * دومین تقسیم شهرت دارای چه اقسامی است؟ ۲۷۷
- * مراد از شهرت محصله چیست؟ ۲۷۷
- * مراد از شهرت منقوله چیست؟ ۲۷۷
- * کدام یک از شهرت محصله و منقول در اینجا مورد بحث است؟ ۲۷۷
- * بلا شک فتوی مشهور برای ما گمان آور است بفرمائید گمان بر چند قسم است؟ ۲۷۷
- * کلام در حجیت شهرت از باب ظن خاص است و یا ظن مطلق؟ ۲۷۸
- * پس مراد از عبارت (و آلا فالقول بحجیتها من حیث افادة المظنة بناء علی دلیل الانسداد) چیست؟ ۲۷۸
- * منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص ۲۸۰
- تشریح المسائل ۲۸۱
- * با توجه به مطالبی که گذشت آیا شهرت فتوائیه از باب ظن خاص حجیت دارد یا نه؟ ۲۸۱
- * حاصل اولین استدلال گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه چیست؟ ۲۸۱
- * حاصل جوابی که شیخ از این استدلال می‌دهد چیست؟ ۲۸۱
- * پس مراد از عبارت (وقع نظیره من الشهید ...) چیست؟ ۲۸۱
- * وجوه ضعف و اشکالات وارده بر این استدلال از نظر شیخ چیست؟ ۲۸۱
- * مقدمه بفرمائید غرض از قیاس چیست؟ ۲۸۳
- * قیاس بر چند قسم است؟ ۲۸۳
- * مراد از قیاس مساوات چیست؟ ۲۸۳
- * قیاس اولویت چگونه قیاسی است؟ ۲۸۳
- * قیاس اولویت خود بر چند قسم است؟ ۲۸۳
- * مراد از قیاسی که اولویت قطعیه دارد چیست؟ ۲۸۳

- ۲۸۴ * مراد از قیاسی که اولویت ظنیه دارد چیست؟
- ۲۸۵ * حال بفرمائید ما نحن فیه مربوط به کدام یک از این دو نوع اولویت است؟
- ۲۸۵ * نظر شیخ پیرامون این مناط و اولویت آن چیست؟
- ۲۸۵ * چرا اولویت ظنیه از شهرت فتوائیه ضعیفتر است؟
- ۲۸۵ * حاصل مطلب شیخ در این اشکال چیست؟
- ۲۸۵ * دومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟
- ۲۸۵ * چرا شیخ قبول ندارد که افاده ظن مناط حجیت خبر واحد باشد؟
- ۲۸۷ * سومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟
- ۲۸۷ * عبارت اخرای مطلب فوق چیست؟
- ۲۸۷ * دومین دلیل گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه از باب ظن خاص چیست؟
- ۲۸۸ دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه
- ۲۸۹ وجه استدلال
- ۲۸۹ مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع
- ۲۹۱ تشریح المسائل
- ۲۹۱ * محل شاهد در مرفوعه زاره چیست؟
- ۲۹۱ * مراد از عبارت (بناء علی ان المراد بالموصول ... الخ) چیست؟
- ۲۹۲ * محل شاهد در مقبوله ابن حنظله چیست؟
- ۲۹۲ * کیفیت استدلال به مقبوله مزبور چگونه است؟
- ۲۹۴ اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت
- ۲۹۴ اشکال به استدلال از روایت مرفوعه
- ۲۹۴ حاصل کلام
- ۲۹۵ تشریح المسائل
- ۲۹۵ * مراد از عبارت (و لکن فی الاستدلال بالزواتین ... الخ) چیست؟
- ۲۹۵ * اولین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زاره چیست؟

- * دومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟ ۲۹۵
- * اولین شاهد مثال بر عدم عمومیت و اطلاق روایت مذکور چیست؟ ۲۹۵
- * دومین شاهد مثال شیخ بر عدم چنین عمومیتی در مرفوعه چیست؟ ۲۹۶
- * سومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟ ۲۹۷
- * چهارمین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟ ۲۹۷
- * حاصل مطلب چیست؟ ۲۹۷
- اشکال بر استدلال به مقبوله ابن حنظله ۲۹۹
- تشریح المسائل ۳۰۰
- * مقدمه بفرمائید (ال) در عبارت (المجمع علیه لا ریب فیه) تعریف است و یا موصول؟ ۳۰۰
- * استدلال به مرفوعه و مقبوله هریک بر اساس کدام یک از دو احتمال فوق است؟ ۳۰۰
- * اگر (ال) در مقبوله به معنای موصول باشد شیخ چه اشکالی بر استدلال بر مقبوله وارد می‌کند؟ ۳۰۰
- * اولین اشکال شیخ از استدلال به مقبوله چیست؟ ۳۰۰
- * دومین اشکال شیخ بر این استدلال چیست؟ ۳۰۰
- * سومین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟ ۳۰۰
- * چهارمین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟ ۳۰۱
- * مراد از تقسیم امور و استشهاد امام به تثلیث پیامبر چیست؟ ۳۰۲
- * اگر مراد شهرت مصطلح باشد باز هم این تثلیث معنا دارد؟ ۳۰۲
- * مراد از عبارت (و مما یضحک الثکلی ...) چیست؟ ۳۰۲
- * نظر شیخ پیرامون توجیه مذکور چیست؟ ۳۰۳
- * چرا شیخ فرمود: (و الا فلا معنی للاستشهاد ... الخ)؟ ۳۰۳
- * مراد از عبارت (فتدبر) در پایان متن چیست؟ ۳۰۳
- فهرست مطالب ۳۰۴
- درباره مرکز ۳۰۷

ترجمه متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سمیعی، جمشید، مترجم
 عنوان قراردادی : فرائدالاصول . برگزیده . شرح
 عنوان و نام پدیدآور : متن □ ترجمه و شرح کامل رسائل شیخ انصاری « به روش پرسش و پاسخ » / سمیعی .
 مشخصات نشر : اصفهان: خاتم الانبیاء، ۱۳۸۲-
 مشخصات ظاهری : ج .

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال: ج.۱: ۴-۶-۹۳۸۳۹-۹۶۴-۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴ : ۴۰۰۰۰ ریال: ج.۱، چاپ چهارم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۶-۴ : ۴۲۰۰۰ ریال (ج.۱، چاپ پنجم) ؛ ۴۰۰۰۰ ریال: ج.۲ □ چاپ سوم: ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸-۳۹۵-۷ : ۴۸۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ چهارم: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۳-۶ : ۱۶۰۰۰ ریال: ج.۳: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۸-۰ : ۳۵۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ سوم) ؛ ۳۸۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ چهارم) ؛ ۱۶۰۰۰ ریال: ج.۴: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۹-۹ : ۳۲۰۰۰ ریال: ج.۴ □ چاپ سوم ۹۷۹-۹۶۴-۹۳۸۳۹-۹-۵ : ۳۶۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ چهارم) ؛ ۱۵۵۰۰ ریال: ج.۵، چاپ دوم: ۹۶۴-۹۳۸۳۹-۴-۸ : ۲۸۰۰۰ ریال (ج.۵، چاپ سوم) ؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج.۶، چاپ دوم: ۹۶۴-۸۳۷۸-۵-۳ : ۴۸۰۰۰ ریال (ج.۶ □ چاپ سوم) ؛ ۳۲۰۰۰ ریال (ج.۷) ؛ ۴۸۰۰۰ ریال: ج.۷، چاپ دوم ۹۷۹-۹۶۴-۸۳۷۸-۱۲-۱ : ۳۸۰۰۰ ریال: ج.۸ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴۸۳۷۸-۲۱-۴ : ۶۰۰۰۰ ریال (ج.۸ □ چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج.۹: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۲۴-۵ : ۹۵۰۰۰ ریال (ج.۹، چاپ دوم) ؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱۰ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۰۷-۸ : ۹۰۰۰۰ ریال: ج.۱۱ □ چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷-۸۱۱-۵ : ۹۵۰۰۰ ریال (ج.۱۱، چاپ دوم) ؛ ۷۰۰۰۰ ریال: ج.۱۲، چاپ اول: ۹۷۸-۹۶۴-۸۳۷۸-۴۵-۰ .
 یادداشت : عنوان جلد چهارم « ترجمه، متن و شرح کامل رسائل شیخ انصاری ... » است.

یادداشت : ج.۱ (چاپ چهارم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۱ (چاپ پنجم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۲ (چاپ سوم : بهار ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۲ (چاپ چهارم: ۱۳۸۸).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۲).

یادداشت : ج.۳ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۳ و ۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ و ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۲).

یادداشت : ج.۴ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج.۵ (چاپ دوم : پاییز ۱۳۸۴).

یادداشت : ج.۵ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۵).

یادداشت : ج.۶ (چاپ سوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۶ (چاپ چهارم: ۱۳۹۰).

- یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۴).
- یادداشت : ج. ۷ (چاپ دوم: بهار ۱۳۸۷).
- یادداشت : ج. ۷ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).
- یادداشت : ج. ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۶).
- یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).
- یادداشت : ج. ۸ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۵).
- یادداشت : ج. ۸ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).
- یادداشت : ج. ۱۰ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۷).
- یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ اول: ۱۳۸۷).
- یادداشت : ج. ۱۱ (چاپ دوم: ۱۳۸۹).
- یادداشت : ج. ۱۲ (چاپ اول: ۱۳۸۹).
- یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. کتاب القطع. - ج. ۳. کتاب الظن : المقصد الثانی. - ج. ۴. کتاب الظن. - ج. ۵. کتاب الظن. - ج. ۶. البرائه. - ج. ۷. المقصد الثالث فی الشکک تنبیه البرائه - اصاله التخییر. - ج. ۸. احتیاط. - ج. ۹. استحصاب. - ج. ۱۰. در شرایط عمل به اصول برائت □ تخییر □ احتیاط. -

موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول — نقد و تفسیر
 موضوع : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول — پرسشها و پاسخها
 موضوع : اصول فقه شیعه — قرن ۱۳ق. — پرسشها و پاسخها
 شناسه افزوده : انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ق. . فرائد الاصول . برگزیده . شرح
 رده بندی کنگره : BP۱۵۹/الف۸ف۴۰۴۲۲۵ ۱۳۸۲
 رده بندی دیوبندی : ۲۹۷/۳۱۲
 شماره کتابشناسی ملی : م ۸۲-۱۶۶۵۶
 ص: ۱

مقصد دوم در ظن

مقام دوم: در وقوع تعبد به ظن

اجماع منقول

اشاره

ص: ۶

اشاره

متن: و من جمله الظنون الخارجة عن الأصل الاجماع المنقول بخبر الواحد عند كثير ممن يقول باعتبار الخبر بالخصوص، نظرا إلى أنه من أفرادها، فيشملة أدلته. و المقصود من ذكره هنا، مقدما على بيان الحال في الأخبار، هو التعرض للملازمة بين حجّية الخبر و حجّيته، فنقول: إن ظاهر أكثر القائلين باعتباره بالخصوص أن الدليل عليه هو الدليل على حجّية خبر العادل.

فهو عندهم كخبر صحيح عالي السند، لأنّ مدّعی الاجماع يحكى مدلوله و يرويّه عن الامام (ع) بلا واسطه. و يدخل الاجماع ما يدخل الخبر من الأقسام و يلحقه ما يلحقه من الأحكام.

ترجمه:

اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اولی

و از جمله ظنونی که نزد قائلین به حجّیت خبر واحد از باب ظنّ خاص از اصل اولی خارج شده (و عمل به آن جایز است) اجماعی است که به واسطه خبر واحد (برای ما) نقل شده است، البته نظر به این که اجماع منقول از افراد و مصادیق خبر واحد است در نتیجه ادلّه خبر واحد نیز شامل آن می‌شود.

مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد

و مراد از بحث اجماع منقول در اینجا (درحالی که مقدّم است بر بحث از خبر واحد) بیان ملازمه میان حجّت بودن خبر و حجّیت اجماع منقول است و لذا می‌گوییم:

ظاهر کلام بیشتر قائلین به حجّیت اجماع منقول از باب ظنّ خاصّ این است که: (دلیل) یا دلالت‌کننده بر حجّیت و اعتبار آن (اجماع) همان دلیل بر اعتبار و حجّیت خبر عادل است.

پس اجماع منقول نزد (قائلین به حجّیت آن) مثل خبر صحیحی است که سندش عالی است، زیرا که مدّعی اجماع مدلول آن را از امام (ع) و بدون واسطه حکایت و روایت می‌کند.

و آنچه از اقسام که در خبر جاری است در اجماع داخل می‌شود و آنچه از احکام که به خبر ملحق می‌شود به اجماع منقول ملحق می‌شود.

ص: ۷

تشریح المسائل*** موضوع این بحث چیست؟**

اجماع منقول یا اماره ظنیّه‌ای است که در حجّیت آن میان اصولیین اختلاف نظر وجود دارد.

*** اقسام اجماع را بنویسید؟**

اجماع: یا سکوتی است یا غیر سکوتی، یا خاصّی است و یا عامّی، یا ضروری است یا مشهوری، یا تحقیقی است و یا تقدیری، یا تقییدی است و یا غیر تقییدی، یا بسیط است و یا مرکّب، یا محصّل است و یا منقول.

*** برای شناخت بیشتر اجماع منقول چه باید کرد؟**

باید به ویژگیها و خصوصیات قسم مقابلش یعنی اجماع محصّل پرداخت.

*** اجماع محصّل چگونه اجماعی است؟**

اجماعی است که خود فقیه از راه تتبع و تحقیق در اقوال و فتاوی فقه‌های یک عصر یا همه اعصار آن را به دست آورده است.

*** اجماع منقول چگونه اجماعی است؟**

اجماعی است که یک یا چند فقیه در اثر تحقیق و تتبع در اقوال و فتاوی فقه‌ها آن را تحصیل نموده و برای دیگران نقل اجماع می‌کنند.

*** اجماع منقول خود بر چند قسم است؟**

بر دو قسم: الف: اجماع منقول به خبر متواتر ب: اجماع منقول به خبر واحد

*** مراد از اجماع منقول به خبر متواتر چیست؟**

این است که: اجماع نزد جمع کثیری که به حدّ تواتر می‌رسند ثابت و حاصل گردیده و همه آنها برای یک فقیه نقل اجماع کنند.

*** مراد از اجماع منقول به خبر واحد چیست؟**

این است که: اجماع برای یک یا چند فقیه که کمتر از حدّ تواتراند ثابت شده است و از آن یک یا چند نفر برای فلان فقیه نقل گردیده است.

*** کدام یک از دو قسم اجماع منقول مورد بحث است و چرا؟**

قسم اخیر مورد بحث است، زیرا که قهرا این اجماع گمان‌آور است چون منقول به خبر واحد است.

*** ذکر چه نکاتی تا اینجا بحث لازم است؟**

ذکر دو نکته:

ص: ۸

الف: بلاشک اجماع منقول به خبر واحد، حد اکثر گمان آور است.

ب: با قطع نظر از دلیل خاص، اصل اولی، حرمت عمل به ظنون است.

* حجیت اجماع منقول از باب تعبد است یا از باب ظن؟

برخی حجیت آن را از باب تعبد دانسته‌اند. و برخی آن را از باب اینکه مفید ظن است (چه ظن نوعی و چه ظن شخصی) حجیت می‌دانند.

* قائلین به حجیت اجماع منقول دلیلشان بر تعبدی بودن این حجیت چیست؟

این است که: چون خبر واحد حجیت است و حجیت اجماع متفرع بر حجیت خبر واحد است پس اجماع منقول به طریق اولی حجیت است.

۲- آیاتی که بر حجیت خبر واحد دلالت دارند، در حجیت اجماع منقول کفایت می‌کند.

* مراد شیخ از عبارت (من جمله الظنون الخارجة عن الاصل ...) چیست؟

اجماع منقول به خبر واحد است که بیشتر اصولیین آن را از جمله ظنون خارج شده از اصل اولی (حرمت عمل به ظن) دانسته و عمل به آن را حرام نمی‌دانند.

* مراد از عبارت (عند کثیر مَن یقول باعتبار الخبر بالخصوص ...) چیست؟

رای و نظر بسیاری از متقدمین است مبنی بر اینکه اجماع منقول از جمله ظنون خاصه است، پس حجیت است.

* مراد از عبارت (نظرا الی انه من افراده، فیشمله، ادلته ...) چیست؟

دلیل متقدمین است بر حجیت اجماع منقول، مبنی بر اینکه، اجماع منقول نیز فردی از افراد خبر واحد ثقة است، لذا همان ادله‌ای که دلالت بر حجیت خبر واحد دارند، دلالت بر حجیت اجماع منقول هم دارند.

* مراد از عبارت (هو التعرض للملازمة بین حجیة الخبر و حجیته) چیست؟

این است که: میان حجیت خبر واحد و اجماع منقول تلازم وجود دارد.

یعنی: نمی‌شود کسی اجماع منقول را حجیت بداند و خبر واحد را حجیت نداند چون حجیت اجماع منقول متفرع بر حجیت خبر

واحد است.

به عبارت دیگر: اگر خبر واحد حجت است، اجماع هم باید حجت باشد، و اگر اجماع حجت نیست پس خبر واحد هم نباید حجت باشد.

*** مراد از عبارت (فهو عندهم كخبر الصحيح على السند) چیست؟**

این است که، اجماع منقول نزد ایشان مثل خبر صحیح است و رتبه‌اش از خبر واحد بالاتر است.

* مراد از عبارت (لَا نَدْعِي الْأَجْمَاعَ يَحْكُمُ ...) چیست؟

بیان علت است برای عالی السند بودن اجماع منقول، چرا که خبر گاهی با چندین واسطه به امام (ع) می‌رسد و حال آنکه اجماع به طور مستقیم و بدون واسطه بیانگر حکم شرعی است. در نتیجه: اگر خبر واحد حجت است به طریق اولی اجماع باید حجت باشد.

* مراد از عبارت (و يدخل الاجماع ما يدخل الخبر من الاقسام ...) چیست؟

این است که: همه اقسامی که برای خبر واحد وجود دارد برای اجماع منقول نیز وجود دارد.

* اقسام اجماع را بنویسید؟

- ۱- اجماع صحیح: در صورتی که ناقل امامی عادل باشد.
- ۲- اجماع حسن: در صورتی که ناقل آن امامی ممدوح باشد.
- ۳- اجماع موثق: در صورتی که ناقل آن ثقه غیر امامی باشد.
- ۴- اجماع ضعیف: در صورتی که ناقلش فرد فاسق یا مجهول الهویه باشد.

* مراد از عبارت (يلحقه ما يلحقه من الاحكام ...) چیست؟

همان مخصّص بودن نسبت به عام قرآنی و یا مقتید بودن نسبت به عام قرآنی و یا تعارض میان دو اجماع منقول یا دو اجماع منقول و یک خبر واحد و هکذا ...

* چرا اصل اجماع حجت است و قابل انکار نیست؟

زیرا بدون اجماع، اثبات حکم در برخی از مسائل مسلمّه امکان ندارد، چرا که مدرکی جز اجماع در دلالت بر آنها وجود ندارد. فی المثل: فقها فرموده‌اند: (ارواث و ابوال حیوانات غیر مأکول اللحم نجس است) و این حکم را جز از راه اجماع نمی‌توان اثبات کرد زیرا دلیل دیگری جز اجماع در دست نیست.

* پس حدیث (اغسل ثوبك من ابوال ما لا يؤکل لحمه، از امام (ع) چیست؟

صرفاً دلالت بر وجوب شستن لباس دارد و نجاست بول مدلول آن نمی‌باشد، الاّ به تلازم عقلی.

*** به نظر شما چه اجماعی بدون تردید حجت است؟**

اجماعی که یا به واسطه خبر متواتر نقل شده باشد یا به واسطه خبر واحدی که همراه با قرائنی است که مفید علم است.

*** چرا خبر واحد را از ناقلین مخالفین می‌پذیرید و اجماع منقول را از آنها رد می‌کنید؟**

زیرا ایشان اجماع را از باب اتفاق کُلّ حجت می‌دانند نه از این باب که کاشف از قول معصوم است، چرا که قائل به وجود حضرت حجت و امام موجود نمی‌باشند و این خود عامل فسق ذاتی آنهاست و این

ص: ۱۰

فسق ذاتی خود مانع از پذیرش خبر منقول از جانب آنها می‌باشد.
و لکن پس از تتبع و تفحص و احراز صدق ناقل، چنانچه از اهل وثوق باشد به خبر منقول از او اعتماد می‌کنیم.

*** کدامین اجماع از نظر شیعه فاقد حجیت است؟**

۱- اجماعی که کاشف از قول معصوم نباشد، اگرچه روایانش بسیار باشند.

۲- اجماعی که یکی یا چند نفر از ناقلینش از مخالفین (عامه) باشند.

ص: ۱۱

متن: و الذی یقوی فی النظر هو عدم الملازمه بین حجیة الخبر و حجیة الاجماع المنقول.

و توضیح ذلك يحصل بتقدیم امرین:

الامر الاول إن الأدلّة الخاصیة التي أقاموها على حجیة خبر العادل لا تدلّ إلّا على حجیة الأخبار عن حسن، لأنّ العمدة من تلك الأدلّة هو الاتفاق الحاصل من عمل القدماء و أصحاب الأئمة (ع).

و معلوم عدم شمولها إلّا للروایة المصطلحة. و كذلك الاخبار الواردة فی العمل بالروایات. اللهمّ إلّا أن يدعی أن المناط فی وجوب العمل بالروایات. هو كشفها عن الحكم الصادر عن المعصوم.

و لا يعتبر فی ذلك حکایة ألفاظ الامام (ع) و لذا يجوز النقل بالمعنى.

فاذا كان المناط كشف الروایات عن صدور معناها عن الامام (ع)، و لو بلفظ آخر

أیضا حکایة حکم صادر عن المعصوم (ع) - بهذه العبارة التي هی معقد الإجماع أو بعبارة اخرى - وجب العمل به.

لكنّ هذا المناط لو ثبت دلّ على حجیة الشهرة بل فتوى الفقيه إذا كشف عن صدور الحكم بعبارة الفتوى أو بعبارة غيرها - كما عمل

بفتاوى على بن البابويه، لتزليل فتواه منزلة روايته - بل على حجیة مطلق الظنّ بالحكم الصادر عن الإمام (ع). و سيجىء توضیح الحال

ان شاء الله.

ص: ۱۲

ترجمه:

نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد**اشاره**

آنچه قوی به نظر می‌رسد، عدم تلازم بین حجیت خبر واحد و حجّت بودن اجماع منقول است. و توضیح و تبیین این معنا (عدم تلازم) با بیان دو امر به عنوان مقدمه به دست می‌آید.

امر اول [مستفاد از ادله متقدمین برای حجیت خبر واحد]**اشاره**

اینکه ادله خاصی را که حضرات (متقدمین) برای حجیت خبر واحد اقامه کرده‌اند، دلالتی ندارند جز بر حجّت بودن خبری که صادر از حسّ است (مخبر با گوش خود شنیده و نقل می‌کند) زیرا بیشتر از این ادله اتفاق و اجماع به دست آمده از عمل قدما و اصحاب ائمه (ع) بر عمل به خبر واحد است و عدم شمول این ادله بر اجماع منقول واضح و روشن است و تنها شامل خبر اصطلاحی می‌شود.

و این چنین است اخبار وارده از ائمه (ع) در عمل به روایات، (یعنی: صرفاً عمل به روایات و اخبار مصطلح را شامل می‌شود) مگر ادعا شود که معیار در وجوب عمل به اخبار اصطلاحی کاشف بودن این (روایات) از حکمی است که از معصوم صادر شده است. و (چون) در این کشف حکایت، نفس الفاظ صادره از امام (ع) لازم نیست پس نقل به معنا (در اخبار اصطلاحی) جایز و مشروع است.

پس وقتی مناط حجیت کشف روایت است از صدور معنای آن و لو به واسطه لفظی غیر از نفس الفاظ صادره از امام (ع)، و با این فرض که حکایت اجماع در واقع همان حکایت حکم صادر از معصوم (ع) است، منتهی با این عبارت که ناقل لفظ (اجماع) یا عبارت دیگری شبیه به آن را استعمال کرده است.

پس عمل به آن مثل عمل به خبر، واجب است. (چون که نفس ملاک وجوب عمل به خبر، در اجماع هم وجود دارد) اما این مناط (مزبور) اگر ثابت شود (و محرز گردد که وجه حجیت خبر این امر است) دلالت می‌کند بر حجیت شهرت، بلکه فتوای فقیه، که با عبارت فتوی و یا غیر این تعبیر از حکم صادر از معصوم (ع) کشف می‌کند. کما اینکه به فتوای علی ابن بابویه عمل شده، بدین خاطر که فتوای او را نازل منزله روایتش قرار داده‌اند، بلکه بالاتر از آن مطلق ظن به حکم صادر از معصوم را هم باید بتوان با این ادله حجت نمود، و حال آنکه چنین نمی‌باشد. و توضیح این امر به زودی خواهد آمد ان شاء الله.

ص: ۱۳

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و الذی یقوی فی النظر ...) چیست؟

عدم تلازم میان حجیت خبر واحد با حجّت بودن اجماع منقول است به نظر شیخ و اکثر علما متأخرین، که در نتیجه قائل به عدم حجیت اجماع منقول شده‌اند.

به عبارت دیگر: میان حجیت خبر واحد با حجّت بودن اجماع منقول هیچ گونه تلازمی وجود ندارد یعنی: اگر کسی خبر واحد را حجّت دانست ملزم نیست که اجماع منقول را هم حجّت بداند.

* جناب شیخ چه دلیلی بر مدّعی فوق اقامه می‌کند؟

دو امر را مقدمه نقل می‌فرماید: که تا بدین جا امر اوّل مطرح گردید.

* پس مراد از عبارت (انّ الأدلّه الخاصّه الّتی اقاموها علی حجیّۃ خبر ...) چیست؟

حاصل کلام شیخ در امر اوّل است، یعنی: ادله حجیت خبر واحد اساساً شامل اجماع منقول نمی‌شود و از آن منصرف است، زیرا ادله مزبور عبارتند از: اجماع، اخبار و آیات کتاب و عقل که البته عمده آنها همان اجماع است.

* مراد از عبارت (عن حسّ) در متن مذکور چیست؟

اشاره به اخباری است که مستند به یکی از حواس ظاهریه است مثل: دیدن و یا شنیدن و .. چه بلاواسطه چه مع الواسطه.

* مگر اخبار غیر حسی هم وجود دارد؟

بله: اخبار حدسی، یعنی: اخباری که مستند به حدس و اعتقاد است نه بر حس ظاهر.

* پس مراد از عبارت (لأنّ العمدۀ من تلك الأدلّه هو الاتفاق) چیست؟

بیان علت است برای عدم شمول ادله حجیت خبر واحد نسبت به اجماع منقول.

* چرا اجماعی که از اتفاق اصحاب بر عمل به خبر واحد حاصل شده شامل اجماع منقول نمی‌شود؟

زیرا که مورد و مصداق این اجماع خبر و روایت، اصطلاحی است یعنی روایتی که راوی، خودش مضمون آن را بی‌واسطه یا مع الواسطه از معصوم (ع) شنیده است، نه اینکه بواسطه حدس و گمان مطلبی را به معصوم نسبت داده و سپس نقل نماید، همان‌طور که در اجماع منقول، حال ناقل بدین گونه است.

به عبارت دیگر:

اجماعی که بر حجیت خبر واحد حاصل شده است تنها خبری را شامل می‌شود که از روی حس و سماع درک شده و سپس نقل گردیده است، نه خبری که مخبر به در آن امر حدسی و گمانی است و

ص: ۱۴

مخبر به واسطه مقدماتی که برای او حاصل شده آن را از روی حدس و گمان به معصوم مستند دانسته و سپس نقلش می‌کند.

* پس مراد از عبارت (عدم شمولها اَلَا لِلرَّوَايَةِ الْمُصْطَلَحَةُ ...) چیست؟

این است که: اخبار و روایاتی که مدرک حجیت خبر واحد هستند و در آنها ترغیب به عمل به روایات شده است نیز، شامل اجماع منقول نمی‌شوند و تنها عمل به روایات و اخبار مصطلح را شامل می‌شوند.

* مراد از عبارت (اَلَا ان يَدْعَى انَّ الْمَنَاطَ فِي وَجُوب ...) چیست؟

بیان یک توجیه است برای شمول اخبار نسبت به اجماع منقول مبنی بر اینکه بگوییم: مناط لزوم عمل به اخبار واحد این است که کاشف از حکمی هستند که از معصوم (ع) صادر شده است، بدون اینکه برای خود الفاظ امام (ع) دخالتی در وجوب عمل باشد. بنابراین: اگر حکم صادر را از غیر طریق خبر بتوانیم احراز نمائیم و لو به واسطه اجماع منقول که با عبارت (اجمعت الاصحاب) یا عبارتی متشابه با آن مثل (و اتفقت كلمة العلماء) و امثال این‌ها نقل شود، واجب العمل است، زیرا مناط وجوب عمل به خبر که کاشفیت باشد در اینجا نیز محقق است.

* پس مراد از آن عبارت (و لا يعتبر في ذلك حكاية الفاظ الامام ... الخ ...) چیست؟

این است که: اگرچه اخبار مذکور به دلالت لفظیه شامل اجماع منقول و خبر حدسی نمی‌شوند، لکن با تنقیح مناط شامل آنها نیز نمی‌شوند چرا؟

چون در باب روایات مصطلحه عین الفاظ موضوعیتی ندارد، پس نقل به معنا جایز است و حتی بسیاری از روایات طولانی منقول بالمعنی می‌باشند، پس خود عبارات از آن جهت که عبارتند مطرح و مورد نظر نیستند.

* پس فلسفه حجیت عبارات به عنوان خبر چیست؟

کاشفیت آنهاست به گونه کشف ظنی از قول امام و حکم صادره از او.

حال، مستدلین به آیه شریفه می‌گویند:

همین مناط (کاشفیت) در اجماع منقول هم وجود دارد، چرا که اجماع نیز حاکی و کاشف ظنی از حکم صادره از معصوم است، چه با آن عبارتی که معقد اجماع علما است مثل وجوب، و چه با عبارت دیگری که با معقد اجماع مترادف و هم‌معنا است مثل صیغه (افعل).

در نتیجه: با همان ملاک و معیاری که خبرهای حسی و متعارف حجّت‌اند، باید خبرهای حدسی و نقل اجماع نیز حجت باشند.

ص: ۱۵

* نظر شیخ پیرامون استدلال و یا توجیه مذکور چیست؟

این است که: مناط فوق (کاشفیت) مناط مسلمی نیست، چرا که شاید حجیت خبرهای حسی تعبدی باشد و یا مناط دیگر داشته باشد چرا؟

زیرا اگر مناط مذکور ثابت شود، لوازم و تالی فاسدهایی دارد که خود شما هم به آن ملتزم نیستید.

* تالی فاسدها و لوازم مناط مذکور در صورت اثبات چیست؟

۱- لازم می‌آید که شهرت فتوائیه نیز حجت باشد، چرا که کاشف ظنی از حکم معصوم (ع) است و حال آنکه فقها برای شهرت چندان ارزشی قائل نیستند.

۲- لازم می‌آید که فتوای یک فقیه نیز که در تعبیر، عین روایات است در حق سایر فقها حجت باشد، چرا که کاشف ظنی از قول معصوم (ع) است مثل فتوای ابن بابویه، حال آنکه احدی از فقها به این مطلب ملتزم نیستند.

۳- و لازم می‌آید که مطلق ظنون از هر راهی که حاصل شوند از باب ظنّ خاص حجت باشند، چرا که مناط مذکور در همه آنها وجود دارد، و حال آنکه احدی به این مطلب نیز ملتزم نمی‌باشد.

* حاصل مطلب چیست؟

این است که: از راه تنقیح مناط نیز نمی‌توان اجماع منقول را حجت دانست.

ص: ۱۶

متن: و أما الآيات فالعمدة فيها- من حيث وضوح الدلالة- هي آية النبأ(۱)، و هي إنّما تدلّ على وجوب قبول خبر العادل دون خبر الفاسق.

و الظاهر منها- بقرينة التفصيل بين العادل و الفاسق حين الإخبار، و بقرينة تعليل اختصاص التبيين بخبر الفاسق بقيام احتمال الوقوع في الندم احتمالا مساويا، لأنّ الفاسق لا رادع له عن الكذب- هو عدم الاعتناء باحتمال تعمد كذبه، لا وجوب البناء على إصابته و عدم خطائه في حدسه، لأنّ الفسق و العدالة حين الإخبار لا يصلحان مناطا لتصويب المخبر و تخطئته بالنسبة إلى حدسه. و كذا احتمال الوقوع في الندم من جهة الخطأ في الحدس أمر مشترك بين العادل و الفاسق، فلا يصلح لتعليل الفرق به؛ فعلمنا من ذلك أنّ المقصود من الآية إرادة نفي احتمال تعمد الكذب عن العادل حين الإخبار دون الفاسق، لأنّ هذا هو الذي يصلح لإناطته بالفسق و العدالة حين الإخبار.

و منه تبين عدم دلالة الآية على قبول الشهادة الحدسيّة اذا قلنا بدلالة الآية على اعتبار شهادة العادل.

ص: ۱۷

ترجمه:

عدم دلالت آیات بر حجیت اجماع منقول

و اما آیاتی (که در حجیت اجماع منقول به آنها تمسک شده است) پس عمده در آن آیات، از جهت واضح بودن دلالت، همان آیه شریفه نبأ است که دلالت بر وجوب پذیرفتن خبر عادل دارد و نه فاسق. و ظاهر از این آیه، به کمک قرینه تفصیل (در آیه شریفه) میان فرد عادل و فاسق هنگام خبر دادن (و جدا کردن حساب آن دو از هم) و قرینه تعلیل (به علت) اختصاص دادن تفحص و تبیین به خبر فاسق. که همان مساوی بودن احتمال وقوع در ندامت و پشیمانی با احتمال عدم وقوع در آن است، چرا که فاسق به مقتضای صفت فسق که در اوست هیچ بازدارنده‌ای از دروغ در او وجود ندارد. اعتنا نکردن به احتمال تعدد کذب در عادل است و بنا گذاردن بر اصابه او با واقع و خطا نکردن وی (عادل) در حدسش واجب نیست، زیرا فسق و عدالت در هنگام خبر دادن، برای مناط قرار دادن جهت تصویب مخبر یا تخطئه او نسبت به حدسش صلاحیت ندارد.

چنانچه احتمال واقع شدن در پشیمانی از آن جهت که معلول خطاء و اشتباه در حدس است امری مشترک است میان عادل و فاسق، پس (این احتمال وقوع در ندم از جهت خطاء در حدس) صلاحیت ندارد که علت فرق میان عادل و فاسق (و عمل نمودن به قول عادل و ترتیب اثر ندادن به قول فاسق) باشد.

حاصل استظهار از آیه شریفه

پس از آن (تقریری که از معنای آیه نبأ شد) دانستیم که مراد از آیه شریفه نبأ، نفی احتمال کذب عمدی از عادل در وقت خبر دادن است، نه فاسق، زیرا همین امر (نفی تعدد کذب از عادل هنگام اخبار)، صرفاً برای ملاک قرار دادنش به فسق و عدالت شایستگی دارد، پس آیه هیچ دلالتی بر حجیت اجماع منقول که براساس حدس مبتنی است ندارد، بلکه دلالت بر حجیت خبر اصطلاحی دارد. از بیانی که گذشت روشن می‌شود که آیه شریفه بر قبول شهادت حدسی هم دلالت ندارد، هرچند آن را از ادله اعتبار شهادت عادل هم بدانیم.

ص: ۱۸

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (فالعمدۀ فیہا ... ہی آیہ النبأ ...) چیست؟

این است که از جمله آیاتی قائلین به حجیت اجماع منقول از باب ظن خاص به آن تمسک نموده‌اند آیه ششم از سوره مقدسه حجرات است که خدای تعالی می‌فرماید:

(یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءَکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبْهُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِینَ)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید: اگر فاسقی برای شما خبری آورد، درباره خبرش تحقیق و تفحص کنید و بدون آن عمل نکنید. مبادا آنکه قومی را از روی نادانی رنجی رسانید و سپس بر آنچه انجام داده‌اید نادم و پشیمان شوید.

* کیفیت استدلال مستدلین به آیه شریفه را تقریر کنید؟

می‌گویند: مفهوم آیه شریفه این است که: اگر عادل‌ی برای شما خبری آورد برخلاف خبر مخبر فاسق نیازی به تحقیق ندارد و باید به خبرش عمل کنید: اعم از اینکه مضمون خبرش حادثه‌ای از حوادث باشد یا حکمی از احکام و یا از اجماع علما بر حکمی از احکام. و لذا ناقل اجماع در صورتی که از عدول باشد اگر گفت: (اجمعت الاصحاب علی حکم کذا). این اجماع به وسیله نقل ناقل ثابت می‌شود و بدین وسیله موافقت معصوم (ع) با مجمعی نیز احراز می‌شود.

بنابراین: از آنجا که اثبات امر مذکور مستند به دلیل خاص یعنی آیه نبأ است، پس اجماع منقول از جمله ادله مضمونه‌ای می‌شود که به واسطه ظن خاص حجت گردیده و از تحت اصل اولی (حرمت عمل به ظن) خارج شده است.

* جناب شیخ چه پاسخی از استدلال مذکور می‌دهد؟

می‌فرماید: این استدلال تمام نیست و با آیه نبأ نمی‌توان حجیت اجماع منقول را ثابت نمود چرا که اصلاً آیه مذکور ناظر به ادله‌ای همچون اجماع منقول نمی‌باشد بلکه از آنها انصراف دارد. بله آیه شریفه تنها خبری را حجت می‌کند که مخبر عادل از امری که محسوس بوده و خود آن را دیده و یا با واسطه یا بی‌واسطه آن را شنیده نقل نماید، لکن نه حدس عادل را تصویب می‌کند و نه در مقام اثبات حجیت آن است.

در نتیجه: از آیه نبأ تنها حجیت خبر واحد استفاده می‌شود. و یا به عبارت دیگر آیه نبأ تنها احتمال تعمیم کذب را نفی می‌کند و لا غیر.

* دلیل شیخ بر مدّعی فوق چیست؟

این است که: در آیه شریفه دو قرینه وجود دارد که با کمک آن دو قرینه معنای مذکور استفاده

ص: ۱۹

می شود.

قرینه اول اینکه: آیه شریفه میان خبر عادل و فاسق تفصیل داده و فرق گذاشته است و حکم آنها را از هم جدا نموده است. یعنی: خبر عادل را حجت دانست و خبر فاسق را نه.

* آیا تفصیل و تفاوت مذکور میان خبر عادل و خبر فاسق به خاطر احتمال خطا است؟

خیر، زیرا این احتمال در هر دو به طور مساوی وجود دارد و از این جهت فرقی در کار نیست.

* آیا تفاوت و تفصیل مذکور به خاطر احتمال غفلت است؟

خیر، زیرا احتمال غفلت نیز به طور مساوی در هر دو وجود دارد پس فرقی نیست.

* آیا تفاوت مذکور به خاطر احتمال قرینه است؟

خیر، زیرا احتمال قرینه در هر دو وجود دارد پس فرقی در کار نیست.

* پس فرق این دو به چه خاطر است؟

بدین خاطر است که: در خبر عادل احتمال تعمد کذب نیست، چرا که رادع دارد پس تبیین ندارد و بدون تبیین هم حجت است. و حال آنکه در خبر فاسق احتمال تعمد کذب وجود دارد چرا که رادع ندارد پس بدون تبیین حجت نیست.

* مگر در خبر واحدی که از قول فرد عادل به دست ما می‌رسد چند احتمال خلاف وجود دارد؟

چهار احتمال:

۱- احتمال تعمد کذب ۲- احتمال غفلت ۳- احتمال خطا ۴- احتمال اراده خلاف ظاهر.

نکته: قبلاً در نتیجه یکی از پاسخها گفتیم که آیه نبأ تنها احتمال تعمد کذب را نفی می‌کند.

یعنی: دلالت دارد بر اینکه در خبر عادل از این جهت که شاید دروغ گفته باشد (که چنین نیست) برخلاف خبر فاسق که رادع و مانعی به نام ملکه عدالت ندارد تا جلوی تعمد کذبش را بگیرد و لذا در خبر فاسق این نگرانی تعمد در دروغ، وجود دارد.

* چرا آیه شریفه احتمالات دیگر را نفی نمی‌کند؟

زیرا احتمالات دیگر را با یک سلسله اصول عقلائی از جمله، اصالة عدم الخطاء والغفلة و القرينة و ... برمی‌داریم.

* اصول مذکور در مورد خبرهای حسی جاری می‌شوند یا حدسی؟

در مورد خبرهای حسی جاری می‌شوند و نه حدسی.

* ذیل آیه شریفه تعلیلی آورده و آن عبارت است از اینکه: در خبر فاسق تفحص و تبیین لازم است به علت اینکه احتمال ندامت وجود دارد آن هم احتمال عقلایی و قابل اتمام. حال سؤال این است که این احتمال ندامت آیا از ناحیه احتمال خطا است؟ یا از ناحیه احتمال غفلت است یا از ناحیه احتمال اراده خلاف ظاهر؟

ص: ۲۰

از هیچ‌یک از جهات و نواحی فوق نیست در نتیجه این احتمال ندامت از ناحیه تعمد کذب است که آن‌هم در خبر عادل وجود ندارد لکن در خبر فاسق وجود دارد و لذا در برخورد با خبر فاسق باید با تأنی و احتیاط حرکت نمود.

* حاصل این تفصیل و تعلیل چیست؟

هم از تفصیل آیه شریفه میان فاسق و عادل، هم از تعلیل آیه برای عدم حجیت خبر فاسق، به این نتیجه می‌رسیم که تنها تفاوت و فرق در احتمال تعمد کذب و عدم آن است. پس: آیه نبأ سایر نگرانی‌ها را رفع نمی‌کند و باید از اصل استفاده می‌شود.

* با توجه به دو قرینه مذکور و مطالبی که گذشت مقصود اصلی و مراد نهایی در آیه شریفه نبأ چیست؟

این است که بیان شود:

اگر فرد عادل برای شما خبری آورد چون در زمان اخبار، بلکه عدالت و دوری از معاصی در او وجود دارد به احتمال تعمد کذب در او اعتنا نکنید و خبر او را حمل بر دروغ ننمایید.

بنابراین: خبر واحدی که به وسیله عادل نقل می‌گردد حجت می‌شود و بیش از این معنا از آیه مذکور استفاده نمی‌شود. لذا: در اجماع منقول که ناقل آن (رأی و نظر معصوم (ع) را حدس می‌زند نه اینکه خودش آن را بی‌واسطه یا باواسطه شنیده باشد) وقتی می‌گوید: (اجمعت الاصحاح علی حکم کذا) نتیجه حدس من این است که: امام (ع) نیز با آنها موافق است، نمی‌توان آیه نبأ را دلیل بر صحت حدس ناقل و عدم خطاء در آن گرفت، چرا که آیه مذکور تنها خبر مبتنی بر حس عادل را حجت می‌داند نه خبر مبتنی بر حدس وی را.

* شاهد شیخ بر مدّعی فوق چیست؟

نفس صفت فسق و عدالت در مقام اخبار از امر محسوس است که معیار قرار می‌گیرد و گفته می‌شود: در فاسق به مناط فسقی که در او هست احتمال تعمد کذبش وجود دارد و لذا خبرش قابل اعتنا نیست لکن در عادل به ملاک عدالتی که در او وجود دارد این احتمال تعمد کذب منتفی است و لذا

ص: ۲۱

خبرش قابل اعتنا و باید مورد عمل قرار گیرد.

*** چرا نمی‌توان تقریر فوق را در مورد حدس جاری نمود و گفت: در فاسق به مناط فسقی که در او وجود دارد به حدسش اعتنا نکن چرا که مطابق با واقع نیست ولی در عادل به ملاک صفت عدالت و اجتنابش از فسق، حدسش مطابق با واقع است پس به حدس او عمل کن؟**

زیرا فسق و عدالت دخالتی در صحت حدس و فساد آن و مطابقت یا عدم مطابقت آن با واقع ندارد، بلکه چه بسا حدس فساق مطابق با واقع و برعکس عدول مخالف با واقع درآید.
نکته: در اعتبار حس در خبر عادل و جوهری آمده است که جهت اختصار در کلام از آنها صرف نظر می‌کنیم.

*** پس مراد از عبارت (و منه تبین عدم دلالة الآية علی قبول الشهادة الحدسية...) چیست؟**

این است که: ما آیه نبأ را از ادله حجیت شهادت نمی‌دانیم و تازه به فرض اگر دلالت آیه را بر اعتبار شهادت عادل بپذیریم، منحصر در موردی می‌دانیم که مبنای شهادت بر امر حسی استوار شده باشد و نه حدسی، که در اجماع منقول تقریر مطلب گذشت. به عبارت دیگر: بحث در این است که آیا آیه نبأ تنها در رابطه با اخبار از احکام ارزش دارد و یا اخبار از موضوعات را نیز حجت می‌کند؟

بنا بر مبنای اول بحث کردیم و حاصل مطلب را آوردیم.

و بنا بر مبنای دوم می‌گوییم که: آیه نبأ بر قبول شهادت عدل واحد در خصوص شهادت‌های حسی (مثل: شهادت به قتل فلان شخص به دست فلان شخص) دلالت دارد و شامل شهادت‌های حدسی (مثل شهادت به عدالت فلان شخص) نمی‌شود.

ص: ۲۲

متن: فان قلت:

إن مجرد دلالة الآية على ما ذكر لا يوجب قبول الخبر، لبقاء احتمال خطأ العادل في ما أخبر و إن لم يتعمد الكذب، فيجب التبين في خبر العادل أيضا لاحتمال خطائه و سهوه، و هو خلاف الآية المفضلة بين العادل و الفاسق، غاية الأمر وجوبه في خبر الفاسق من جهتين و في العادل من جهة واحدة.

قلت:

إذا ثبت بالآية عدم جواز الاعتناء باحتمال تعمد كذبه ينفي احتمال خطائه و غفلته و اشتباهه بأصالة عدم الخطأ في الحسن، و هذا أصل عليه إطباق العقلاء و العلماء في جميع الموارد.

نعم، لو كان المخبر ممن يكثر عليه الخطأ و الاشتباه لم يعبا بخبره، لعدم جريان أصالة عدم الخطأ و الاشتباه. و لذا يعتبرون في الشاهد و الراوى الضبط، و إن كان ربما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع، إلا ان المنصف يشهد بأن اعتبار هذا في جميع الموارد ليس لدليل خارجي مخصص لعموم آية النبأ و نحوها- مما دل على وجوب قبول قول العادل- بل لما ذكرنا من ان المراد بوجوب قبول قول العادل رفع التهمة عنه من جهة احتمال تعمد الكذب، لا تصويبه و عدم تخطئه او غفلته.

ص: ۲۳

ترجمه:

اشکال اگر گفته شود که: صرف دلالت آیه بر امر مذکور (یعنی: نفی احتمال تعمد کذب در عادل)، به خاطر وجود احتمال خطاء و اشتباه عادل در آنچه گزارش می‌کند، اگرچه عمدا دروغ نمی‌گوید؛ موجب قبول خبر عادل نمی‌شود، پس تفحص و جستجو در خبر عادل نیز واجب است به دلیل احتمال خطا و سهوا، و حال آنکه این معنا (وجوب تبیین) برخلاف تفصیل آیه میان عادل و فاسق است (که خبر عادل را مورد تبیین قرار نداده ولی در خبر فاسق آن را لازم می‌داند).
 نهایت امر اینکه: وجوب تفحص در خبر فاسق از دو جهت و در خبر عادل از یک جهت می‌باشد.
 (لکن این مقدار از تفاوت میان عادل و فاسق فایده نداشته و تنافی آن با آیه را برطرف نمی‌کند).

پاسخ شیخ از اشکال مذکور

اگر با آیه شریفه، اعتنا نکردن به احتمال تعمد کذب عادل ثابت شود، احتمال خطاء و غفلت و اشتباه او نیز با اصل اصالة عدم الخطاء که صرفا در اخبار ناشی از حس جاری می‌شود نفی می‌شود و البته این اصل از اصولی است که عقلا و علما در تمام موارد به آن ملتزم و بر آن اجماع دارند.

استدراک بله: اگر مخبر از جمله کسانی باشد که مبتلا به کثرت خطا و اشتباه است، به دلیل عدم جریان اصالة عدم الخطاء و الاشتباه (در حق او) به خبرش اعتنا نمی‌شود، و لذا ارباب دانش در شاهد و راوی خبر، قوه حفظ و ضبط را معتبر می‌دانند.

اگرچه شخص بی اطلاع از واقع توهم می‌کند که ثبوت آن به خاطر اجماع است ولی منصف شهادت می‌دهد که اعتبار و اشتراط این شرط در تمام مواردش به خاطر دلیل خارجی که مخصص عموم آیه نبأ یا نظیر آن (ادله‌ای که دلالت بر وجوب قبول قول عادل می‌کند) نمی‌باشد بلکه جهتش همان است که ما گفتیم که مراد از وجوب قبول قول عادل در آیه نبأ، رفع اتهام از او و عدم اعتناء به احتمال تعمد کذب در وی است، نه آنکه عادل در تمام اخباری که می‌دهد به صواب رفته و بر ما لازم است او را مصاب دانسته و احتمال خطاء و یا غفلت را از او منفی بدانیم.

تشریح المسائل

* حاصل اشکال این مستشکل چیست؟

این است که: اولاً: براساس مطالب خود شما در هر خبری، چه خبر عادل و چه خبر فاسق، چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام، احتمالات فراوانی از قبیل احتمال تعمد کذب، احتمال خطا و فراموشی و غفلت وجود دارد. ثانياً: براساس فرموده خودتان، آیه نبأ تنها احتمال تعمد کذب را نسبت به خبر عادل نفی می‌کند. یعنی: دلالت دارد بر اینکه از ناحیه احتمال تعمد کذب در خبر عادل تبیین لازم نیست برخلاف فاسق که تبیین لازم دارد. امّا: آیه شریفه سایر احتمالات را نفی نمی‌کند. یعنی: دلالت ندارد بر اینکه از ناحیه احتمال خطا و غفلت و ... هم تفحص لازم نیست.

در نتیجه: مطالب مذکور برای حجیت خبر عادل کفایت نمی‌کند، زیرا احتمال خطا و غفلت و ... خود قرینه است بر اینکه در خبر عادل نیز تبیین لازم است، منتهی: در خبر فاسق از دو جهت نگرانی وجود دارد و برای رفع نگرانی، تفحص در هر دو جهت لازم است یکی از جهت احتمال تعمد کذب، و یکی از جهت احتمال خطا و ... و حال آنکه در خبر عادل از یک جهت نگرانی وجود دارد و آن نگرانی از جهت احتمال خطاست پس به هر تقدیر نباید طبق معنای مذکور میان خبر عادل و فاسق فرقی گذاشت و این بود حاصل گفتار شما. حال: ما می‌گوییم که این نتیجه‌گیری مخالف با ظاهر آیه شریفه است که میان خبر عادل و خبر فاسق تفصیل داده است. یعنی: ظاهر آیه این است که در خبر عادل تفحص لازم نیست یعنی که خبر عادل مطلقاً حجت است چه در احکام و چه در موضوعات، چه در خبرهای حسنی مثل «قول زرارة: قال الصادق (ع) کذا و کذا»، چه در خبرهای حدسی مثل قول شیخ طوسی که: «اجمع الاصحاب علی کذا و کذا».

* پاسخ شیخ در قبال اشکال مذکور چیست؟

این است که: اولاً: آیه نبأ تمام احتمالات را نفی نمی‌کند بلکه به حکم قرائن موجود تنها احتمال تعمد کذب را برمی‌دارد. ثانياً: احتمالات دیگر از جمله، احتمال غفلت و سهو یا اشتباه را باید با اصول عقلانیه از قبیل: اصالة عدم الخطاء و الغفلة و النسيان برداشته و نفی کنیم، چرا که این اصول در اخبار ناشی از مبادی

ص: ۲۵

حسیه و متعارف جاری است.

یعنی: عقلاء عالم در خبرهای حسی به این احتمالات توجهی نمی‌کنند و بنا را بر عدم آنها می‌گذارند و حال آنکه:

این اصول در خبرهای حدسی جاری نمی‌باشند، چرا که احتمال خطا و اشتباه در حدسیات فراوان است و احتمال قوی از جانب عقلاء نادیده گرفته نمی‌شود. بنابراین:

خبر صادر از عادل را به کمک آیه و اصل موافق و مطابق با واقع قرار می‌دهیم بدون اینکه از آن فحص و جستجو نماییم.

* پس مراد از عبارت (نعم، لو كان المخبر ممتن يكثر عليه الخطاء و الاشتباه ...) چیست؟

این است که: اصول یاد شده در خبر هر عادل‌ی جاری نیست و چنین نیست که عقلاء در مطلق خبرهای افراد عادل از اصول یاد شده استفاده کنند.

* چرا اصل یا اصول مذکور در خبر هر عادل‌ی جاری نمی‌شود؟

زیرا که مخبر خبر:

۱- گاهی کثیر الخطاء و الاشتباه و النسیان و قلیل الحفظ و الضبط است و اخبار چنین کسی قابل اعتنا و اعتماد نمی‌باشد، هرچند که مخبر مزبور دارای ملکه عدالت است و عمدا دروغ نمی‌گوید و لکن وصف کثرت سهو و اشتباه در او موجب می‌شود که نتوانیم اصل مزبور را در مورد او جاری نمود، بدین خاطر عدم تطابق خبرش با واقع جدی است.

۲- و گاهی قلیل الخطا و کثیر الحفظ است مثلاً: احتمال ۰۲/ اشتباه در اخبار او داده می‌شود و لذا از اصول مذکور در این قسم از خبرهای حسی استفاده می‌شود.

* گواه شما بر اینکه در قسم دوم از خبرهای حسی از اصول یاد شده استفاده و تبعیت می‌شود چیست؟

این است که در فقه: فقهای عظام در مبحث شهادت و علمای اهل رجال در مبحث شرایط راوی، در شاهد و راوی شرط کرده‌اند که ایشان باید دارای قوه ضبط بوده و از کثرت اشتباه و خطا برکنار باشند.

به عبارت دیگر:

۱- شاهدی شهادتش مورد قبول است که دارای قوه ضبط باشد یعنی کثیر الحفظ و (در موضوعات) فرد متعارفی باشد.

۲- و مخبری خبرش معتبر است که ضابط باشد یعنی: کثیر الحفظ و (در احکام) قلیل الخطاء باشد.

ص: ۲۶

چرا که اگر راوی ضابط نباشد احتمال خطایش قوی است و عقلاً نباید احتمال قوی را نادیده گرفت پس نمی‌توان اصل عدم خطا را در او جاری کرد و لذا فاقد ارزش است.

* پس مراد از عبارت (و ان كان ربّما يتوهم الجاهل ثبوت ذلك من الاجماع ...) چیست؟

این است که: برخی تصور کرده‌اند که آیه نبأ بر حجیت خبر عادل (چه حسی چه حدسی، حسی هم (چه کثیر الخطا، چه قلیل الخطا، چه در موضوعات، چه در احکام) مطلقاً دلالت دارد.

در نتیجه: مقتضی موجود است، منتهی اعتبار مزبور (اشترای ضابط) توسط فقها و محدّثین به خاطر دلیل خاص و خارجی ثانوی (یعنی: اجماع و اتفاق علما) است که آیه نبأ را تخصیص داده و خصوص خبر عادل را حجت نموده که از کثرت خطاء و سهو و نسیان خالی باشد.

به عبارت دیگر: این دلیل خارجی مخصص اطلاق آیه و مانع از تأثیر مقتضی است و الا اگر این مانع نبود آیه تعمیم داده می‌شد و هر نوع احتمال خلافی را نفی می‌کرد.

* پس مراد از عبارت (الا ان المصنف يشهد بان اعتبار هذا ...) چیست؟

پاسخ شیخ است که می‌فرماید: اعتبار شرط مذکور مستند به هیچ دلیل خارجی که مخصص آیه نبأ باشد نیست و اساساً آیه مقتضی ندارد، بلکه چون آیه نبأ تنها احتمال تعدد کذب را از عادل نفی می‌کند.

احتمال خطا و اشتباه او را مسکوت عنه گذارده است و ناگزیریم که این احتمال خطا و اشتباه را با اصول عقلانی دیگر برداریم و نفی نماییم. بدین خاطر آیه نبأ:

بدون کمک گرفتن از دلیل مخصص، تنها خبر عادل غیر کثیر الخطا را که مجرای اصالة عدم الخطا و السهو است، حجت نموده است و تنها خبر چنین عادلی را از احتمال عدم تطابق با واقع دور می‌کند.

به عبارت دیگر: اصول عقلایی در خبرهای کثیر الخطا جاری نمی‌باشد پس مقتضی موجود نیست، نه اینکه مانع جلو آن را گرفته باشد.

ص: ۲۷

متن: و يؤید ما ذكرنا أنه لم يستدل أحد من العلماء على حجیة فتوى الفقيه على العامی بآیه النبأ، مع استدلالهم عليها بآیتی النفر(۱) و السؤال(۲).

و الظاهر أن ما ذكرنا- من عدم دلالة الآیه و أمثالها من أدلة قبول قول العادل على وجوب تصويبه في الاعتقاد- هو الوجه فيما ذهب إليه المعظم، بل أطبقوا عليه، كما في الرياض، من عدم اعتبار الشهادة في المحسوسات إذا لم تستند إلى الحس و إن علله في الرياض بما لا يخلو عن نظر، من أن الشهادة من الشهود و هو الحضور. فالحس مأخوذ في مفهومها(۳).
و الحاصل: أنه لا ينبغي الاشكال في أن الإخبار عن حدس و اجتهاد و نظر ليس حجة إلاً على من وجب عليه تقليد المخبر في الأحكام الشرعية و أن الآیه ليست عامّة لكلّ خبر و دعوى، خرج ما خرج.
ترجمه:

مؤیدی بر نظر شیخ

مؤید عدم دلالت آیه نبأ بر حجیة اخبار ناشی از حدس و اجتهاد این است که احدی از علما بر حجیة فتوای فقیه در حقّ عامی، به آن (آیه) استدلال نکرده در صورتی که به دو آیه (نفر) و (سؤال) بر حجیة آن (یعنی: فتوای فقیه) تمسک جسته‌اند. و به حسب ظاهر آنچه ما در عدم دلالت آیه نبأ و امثال آن یعنی ادله قبول قول عادل بر وجوب تصویب عادل در اعتقاد گفتیم، همان وجه و جهت آن چیزی شده که معظم اصحاب بر آن رفته، بلکه بر آن اجماع نموده‌اند. همان‌طور که در «ریاض» سخن از عدم اعتبار شهادت در محسوسات به میان آمده است در زمانی که مستند به مبادی محسوسه نباشد، اگرچه معلل کرده است اعتبار استناد الی الحس را به امری که خالی از نظر و اشکال نیست و آن امر این است که شهادت از لفظ (شهود) به معنای حضور مأخوذ است، پس حس در مفهومش اخذ و اعتبار شده است.

حاصل گفتار

اینکه، سزاوار و شایسته نیست که در این امر اشکال شود که اخبار از حدس و اجتهاد و نظر حجت نیست مگر بر کسی که تقلیدش از مخبر در احکام شرعیّه لازم باشد (یعنی: عامی نسبت به فقیه و مفتی) و اینکه آیه نبأ عام نبوده و شامل تمام اخبار صادر از عادل نمی‌شود چه اخبار مبتنی بر حس و چه اخباری که ناشی از حدس است مگر آنهایی که به واسطه ادله دیگر از عموم آیه خارج شده‌اند.

۱- التوبة: ۱۲۲

۲- النحل: ۴۳، الانبیاء: ۷

۳- الرياض: ج ۲ کتاب الشهادات ص ۴۴۶-۴۴۷

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و یؤید ما ذکرنا انه لم یستدل احد...) چیست؟

حاصل تأیید و گواه سومی است که جناب شیخ در این مقام بر گفتار خود مبنی بر اینکه آیه نبأ تنها اخبار مبتنی بر حس را که از عادل صادر می‌شود حجت می‌کند نه اخبار حدسی همچون اخبار از اجماع منقول یا فتوای مفتی و امثال آن را.

* مؤید این مقال چیست؟

این است که احدی از علما و فقها در اصول فقه برای حجیت فتوای مفتی به آیه نبأ تمسک نکرده‌اند.

* سر مطلب در این عدم تمسک به آیه نبأ چیست؟

این است که فتوای مفتی از نوع حدس و اجتهاد و نظر است نه حسی و حال آنکه آیه نبأ با خبر حدسی سروکاری ندارد. یعنی: اگر دلالت آیه را بر اخبار حدسی تمام می‌دیدند در این مقام نامی از آن می‌بردند.

* پس مراد از عبارت (و الظاهر ان ما ذکرنا من عدم دلالة الآیه و امثالها...) چیست؟

استظهار دیگری است مبنی بر اینکه:

معظم از علما و بلکه طبق فرموده آقا سید علی طباطبایی در کتاب ریاض المسائل اجماع بر این است که شهادت در امور محسوسه تنها در زمانی حجت و معتبر است که مستند به مبادی حسی باشد اما شهادتی که مبنای آن امر حدسی و اجتهادی باشد هیچ اعتباری ندارد.

به عبارت دیگر: شهادت در امور حسیه مثل: قتل زید و ... باید عن حس باشد یعنی: شاهد باید با چشم خود صحنه را دیده و سپس شهادت دهد. پس: اگر به واسطه اماراتی از قبیل اینکه، بکر در حال غضب از خانه بیرون رفت اسلحه‌ای در دست داشت پس از بازگشت لباسش خونین بود در نتیجه او قاتل زید است و به این مطلب یقین نموده شهادت او قابل قبول نیست.

* چه نتیجه‌ای از مطالب فوق می‌گیرید؟

اگر آیه نبأ مطلقاً بر حجیت خبر دلالت می‌کرد چه در احکام و چه در موضوعات، چه حدسی، چه حسی نباید فقها می‌گفتند که در امور حسیه شهادت حسی لازم است و لذا معلوم می‌شود که مطلق اخبار و لو حدسی کافی نبوده و آیه نبأ اطلاق ندارد.

* وجه اجماع و اتفاق مذکور چیست؟

ظاهراً این است که: آیه نبأ و مانند آن، اخبار مبتنی بر حدس عادل را حجت نکرده است و دلالت

ص: ۲۹

ندارد بر اینکه وی در اجتهاد و استنباطش نیز به صواب رفته و به واقع می‌رسد.

* مراد از عبارت (كما فى الریاض من عدم اعتبار الشهادة ... اذا لم یستند الى الحس ...) چیست؟

از قید اخیر استفاده می‌شود که شهادتی که عن حسّ باشد در محسوسات به دلیل آیه نبأ حجّت است.

* کلام فوق بر چه مبنایی است؟

مبنی بر آن است که آیه نبأ شامل شهادت عادل هم بشود.

* تقریر پاسخ مذکور چگونه است؟

بدین گونه است که، مستفاد از آیه نبأ حجیت قول و خبر عادل است فى الجملة، یعنی: با قطع نظر از اینکه آیا انضمام عادل دیگر در مؤثر بودنش لازم است یا نه؟

* وجه نظر در عبارت (و ان علله فى الریاض بما لا یخلو عن نظر ...) چیست؟

این است که: اصطلاح شهادت بر شهادتی اطلاق می‌شود که از مشاهده و حضور نیز مجرد است همان‌طور که گفته می‌شود: شهادت بر وحدانیت خدا، شهادت بر رسالت رسول الله (ص) و امامت ائمه اطهار (ع) و ...

* حاصل بیان صاحب ریاض به طور ساده و روشن چه می‌باشد؟

این است که: ادله حجیت خبر واحد از جمله آیه نبأ بر حجیت خبر دلالت دارند مطلقاً. منتهی؛ از آنجا که شهادت از شهود است و شهود به معنای حضور و مشاهده نمودن است، محسوس بودن در معنای لفظ شهادت اخذ شده و لذا شهادت دادن توسط قرائن کافی نیست. اکثر فقها فتوا داده‌اند به اینکه در امور حسیه اگر شهادت مستند به حس نباشد قابل قبول نیست.

* نظر شیخ پیرامون مطالب صاحب ریاض چیست؟

این است که: سرّ فتوای اکثر را همان بیانات خود می‌داند نه مطالب صاحب ریاض، چرا که شهادت تنها در حسیات به کار نمی‌رود بلکه در حدسیات و عقلیات هم کاربرد دارد چنان‌که در پاسخهای قبلی مذکور است.

* حاصل کلام در متن مزبور چیست؟

این است که: آیه نبأ عمومیت نداشته و بر حجیت خبر عادل به طور مطلق دلالت نمی‌کند یعنی: آیه نبأ تمام اخبار صادره از عادل را حجت نمی‌کند چه آنهایی که مبتنی بر حسّ بوده و چه اخباری که مبادی آن محسوس است.

و اینکه فقهاء، شهادت حدسیه و فتوای مجتهد را در حق مجتهد دیگر حجّت ندانسته‌اند به

ص: ۳۰

واسطه ادله دیگری است که موجب اخراج آنها از آیه نبأ شده است.

* راجع به مقدار دلالت آیه نبأ چه وجوهی وجود دارد؟

سه وجه عمده وجود دارد از جمله:

۱- اینکه از تمام جهات تعمیم دارد، یعنی شامل خبرهای حسی و حدسی هر دو می‌شود، چه این که هر یک از این دو مربوط به احکام باشد و یا موضوعات.

۲- اینکه از لحاظ خبرهای حسی تعمیم داشته باشد، چه نسبت به موضوعات و چه نسبت به احکام و لکن به درد خبرهای حدسی نمی‌خورد.

۳- اینکه از یک لحاظ نظر خاص باشد و تنها خبرهای حسی را حجت کند آن‌هم در احکام باز هم به درد موضوعات نمی‌خورد، و در همین مورد هم برخی می‌گویند: آیه نبأ، تمام احتمالات را نفی می‌کند ولی شیخ می‌گوید: تنها احتمال تعمد کذب را برمی‌دارد.

ص: ۳۱

متن: فان قلت: فعلى هذا إذا أخبر الفاسق بخبر يعلم بعدم تعميده للكذب فيه تقبل شهادته فيه، لأن احتمال تعميده للكذب منتف بالفرض، و احتمال غفلته و خطائه منفي بالأصل المجمع عليه، مع أن شهادته مردوده إجماعاً. قلت: ليس المراد ممّا ذكرنا عدم قابليّة العدالة و الفسق لإناطة الحكم بهما وجوداً و عدماً تعبدًا، كما في الشهادة و الفتوى و نحوهما. بل المراد أن الآية المذكورة لا تدلّ إلّا على مانعيّة الفسق من حيث قيام احتمال تعميّد الكذب معه، فيكون مفهومها عدم المانع في العادل من هذه الجهة، فلا يدلّ على وجوب قبول خبر العادل إذا لم يمكن نفي خطائه بأصالة عدم الخطأ المختصّة بالأخبار الحسيّة. فالآية لا تدلّ أيضًا على اشتراط العدالة و مانعيّة الفسق في صورة العلم بعدم تعميّد الكذب، بل لا بدّ من دليل آخر، فتأمل.

ترجمه:

اشکال

بنابراین (تقریری که از استدلال بر حجیت خبر عادل به آیه نبأ به عمل آمد) اگر فاسق خبری آورد که عدم تعمیّد فاسق به دروغ در آن معلوم است، شهادتش در چنین خبری (که می‌دانیم دروغ عمدی در آن وجود ندارد) مقبول واقع می‌شود، زیرا احتمال تعمیّد کذب به حسب فرض منتفی است، و احتمال غفلت و اشتباهش نیز با اصلی که اجماع بر آن اقامه شده نفی می‌شود مثل همان تقریری که در خبر عادل آمد، با اینکه شهادت فاسق به اجماع علما مردود است.

پاسخ شیخ

مراد از تقریری که در معنای آیه نمودیم، عدم قابلیت عدالت و فسق، وجوداً و عدماً و تعبداً برای مناط حکم نیست (تا چنین اشکال و سؤالی مطرح شود) چنانچه در شهادت و فتوی و نظائر این دو (فسق و عدالت) دخالت تعبدی دارند (زیرا وجود عدالت در شاهد و مفتی، تعبداً لازم است و در صورت تحققش، خبر چنین شاهد و مفتی حجّت بوده و به فرض فقدان، کلام او فاقد اعتبار است). بلکه مراد این است که: این آیه شریفه دلالت نمی‌کند مگر بر مانعیّت فسق (در پذیرش خبر عادل) از جهت اینکه احتمال تعمیّد کذب در او وجود دارد، پس مفهوم آن آیه، عدم المانع است در عادل از این جهت، پس آیه بر وجوب قبول خبر عادل دلالت نمی‌کند اگر نفی و سلب احتمال خطا و اشتباه آن با اصل یعنی اصالة عدم الخطاء که به اخبار حسیّه اختصاص دارد، نباشد. در نتیجه: آیه دلالت بر اشتراط عدالت و مانعیّت فسق در خبری که از فاسق صادر می‌شود و علم به عدم تعمیّد وی در کذبش نداریم، ندارد، همان‌طوری که بر حجیت خبر حدسی عادل ندارد، بلکه برای دست‌یابی بر این امر باید به دلیل دیگری رجوع شود.

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (لیس المراد ممّا ذکرنا عدم قابلیتہ ... چیست؟

پاسخ شیخ است به اشکال و سؤال مذکور مبنی بر اینکه:

ما منکر صلاحیت و قابلیت دو صفت عدالت و فسق برای مناط حکم به حجیت و عدم حجیت نیستیم، و مراد ما این نیست که این دو صفت به طور تبعدی وجودا و عدما دخالتی در حکم ندارند، بلکه در شهادت و فتوا دخالت تبعدی دارند. یعنی: شاهد و مفتی عادل، شهادت و حکمشان حجت است و حال آنکه اگر فاسق باشند، شهادت و حکمشان حجت نیست هر چند به صدق او یقین داشته باشیم.

به عبارت دیگر:

ممکن است در برخی موارد تعبدا عدالت ملاک حجیت و فسق ملاک حجیت و فسق ملاک عدم حجیت باشد، کما این که در باب شهادت و فتوی چنین است.

۱- تعبدا باید شاهد عادل باشد و شهادت فاسق با علم به صدق هم قابل قبول نیست.

۲- تعبدا باید مفتی عادل باشد و در صورت فسق با وجود علم به صدق او فتوایش قبول نیست.

* مراد از عبارت (بل المراد ان الآیه المذكوره لا تدلّ الا ... چیست؟

این است که:

آیه شریفه ملاک حجیت و عدم حجیت را احتمال تعمد کذب قرار داده است.

یعنی:

دلالت دارد بر اینکه احتمال تعمد کذب در خبر عادل نیست، پس حجت است و در خبر فاسق هست، در نتیجه حجت نیست.

* مراد از عبارت (لا تدلّ) در متن فوق چیست؟

عدم دلالت آیه در سایر جهات است، یعنی:

دلالت نمی‌کند بر اینکه آیا قول عادل مطابق واقع هم هست یا نه، حتی در خبرهای حدسی، همان‌طور که دلالت ندارد که در صورت علم به صدق فاسق، باز هم حجت نیست، چرا که بنا بر قول مشهور علما خبر ثقة حجت است.

یعنی: اگر بخواهیم که بگوییم:

با علم به صدق نیز خبر فاسق حجت نیست، دلیل دیگری لازم است و آیه نبأ کفایت از این مطلب نمی‌کند، همان‌طور که در باب شهادت و فتوا دلیل علی حده وجود دارد.

ص: ۳۳

*** حاصل مطلب کدام است؟**

این است که: اگر آیه شریفه عنوان عادل و فاسق را تعبداً مناط قرار می‌داد حق با مستشکل بود که می‌گفت در خبرهای حدسی هم هست.

اما آیه شریفه:

۱- در نهی از قبول خبر فاسق علت آورد و آن احتمال ندامت است برخلاف خبر عادل.

۲- احتمال ندامتی که در خبر فاسق وجود دارد از ناحیه احتمال تعمّد کذب است.

پس: خود آیه این را مناط دانسته فتأمل.

*** مراد از عبارت (بل المراد ان الآیه المذكوره لا تدلّ ...) را منطوقاً بیان کنید؟**

این است که: در فاسق از جهت اینکه احتمال تعمّد کذب در او وجود دارد، فسق مانع از پذیرفتن خبرش می‌شود.

*** مفهوم عبارت فوق چیست؟**

این است که:

در عادل از این جهت مانعی وجود ندارد و در عین حال دلالت هم ندارد که خبر عادل در جایی که احتمال خطاء و سهو در آن بوده است و نتوانستیم با اصل (یعنی: اصاله عدم الخطأ) که به اخبار حسیه اختصاص دارد) آن را نفی کنیم، حجت است و قبولش واجب.

*** سرّ مطلب در قبول و عدم قبول خبر عادل و فاسق را مختصراً توضیح دهید؟**

در فاسق رادع و مانعی از کذب نیست و لذا احتمال دروغ عمدیش هست پس خبرش حجت نیست. در عادل به لحاظ وجود رادع و مانع از کذب احتمال دروغش نفی و لذا خبرش حجت است.

به عبارت دیگر:

نفس صفت فسق و عدالت وجودا و عدما در حکم، دخالت قابل توجهی دارند لکن چنین حکمی در اصطلاح اصولی حکم حیثی است و منافات ندارد که خبر عادل از حیث و جهت دیگر مردود باشد، مثل: خبری که از وی صادر شده و مبتنی بر حدس است.

لکن: چون احتمال اشتباه ناشی از حدس را در چنین خبری نمی‌توان با اصل (اصاله عدم الخطأ)، دفع کرد این قبیل اخبار عادل با آیه نبأ حجت نمی‌شود.

پس: همان‌طور که آیه شریفه از دلالت بر حجیت اخبار حدسی عادل غیر کافی است، از دلالت بر حجیت خبر فاسقی که قطعاً دروغ نمی‌گوید نیز غیر وافی است و لذا برای حجیت این گونه اخبار باید به دلیل دیگری تمسک نمود.

*** مراد از اصطلاح (فتأمل) در پایان متن چیست؟**

شاید اشاره دارد به اینکه: تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت است.

*** مرادتان از مطلب اخیر چیست؟**

این است که فسق، علت عدم قبولی خبر فاسق است، حتی اگر علم به صدق او هم داشته باشیم و آیه شریفه تنها خبر عادل را حجت می‌کند و نه خبر فاسق را، نه اینکه نسبت به سایر احتمالات ساکت باشد.

اما: در خود این وجه جای تأمل وجود دارد چرا که اشعار کافی نیست، پس آیات هم تنها خبرهای حسی را شامل می‌شوند.

ص: ۳۵

متن: الأمر الثاني: انّ الاجماع في مصطلح الخاصية بل العامة، الذين هم الأصل له و هو الأصل لهم، هو اتفاق جميع العلماء في عصر، كما ينادى بذلك تعريفات كثير من الفريقين.

قال في التهذيب: الإجماع هو اتفاق أهل الحلّ و العقد من أمّة محمّد (۱).

و قال صاحب غايه البادئ في شرح المبادئ، الذي هو أحد علمائنا المعاصرين للعلامة قدس سره:

الإجماع في اصطلاح فقهاء أهل البيت عليهم السلام هو اتفاق أمّة محمّد (ص) على وجه يشمل على قول المعصوم (۲). انتهى.

و قال في المعالم: الإجماع في الاصطلاح اتفاق خاصّ و هو اتفاق من يعتبر قوله من الامّة (۳).

انتهى.

و كذا غيرها من العبارات المصرّحة بذلك في تعريف الإجماع و غيره من المقامات، كما تراهم يعتذرون كثيرا عن وجود المخالف بانقراض عصره.

ترجمه:

امر دوم: نقل کلام علما در اجماع

اشاره

اجماع در اصطلاح خاصه (شيعه) بلکه عامه (اهل سنت) که منشا (و عنوان کننده) اجماع‌اند، و اجماع نیز از نظر آنها (عامه) یک اصل است، همان اتفاق علمای یک عصر است بر حکمی، چنانچه تعريفات بسياری از علمای شيعه و سنی حکايت از آن اتفاق می‌کند.

شيخ الطائفة در کتاب تهذيب می‌فرماید: اجماع عبارت است از اتفاق اهل حلّ و عقد (يعنی):

مجتهدین) از امت محمّد (ص) بر حکمی از احکام. و صاحب غايه البادئ که یکی از علمای ما و معاصر با مرحوم علامه حلی است در شرح مبادئ فرموده است: اجماع در اصطلاح فقهاء اهل بيت (ع) همان اتفاق نمودن امت حضرت پیامبر است به نحوی که اتفاق آنها شامل فرموده معصوم بشود. تمام.

صاحب معالم می‌فرماید: اجماع در اصطلاح، اتفاق مخصوصی است و آن اتفاق کسانی است که از میان افراد امت قولشان معتبر است، و همچنین غیر از این تعاریف، کلمات دیگری که در تعريف اجماع از مقامات دیگر بدان تصریح شده است وجود دارد. چنان که می‌بینی که با وجود مخالف باز هم ادعاء اجماع نموده و از وجود مخالف عذر آورده‌اند، که زمان آنها منقضی گشته است.

۱- تهذيب الاصول: (مخطوط) ص ۲ من الورقة ۲۶.

۲- حكاہ التسترى في كشف القناع: ص ۲۵

۳- معالم الدین: ص ۱۷۲.

ص: ۳۶

تشریح المسائل*** حاصل مرحله دوم در مباحثی که گذشت چه شد؟**

این شد که نقل اجماع نسبت به اخبار از حکم امام خبر حدسی است، آن هم حدسی غیر ضروری و لذا مشمول ادله حجیت نیست.

*** انگیزه شیخ بر عنوان امر دوم چیست؟**

این است که:

اولاً: معنای اجماع در اصطلاح کسانی که مدعی آن هستند دانسته شود.

ثانیاً: مشخص شود که آیا نقل اجماع همان نقل قول معصوم است یا نه، و به فرض آنکه نقل قول معصوم باشد با کدام یک از اصطلاح لطف یا دخول و یا ... صورت می‌پذیرد.

*** مراد از عبارت (الذین هم الاصل له و هو الاصل له) چیست؟**

این است که: ایشان (اهل خلاف) ابتداء مسئله اجماع را عنوان نمودند و اجماع هم اساس مکتب آنها است، چنانچه خلافت ابو بکر را با همین گونه اجماع اثبات نمودند.

به عبارت دیگر: اجماع را دلیل مستقلى در قبال کتاب و سنت و عقل قرار دادند، چرا که اجماع از نظر آنها فی حد نفسه و بدون وابستگی به امر دیگری حجت است پس ارزش ذاتی برای آن قائلند.

*** اجماع در اصطلاح خاصه (شیعه) به چه معناست؟**

حاکمی از قول معصوم و به ملاک کشف، حجت است.

یعنی: اجماع را به عنوان یکی از منابع فقه می‌دانند لکن ارزش ذاتی برای آن قائل نبوده و آن را در عرض کتاب و سنت نمی‌دانند بلکه از آن جهت که کاشف از قول معصوم است می‌پذیرند.

*** مراد از عبارت (هو اتفاق العلماء فی عصر) چیست؟**

این است که: اجماع در اصطلاح عامه و خاصه بنا بر آنچه از تعاریف فریقین به دست می‌آید عبارت است از: اتفاق جمیع علمای امت در عصر واحد.

*** شاهد بر ادعای فوق چیست؟**

تعاریفات ذیل است از:

۱- شیخ الطائفه در تهذیب فرموده: الاجماع هو اتفاق اهل الحلّ و العقد من ائمة محمد (ص).

۲- علامه (رکن الدین محمد بن علی جرجانی) در مبادی فرموده:

الاجماع فی اصطلاح فقهاء اهل البیت علیهم السلام هو اتفاق ائمة محمد (ص) علی وجه یشتمل علی قول المعصوم.

ص: ۳۷

۳- صاحب المعالم (شیخ حسن بن زین الدین) فرموده:

الاجماع فی الاصطلاح اتفاق خاصّ و هو اتفاق من یعتبر قوله من الامّة.

۴- اما محمد غزالی می گوید:

الاجماع هو اتفاق امّة محمّد (ص) علی امر من الامور الدینیّة.

۵- فخر رازی گفته است:

الاجماع هو اتفاق الحّلّ و العقد من امّة محمّد (ص) علی امر من الامور و ...

* مراد از عبارت (عصر واحد) به عنوان قسمت دوم بحث چیست؟

آوردن شاهی است بر این قسمت مبنی بر اینکه: در ابواب فقه بسیار مشاهده می کنیم که فقها می گویند: فلان مسئله اجماعی است و مخالفت فلان کس نیز ضرری به مطلب نمی رساند چرا که عصر او گذشته است.

پس: اتفاق یک عصر کافی است یعنی: معیار، اتفاق الكلّ است، لکن از آن جهت که به اعتقاد ما معیار حجیت اجماع، کشف از رأی امام است لذا حجیت دائر مدار قول امام است.

* معیار (کلّ) رأی تمام علما است یا بعض از علما؟

اگر اجماع کاشف از قول معصوم باشد تفاوتی نمی کند مهم این است که: ما یقین کنیم که آن جمعی که بر حکمی متفق القول شده اند، قولشان حاکی از قول معصوم است و یا معصوم در میان آنها بوده است و الا فاقد ارزش است اگرچه همه علما تجمع کرده باشند.

* شاهد بر این مدعا چیست؟

عباراتی از فقهاء است که شیخ در اثبات این مدعا آورده است که در متن بعدی آمده است.

ص: ۳۸

متن: ثمَّ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ وَجْهَ حُجِّيَّةِ الْإِجْمَاعِ عِنْدَ الْإِمَامِيَّةِ اشْتَمَالَهُ عَلَى قَوْلِ الْإِمَامِ كَانَتْ الْحُجِّيَّةُ دَائِرَةً مَدَارَ وَجُودِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كُلِّ جَمَاعَةٍ هُوَ أَحَدُهُمْ، وَلِذَا قَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى:

إِذَا كَانَ عَلَيْهِ كَوْنُ الْإِجْمَاعِ حُجِّيَّةً كَوْنُ الْإِمَامِ فِيهِمْ فَكُلُّ جَمَاعَةٍ - كَثُرَتْ أَوْ قَلَّتْ - كَانَ قَوْلُ الْإِمَامِ فِي أَقْوَالِهَا إِجْمَاعًا حُجِّيَّةً وَإِنْ خِلَافَ الْوَاحِدِ وَالْآثِنِينَ إِذَا كَانَ الْإِمَامُ أَحَدَهُمَا - قَطْعًا أَوْ تَجْوِيزًا - يَقْتَضِي عَدَمَ الْإِعْتِدَادِ بِقَوْلِ الْبَاقِينَ وَإِنْ كَثُرُوا، وَإِنَّ الْإِجْمَاعَ بَعْدَ الْخِلَافِ كَالْمَبْتَدِئِ فِي الْحُجِّيَّةِ (۱). انتهى.

و قال المحقق في المعبر بعد إناطة حجیة الإجماع بدخول قول الامام عليه السلام:

إنه لو خلا المائة من فقهاءنا من قوله لم يكن قولهم حجّة، و لو حصل في اثنين كان قولهما حجّة (۲). انتهى.

و قال العلامة بعد قوله «إنَّ الْإِجْمَاعَ عِنْدَنَا حُجِّيَّةٌ لِاشْتِمَالِهِ عَلَى قَوْلِ الْمَعْصُومِ»: و كُلُّ جَمَاعَةٍ - قَلَّتْ أَوْ كَثُرَتْ - كَانَ قَوْلُ الْإِمَامِ فِي الْجَمَلَةِ أَقْوَالَهَا إِجْمَاعًا حُجَّةً لِأَجْلِهِ، لَا لِأَجْلِ الْإِجْمَاعِ (۳). انتهى.

هذا، و لكن لا يلزم من كونه حجّة تسميته «إجماعاً» في الاصطلاح، كما أنه ليس كلّ خبر جماعه يفيد العلم «متواتراً» في الاصطلاح. و أمّا ما اشتهر بينهم من أنه لا يقدر خروج معلوم النسب - واحداً أو أكثر - فالمراد أنه لا يقدر في حجیة اتفاق الباقي، لا في تسميته «إجماعاً» كما علم من فرض المحقق قدس سره الإمام عليه السلام في اثنين.

نعم، ظاهر كلمات جماعه يوهم تسميته «إجماعاً» في الاصطلاح، حيث تراهم يدعون الإجماع في المسألة ثمّ يعتذرون عن وجود المخالف بأنه معلوم النسب، لكنّ التأمل الصادق يشهد بأنّ الغرض الاعتذار عن قدح المخالف في الحجیة لا في التسمية. ترجمه:

نقل عبارات علما در اجماع و حجیت آن

پس وقتی وجه حجیت اجماع از نظر علمای امامیه، اشتغال آن بر قول امام است ناگزیر حجیت اجماع وجوداً و عدماً دائر مدار وجود سخن امام و عدم آن در هر جماعتی است که امام یکی از آنهاست، و لذا سید مرتضی می‌فرماید: وقتی که بودن امام در میان آنان علّت حجّت بودن اجماع باشد، پس هر جماعتی (تعدادشان زیاد

۱- الذریعة فی اصول الشریعة: ج ۲ ص ۶۳۰-۶۳۲-۶۳۵

۲- المعبر: ج ۱ ص ۳۱

۳- تهذیب الاصول: (مخطوط) ص ۱ من الورقة ۲۸

ص: ۳۹

باشد یا کم) که رأی امام در بین آراء آنان باشد، اجماعشان حجت است.

بنابراین: مخالفت یک یا دو نفر (از میان آن جمع) که امام قطعا و یا احتمالا یکی از آن دو نفر باشند مقتضی عدم اعتنا به قول بقیه است هر چند تعدادشان زیاد باشد، البته اجماع پس از اختلاف، از نظر حجیت مثل اجماع ابتدائی و اتفاقی است که مسبوق به خلاف نیست. پایان یافت نقل سخن سید مرتضی (ره).

مرحوم محقق در کتاب «معتبر» پس از آنکه ملاک حجیت اجماع را به دخول امام در میان جماعت قرار داده می‌فرماید: اگر صد نفر از فقهای ما (شیعه) اتفاق نظرشان بر مسأله‌ای، خالی از رأی امام باشد، اجماعشان بر آن مسئله حجت نمی‌باشد و حال آنکه اگر (قول امام) در ضمن قول دو نفر حاصل شود، قول و اجماع آن دو نفر حجت است. عبارت جناب محقق تمام شد.

و مرحوم علامه بعد از این فرموده‌اش «که اجماع به دلیل اشمالش بر قول معصوم از نظر ما حجت است» آورده است که: «و هر جماعتی (کم باشد یا زیاد) اگر رأی امام در ضمن آراء آنان باشد اجماعشان حجت است به خاطر اشمال آن بر قول امام نه از آن جهت که اجماع است». پایان یافت سخن علامه (ره).

این از آن مطالبی که گذشت، بدان و به خاطر داشته باش. لکن لازم نیست نام هر اتفاقی را از این جهت که (اشمالش بر قول امام) حجت است در اصطلاح اجماع گذارد، کما اینکه هر خبر جماعتی، که مفید علم است در اصطلاح متواتر نامیده نمی‌شود. و اما آنچه میان علما مشهور شده مبنی بر اینکه:

مخالفت یک یا چند عالم معلوم النسب مضرّ به اجماع نیست، مرادشان این است که: به حجیت اتفاق نظر بقیه ضرر نمی‌رساند، نه اینکه ضرر به نام اجماع هم نمی‌رساند، چنانکه از فرض جناب محقق مبنی بر بودن یکی از آن دو این مسئله دانسته شد. استدراک بله: ظاهر کلمات جماعتی موهم نامگذاری این گونه اتفاق نظر است در اصطلاح به اجماع، چرا که در مسأله‌ای ادعای اجماع کرده و سپس از وجود مخالف این طور عذر می‌آورند که وجود مخالف به ملاحظه اینکه نسبش معلوم است مضرّ به تحقق اجماع نیست.

اما تأمل صادق گواه بر این است که غرض ایشان از این اعتذار، اعتذار در مقام قدح در حجیت است نه در تسمیه اتفاق به اجماع.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (و لکن لا یلزم من کونه حجّة تسمیته...) در متن مزبور چیست؟**

این است که: اگرچه هر اتفاقی که مشتمل بر قول و رأی امام باشد حجت است، اما به صرف حجت بودن، نامش در اصطلاح اجماع نیست، کما اینکه هر خبر علم‌آوری از هر جماعتی در اصطلاح متواتر نیست. به عبارت دیگر می‌فرماید:

اینکه گفتیم چنانچه رأی امام در میان آراء و اقوال جمعی از علما باشد، اتفاق آنها معتبر است، مراد این نیست که بر چنین اتفاقی در اصطلاح اجماع گفته می‌شود، بلکه اجماع مصطلح عند الفریقین عبارت است از اتفاق تمام علمای امت اسلامی اعم از شیعه و سنی در یک عصر بر مسأله‌ای از مسائل دینی و لذا مراد این است که با مناط و معیار ما که کشف قطعی از رأی امام در اتفاق علما است، چنانچه به دخول امام در میان جمعی، و لو ۵ نفر هم یقین حاصل نماییم، حکم به حجیت آن اتفاق و اجماع می‌کنیم و لذا مراد و مقصود حجت بودن است، نه اجماع اصطلاحی بودن. کما اینکه: خبر متواتر یقین‌آور است لکن هر خبر یقین‌آوری اصطلاحاً نامش متواتر نیست.

فی‌المثل: از خبر امام و یا از خبر ۱۰ نفر برای ما یقین حاصل می‌شود و لکن چنین خبری را متواتر اصطلاحی نمی‌گویند، چرا که این یقین به واسطه اعتماد بسیار به آنها حاصل گردیده و حال آنکه متواتر مصطلح خبری است که یقین ما به آن در اثر کثرت مخبرینش حاصل می‌شود هرچند که مخبرینش فاسق باشند.

*** پس مراد از عبارت (و اما ما اشتهر بینهم، من انه لا یقدح خروج المعلوم...) چیست؟**

پاسخ از یک سؤال مقدر است مبنی بر اینکه: تقریر فوق مقتضی تفکیک میان حجیت و اطلاق اجماع است، یعنی: ممکن است اتفاق جماعتی حجت باشد ولی در عین حال به آن اجماع نگویند، و حال آنکه مشهور اصولیین می‌گویند: اگر جماعتی در حکمی اتفاق نمودند و در مقابل یک یا چند نفر که نام و نشان و نسبشان معلوم است با اتفاق آنها (در یک حکم) مخالفت کردند، این مخالفت ضرری به تحقق اجماع نمی‌رساند. یعنی: هر چند اجماع مزبور اتفاق الکل نمی‌باشد و لکن به قوت خود باقی بوده و اجماع است.

*** مراد مشهور اصولیین از عبارت فوق چیست؟**

این است که: وقتی اتفاق جماعتی حجت باشد اجماع هم هست و مخالفت معلوم النسب نیز مانع از تحقق اجماع نمی‌شود.

ص: ۴۱

حاصل مطلب اینکه: این سخن و رأی مشهور از اجماع با تقریری که در اینجا از اجماع شد سازگار نمی‌باشد.

* پاسخ شیخ به سؤال و اشکال مذکور چیست؟

این است که: مراد از عبارت (مخالفت معلوم النسب مضر به تحقق اجماع نیست) در بیان مشهور این نیست که به نام اجماع ضرر نمی‌رساند، بلکه مخالفت یک نفر هم در از بین بردن اجماع مصطلح کافی است، بلکه مراد این است که به حجیت اتفاق نظر بقیه افراد ضرر نمی‌رساند، چرا که مناط حجیت را دارد.

به عبارت دیگر: مراد از عبارت مذکور این نیست که به اجماع مصطلح ضرر نمی‌رساند، بلکه غرض این است که به حجیت اجماع ضرر نمی‌رساند.

* مراد از عبارت (كما علم من فرض المحقق الامام ...) چیست؟

فرضی است از مرحوم محقق حلی به عنوان شاهد بر مطلب فوق، مبنی بر اینکه: اگر امام یکی از دو نفر باشد قول آن دو نفر حجت است و لکن روشن است که اتفاق دو نفر را اصطلاحاً اجماع نمی‌گویند هر چند احیاناً حجت باشد.

* پس مراد از عبارت (نعم: ظاهر کلمات جماعه یوهم تسميته اجماعا ...) چیست؟

این است که: بله: ظاهر کلمات جماعتی، موهم نامگذاری این اتفاق نظر است (در اصطلاح) به اجماع، چرا که در مسأله‌ای ادعای اجماع کرده و سپس از وجود مخالف این طور عذر می‌آورند که وجود مخالف به ملاحظه اینکه نسبش معلوم است مضر به تحقق اجماع نیست. اما تأمل صادق گواه بر این است که غرض ایشان از این اعتذار، اعتذار در مقام قدح در حجیت است نه در تسمیه اتفاق به اجماع.

ص: ۴۲

متن: نعم، يمكن أن يقال: قد تسامحوا في إطلاق «الإجماع» على اتفاق الجماعة التي علم دخول الإمام فيها، لوجود مناط الحجية فيه وكون وجود المخالف غير مؤثر شيء؛ وقد شاع هذا التسامح بحيث كاد أن ينقلب اصطلاح الخاصه عمّا وافق اصطلاح العامه إلى ما يعمّ اتفاق طائفة من الإمامية، كما يعرف من أدنى تتبع لموارد الاستدلال؛ بل إطلاق لفظ الإجماع بقول مطلق على إجماع الإمامية فقط - مع أنهم بعض الأمة لا كلهم - ليس إلّا لأجل المسامحة، من جهة أن وجود المخالف كعدمه من حيث مناط الحجية.

و على أى تقدير، فظاهر إطلاقهم إرادة دخول قول الإمام فى أقوال المجمعين بحيث يكون دلالتة عليه بالتضمن، فيكون الإخبار عن الإجماع إخباراً عن قول الإمام. وهذا هو الذى يدلّ عليه كلام المفيد و المرتضى و ابن زهرة و المحقق و العلامة و الشهيد و من تأخر عنهم (۱).

۱- المفيد فى مختصر اصوله ضمن المصنّفات: ج ۹ ص ۴۵، المرتضى فى الذريعة: ج ۲ ص ۶۳۰، ابن زهرة فى الغنية ضمن الجوامع الفقهية: ص ۴۷۸، المحقق فى المعارج: ص ۱۲۶، و الشهيدان فى القواعد: ج ۱ ص ۲۱۷ و تمهيد القواعد ص ۳۴.

ص: ۴۳

ترجمه:

بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع

بله: ممکن است گفته شود: فقهای (شیعه) در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق جماعتی که رأی امام در میان آراء آنها است به جهت وجود مناط حجیت (یعنی: کاشفیت از قول معصوم) در آن و عدم تأثیر وجود مخالف در تحقق آن، مسامحه نموده‌اند، و این تسامح به گونه‌ای شایع گردید که گویا اصطلاح علمای شیعه در اجماع، از آنچه مطابق اصطلاح عامه است در آن، تغییر یافته به خصوص اتفاق طائفه‌ای از خاصه، چنانچه با اندک تفحصی در مواضع استعمال و موارد استدلال این اصطلاح، صدق این گفتار معلوم می‌شود. بلکه اطلاق و استعمال لفظ اجماع به طور مطلق (یعنی بدون قرینه) بر خصوص اتفاق آراء امامیه، با اینکه ایشان بخشی از امت‌اند و نه کل آن، از روی مسامحه است، به خاطر اینکه وجود مخالفین کالعدم فرض شده است از آن جهت که مناط حجیت اجماع را در اتفاق جماعت مذکور لحاظ نموده‌اند.

به هر تقدیر:

ظاهر اطلاق اجماع در عبارات فقهاء شیعه، اراده دخول رأی امام در اتفاق جمع متفقین است به نحوی که دلالت لفظ اجماع بر قول معصوم به نحو دلالت تضمینی است.

پس مراد (مخبر) از اخبار (اجماع) خبر دادن از قول امام (ع) است، نه صرف اخبار از اتفاق و اجماع علما.

و این (تسامحی که در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق جمعی که رأیشان مشتمل بر رأی امام است نقل شد و گفتیم مراد فقهای شیعه از اجماع، اتفاق جماعتی است که رأی معصوم در میان آنها باشد) همان امری است که کلام مرحوم مفید، سید مرتضی، ابن زهره، محقق، علامه، شهید اول و شهید ثانی و متأخرین از آنان بر آن دلالت دارد.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (یمكن ان یقال: انهم قد تسامحوا فی اطلاق الاجماع ...) چیست؟**

این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق آرای جمعی توسط علمای شیعه به لحاظ وجود مناط حجیت در آن بوده و تسامحی است و در اثر شیوع از مجازات مشهور گشته است. و اجماعی که بر اتفاق آرای تمام علمای اسلام اطلاق می‌شد بر اتفاق خصوص فقهاء شیعه از باب (تسمیة الكل باسم جزئه) یعنی: به سبب علاقه کل و جزء است که لفظ وضع شده برای کل است ولی بر جزء هم اطلاق می‌شود.

*** چه نسبتی از نسب اربع میان اجماع بودن و حجت بودن برقرار است؟**

عموم و خصوص من وجه، چرا که ممکن است:

- ۱- در برخی موارد به خاطر عدم کشف، اجماع مصطلح مع المسامحة باشد لکن حجت نباشد.
- ۲- و در برخی موارد حجت باشد لکن اجماع نباشد، مثل اتفاق جماعتی مع الکشف.
- ۳- و در برخی موارد به دلیل وجود کشف قطعی، هم اجماع مصطلح باشد و هم حجت.
- ۴- و در برخی موارد نیز نه اجماع هست و نه حجت، مثل اتفاق جماعتی که کاشف از قول امام نمی‌باشد.

*** حاصل سخن شیخ در متن مزبور چیست؟**

این است که: هر چند اجماع حقیقی و عاری از اطلاق مسامحی همان اتفاق تمام عصر است و لکن ممکن است از روی تسامح لفظ اجماع را بر اتفاق برخی از علما اطلاق نموده باشند، منتهی مشروط به اینکه اتفاق آنها مشتمل بر رأی امام باشد چنانچه در اصطلاح فقهای شیعه هر گاه لفظ اجماع استعمال می‌شود، مراد اجماع خاصه و اتفاق علمای اهل بیت علیهم السّلام است نه اهل سنت و جماعت.

*** وجه تسامح در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی از علما چیست؟**

این است که:

مناطق حجیت، اتفاق الكل یعنی: رأی امام در اتفاق آراء برخی از علما نیز وجود دارد و لذا مخالفین با آنها، چون وجودشان کالعدم محسوب می‌شود، می‌توان مسامحه کرده لفظ اجماع را در اتفاق این برخی نیز استعمال نمود.

حاصل تقریر فوق این است که: نقل اجماع در اصطلاح علماء شیعه نقل رأی امام است.

ص: ۴۵

متن: و أما اتفاق من عدا الإمام بحيث يكشف عن صدور الحكم عن الإمام - بقاعدة اللطف كما عن الشيخ (۱)، أو التقرير كما عن بعض المتأخرين (۲)، أو بحكم العادة القاضية باستحالة توافقه على الخطأ مع كمال بذل الوسع في فهم الحكم الصادر عن الإمام - فهذا ليس إجماعاً اصطلاحياً إلا أن ينضم قول الإمام المكشوف عنه باتفاق هؤلاء إلى أقوالهم، فيسمى المجموع «إجماعاً» بناء على ما تقدم من المسامحة في تسمية اتفاق جماعة مشتمل على قول الإمام، «إجماعاً» وإن خرج عنه الكثير أو الأكثر؛ فالدليل في الحقيقة هو اتفاق من عدا الإمام والمدلول: الحكم الصادر عنه نظير كلام الإمام ومعناه.

ترجمه:

نفي اصطلاح اجماع از اطلاق دیگر

و امّا اتفاق جماعتی که بدون حضور و یا رأی امام در آن به نحوی است که کاشف از رأی امام است و این کشف یا به واسطه قاعده لطف است، چنانچه از شیخ طوسی نقل گردیده و یا به قاعده تقریر، همان‌طور که برخی از متأخرین گفته‌اند و یا به حکم عادت که توافق علما را بر خطا (با کمال وسع وسیعشان) در فهم حکم صادر از امام مستحیل می‌دانند، اجماع اصطلاحی نیست، مگر اینکه قول کشف شده امام از آن اتفاق با ضمیمه شدن به اتفاق آنها در اقوالشان مجموعاً اجماع اصطلاحی نامیده شود، البته مبنی بر مسامحه‌ای که در نام‌گذاری و اطلاق اجماع بر اتفاق آرای جماعتی که رأیشان مشتمل بر قول امام است گذشت، اگرچه از اتفاقشان کثیری از علما بلکه اکثر آنها خارج باشند.

پس: در حقیقت دلیل عبارت است از اتفاق غیر امام، و مدلول آن، حکمی است که از امام صادر شده، مثل کلام و لفظی که از زبان امام صادر شده که به آن دلیل گفته و معنای آن را مدلول می‌نامند.

۱- عدّه الاصول: ص ۲۴۶-۲۴۷.

۲- نسبة السيد المجاهد إلى بعض المتأخرين كما في المفاتيح: ص ۴۹۷ س ۱۴.

تشریح المسائل

*** مقدمه بفرمائید اجماع منقول بر چند قسم است؟**

بر چهار قسم: دخولی، لطفی، تقریری و حدسی که تعریف هر یک خواهد آمد.

*** مراد از اجماع دخولی چیست؟**

اجماعی است که امام نیز یقیناً در میان مجمعین داخل بوده، هر چند ناقل امام را بشخصه نشناخته باشد.

*** کدام یک از انواع اجماع، ممکن است هم اجماع باشد، هم حجت و یا یکی از اجماع و حجت؟**

دخولی و تضمینی

توضیح اینکه: اگر اجماع منقول از نوع دخولی و تضمینی باشد:

الف: ممکن است هم اجماع مصطلح باشد هم حجت. ب: و ممکن است تنها حجت باشد ولی اجماع مصطلح نباشد.

*** در چه صورتی اجماع منقول نه اجماع مصطلح است و نه حجت دارد؟**

در صورتی که از نوع اجماع منقول تقریری و یا حدسی و یا لطفی باشد.

*** مراد شیخ از عبارت (و اما اتفاق من عدا الامام بحیث ...) در متن مزبور چیست؟**

این است که: برخی از علما لفظ اجماع را بر اتفاق اطلاق کرده‌اند که رأی امام در ضمن آن نبوده و لکن به یکی از آنها همچون قاعده لطف یا تقریر و یا عادت آن را از اتفاق مزبور، می‌توان کشف نمود.

*** پس مراد ایشان از عبارت (ألا ان ینظم قول الامام المكشوف عنه باتفاق ...) چیست؟**

این است که: این اطلاق یک اطلاق حقیقی نیست و قطعاً اجماع اصطلاحی نامیده نمی‌شود.

مگر اینکه: مجموع کاشف (اتفاق علما) و منکشف (رأی امام) را به یکدیگر ضمیمه کرده و نامش را اجماع بگذاریم تا بشود اجماع مصطلح، البته این انضمام تسامحی است.

*** چرا اتفاق من عدا الامام، اجماع مصطلح نمی‌باشد؟**

به دلیل اینکه اجماع مصطلح، اتفاق الكل است در عصر واحد، در حالی که در این نوع از اجماعات حد اقل خود امام که یکی از علما است و خارج است، پس اتفاق الكل حاصل نشده و ناقل تنها قول علما را نقل نموده که نظر آنها کاشف از رأی امام است. مگر اینکه: مقصودشان از اجماع، اجماع مجموع اقوال و رأی امام باشد، ولی این اطلاق نیز تسامحی است.

ص: ۴۷

متن: فالنکتة فی التعبير عن الدلیل ب «الاجماع» مع توقّفه علی ملاحظه انضمام مذهب الإمام علیه السّلام- الّذی هو المدلول- إلى الکاشف عنه و تسمیة المجموع دلیلا- هو التحفّظ علی ما جرت علیه سیره اهل الفنّ ارجاع کلّ دلیل الی احد الأدلّة المعروفة بین الفریقین، اعنی الکتاب و السّنة و الاجماع و العقل.

ففی اطلاق الاجماع علی هذا مسامحه فی مسامحه، و حاصل المسامحتین اطلاق الاجماع علی اتّفاق طائفه یستحیل بحکم العاده خطأهم و عدم وصولهم الی حکم الامام.

ترجمه:

مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق

پس نکته‌ای که در تعبیر از دلیل (یعنی: اتفاق من عدا الامام) به (لفظ) اجماع لحاظ شد با وجود توقّف و صحّت این اطلاق (یعنی: اطلاق لفظ اجماع) بر انضمام رأی امام (که مدلول باشد) به کاشف (یعنی: اقوال المجمعین) و نامیدن مجموع (یعنی: اجتماع اتفاق من عدا الامام و رأی امام) را به نام دلیل، این است که:

بر سیره اهل فنّ مشی گردیده که هر دلیلی را به یکی از ادله چهارگانه معروف یعنی: کتاب، سنت، عقل و اجماع ارجاع داده‌اند. بنابراین: در اطلاق لفظ اجماع طبق این تقریر، مسامحه دیگری علاوه بر مسامحه اول وجود دارد.

حاصل دو مسامحه

حاصل دو مسامحه این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق طائفه و گروهی است که به حکم عادت و از نظر متعارف مردم غیر ممکن است که همگی خطا کرده و به حکم واقعی صادر شده از جانب امام نرسند.

ص: ۴۸

تشریح المسائل

*** مراد شیخ در متن مذکور چیست؟**

این است که:

در واقع دلیل همان اتفاق علما و مدلول حکمی است که از امام صادر شده و مراد علما از اجماع و اطلاق آن، همان دلیل می‌باشد.

*** با وجود اینکه می‌دانیم اطلاق لفظ اجماع متوقف است بر لحاظ اقوال متفقین و انضمام آنها با رأی امام و قرار دادن مجموع را در برابر لفظ اجماع، و حال آنکه این لحاظ مراعات نشده، پس وجه تعبیر از اتفاق علما (یعنی: دلیل) به لفظ اجماع چیست؟**

این است که: ادله از نظر ارباب فنّ منحصر در چهار چیز است: کتاب، سنت، عقل، اجماع. نتیجه اینکه: هر امری که قابل اعتماد و استناد باشد و بتوان حکمی را با آن اثبات نمود، باید در تحت یکی از عناوین چهارگانه فوق مندرج باشد.

*** حاصل مطلب تا بدین جا چیست؟**

این است که:

تا به اینجا دو مسامحه در اطلاق لفظ اجماع از جانب علما انجام گرفته است.

*** مسامحه اول در اطلاق لفظ اجماع بر اتفاق برخی علما چه بود؟**

این بود که از باب مسامحه بر اتفاق برخی از علما که قول امام در ضمن اقوال و آرائشان باشد اجماع گفته شد، هر چند اجماع حقیقی، اتفاق کلّ و تجمع همه علما است.

*** حاصل دومین مسامحه در اطلاق مزبور چگونه است؟**

این است که: پا را از مسامحه اول فراتر نهاده و گفته‌اند: اتفاقی که کشف از رأی و موافقت امام هم بکند، اجماع است، هر چند رأی امام داخل در آنها نباشد.

*** با در نظر گرفتن دو مسامحه مذکور نتیجه بحث چیست؟**

این است که اجماع عبارت است از: اتفاق طایفه‌ای از علما که از نظر عادت و عرف مردم، تجمعشان بر خطا غیر ممکن و نرسیدنشان به حکم واقعی صادر شده از امام محال باشد.

*** آیا اطلاق اجماع در تعریف فوق حقیقی است؟ ***

چنانچه قبلاً گفته شد خیر، این اطلاق حقیقی نیست و اجماع اصطلاحی امر دیگری است.

*** شاهد بر این مدعی چیست؟ ***

شاهد بر این مدعی و مقال، دو امری است که در متن بعدی آمده است.

ص: ۴۹

*** توضیحا بفرمائید چرا در انضمام اقوال مجمعین با رأی امام مسامحه وجود دارد؟**

زیرا در اینجا دلیل و مدلول و یا به عبارت دیگر، کاشف و مکشوف را روی هم ریخته و نام آن را اجماع گذاشته‌اند و حال آنکه اجماع، بر نفس دلیل اطلاق می‌شود. یعنی: همان‌طور که در اجماع دخولی بر اتفاق طایفه‌ای که امام در میان آنها بود از روی مسامحه نام اجماع نهادند، همین‌طور در اینجا نیز بر مجموع کاشف و مکشوف، نام اجماع نهادن تسامح دارد.

*** آیا تفاوتی میان تسامح در اجماع دخولی با اجماع در اینجا وجود ندارد؟**

چرا، در آنجا یک مسامحه بود و در اینجا دو مسامحه، یا اینکه مسامحه در مسامحه است.

*** دو مسامحه مذکور را به طور خلاصه روشن کنید؟**

الف: یک مسامحه اینکه: اجماع مصطلح همان اتفاق الکل است و حال آنکه در اینجا بر اتفاق من عدا الامام اطلاق شد.
ب: و یک مسامحه اینکه: در این نوع از اجماعات، اتفاق نظر علما کاشف از رأی معصوم است و در اینجا این کشف به منزله دخول امام در بین مجمعین فرض شده است و حال آنکه داخل نیست.

*** فلسفه این دو تسامح چیست؟**

این است که: فقهای مسلمان از اول بنا را بر این گذارده‌اند که منابع احکام ادله اربعه باشد. یعنی: کتاب، سنت، عقل، اجماع و مرادشان از اجماع نیز همان اجماع مصطلح است.
حال: اگر در کلمات آنها به کلماتی برمی‌خوریم که اجماع مصطلح نیست ولی در مناط با اجماع مصطلح یکی است یعنی: کاشف از قول معصوم است.
و لذا: باید در تحت یکی از آن منابع چهارگانه باشد، که مناسب‌تر از همه اجماع است، و نمی‌توان آن را دلیل پنجمی نامید.

ص: ۵۰

متن: و الاطلاع على تعريفات الفريقين و استدلالات الخاصية و أكثر العامة على حجية الاجماع يوجب القطع بخروج هذا الاطلاق عن المصطلح و بنائه على المسامحة لتزليل وجود من خرج عن هذا الاتفاق منزله عدمه. كما قد عرفت من السيد و الفاضلين (قدست أسرارهم) من أن كل جماعة قلت أو كثرت علم دخول قول الامام عليه السلام فيهم، فاجماعهم حجة.

و يكفيك في هذا ما سيجيء من المحقق الثاني في تعليق الشرائع من: «دعوى الاجماع على أن خروج الواحد من علماء العصر قاذح في انعقاد الاجماع»، مضافا إلى ما عرفت من إطباق الفريقين على تعريف الاجماع باتفاق الكل.

ثم إن المسامحة من الجهة الأولى أو الثانية في إطلاق لفظ الاجماع على هذا من دون قرينة لا ضير فيها، لأن العبرة في الاستدلال بحصول العلم من الدليل للمستدل. نعم لو كان نقل الاجماع المصطلح حجة عند الكل كان إخفاء القرينة في الكلام الذي هو المرجع للغير تدليسا. أما لو لم يكن نقل الاجماع حجة أو كان نقل مطلق الدليل القطعي حجة لم يلزم تدليس أصلا.

و يظهر من ذلك ما في كلام صاحب المعالم رحمه الله حيث أنه بعد أن ذكر أن حجية الاجماع إنما هي لاشتماله على قول المعصوم و استنهض بكلام المحقق الذي تقدم و استجوده، قال:

«و العجب من غفلة جمع من الأصحاب عن هذا الأصل و تساهلهم في دعوى الاجماع عند احتجاجهم به للمسائل الفقهيّة، حتى جعلوه عبارة عن اتفاق جماعة من الأصحاب، فعدلوا به عن معناه الذي جرى عليه الاصطلاح من دون نصب قرينة جليّة و لا دليل لهم على الحجية يعتد به» (۱) انتهى.

و قد عرفت أن مساهلتهم و تسامحهم في محلّه، بعد ما كان مناط حجية الاجماع الاصطلاحى موجودا في اتفاق جماعة من الأصحاب و عدم تعبيرهم عن هذا الاتفاق بغير لفظ الاجماع، لما عرفت من التحفظ على عناوين الأدلة المعروفة بين الفريقين.

ص: ۵۱

ترجمه:

دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام

و آگاهی بر تعریفات دو گروه شیعه و سنی از اجماع و استدلالات فقهاء شیعه و بیشتر اهل سنت بر حجیت آن، موجب قطع و یقین به خروج این اطلاق (یعنی: اطلاق اجماع بر اتفاق جماعتی که کاشف از رأی امام است) از اجماع اصطلاحی و بناء آن بر مسامحه می‌شود آن‌هم به خاطر نازل منزله عدم فرض کردن وجود خارجین از این اتفاق.

چنانچه این توجیه را قبلا از جانب مرحوم سید مرتضی و محقق و علامه خواننده و دانستی که گفتند: اتفاق و اجماع هر جماعتی بر حکمی (اعم از اینکه تعدادشان کم باشد یا زیاد) که رأی امام در میانشان دانسته شود، حجت است، اگرچه اصطلاحا اجماع نباشد. و در این مقام آنچه به زودی از محقق ثانی در حاشیه شرایع خواهد آمد تو را کفایت می‌کند، مبنی بر اینکه اجماع اهل فن بر این است که خروج یک نفر از علمای عصر و مخالفت او با اتفاق دیگران مانع از انعقاد اجماع می‌شود.

علاوه بر آن که قبلا دانستی که اتفاق علمای شیعه و سنی بر این است که:

اجماع عبارت است از: اتفاق کلّ علما به نحوی که احدی از آنها خارج نباشد.

عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هر یک از دو مسامحه

سپس می‌فرماید بنابراین: مسامحه از جهت اول (که اجماع موضوع برای اتفاق کل را در اتفاق برخی از علما که رأی امام در ضمن رأی آنها باشد اطلاق می‌شود) و از جهت دوم (که اجماع بر اتفاقی اطلاق شده که مشتمل بر رأی امام نبوده و تنها کاشف از موافقت حضرت با آنهاست) در اطلاق لفظ اجماع (بدون قرینه) در کلام ایرادی نداشته و سبب تدلیس مدعی اجماع نمی‌شود زیرا مدعای مستدل در استدلالش به واسطه حصول علم از دلیل است.

بله: اگر تنها نقل اجماع اصطلاحی از نظر تمام علما حجت باشد و نه غیر آن، نیاوردن و یا پنهان کردن قرینه در کلامی که محل رجوع دیگران می‌باشد تدلیس است.

اما: اگر نقل اجماع منقول حجت نباشد و یا اینکه نقل مطلق دلیل قطعی حجت باشد، اساسا نقل اجماع بدون قرینه مستلزم تدلیس نیست.

کلام صاحب معالم

و از این وجه (در تسامح و تدلیس نبودن ادعای اجماع در کلام اصحاب) اشکالی که بر کلام صاحب معالم وارد است روشن می‌شود، چرا که بعد از اینکه فرمود: حجیت اجماع به خاطر شمولش بر قول معصوم است و به کلام محقق استشهداد و آن را نیکو دانست، گفت: شگفتا از غافل بودن جمعی از علمای اصحاب از این اصل و سهل‌انگاری آنها در هنگام نیازشان به آن (اجماع) در مسائل فقهیه، حتی در طی این ادعاها اجماع را اتفاق برخی از علما دانسته و بدین ترتیب از معنای اصطلاحی آن عدول نموده‌اند بدون اینکه قرینه آشکاری در کلامشان بیاورند و حال آنکه هیچ دلیلی بر حجیت اتفاق مزبور ندارند و لکن آن را به جای حجیت نقل کرده‌اند.

پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور

قبلا دانستی که تساهل و تسامح علمای اصحاب به جا بوده، چرا که مرادشان از اطلاق اجماع نقل حجت است و مناط حجیت اجماع در اتفاق منقول از اصحاب وجود دارد و از اتفاق مزبور به لفظ اجماع تعبیر کرده‌اند، زیرا انگیزه آنها بر این تعبیر، تحفظ نمودن و رعایت عدم خروج از عناوین چهارگانه است و لذا اشکال قابل توجهی به علمای اصحاب وارد نیست.

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و الاطلاع علی تعریفات الفریقین ... الخ) چیست؟

همان دو گواه ذیل است که دلالت دارند بر اینکه مراد از اجماع در این نوع از اتفاق، اجماع اصطلاحی نبوده بلکه مسامحی است:

۱- تعاریفی که علمای شیعه و سنی برای اجماع نموده و همواره از آن به (اتفاق الكل) تعبیر کرده‌اند.

۲- استدلالاتی که از علمای شیعه و اغلب اهل سنت بر حجیت اجماع به ما رسیده که تمام دلالت دارد بر اینکه، اجماعی حجت است که حکایت از جمله علما و همه اهل فن نماید.

* نتیجه حاصله از وجود دو گواه مذکور چیست؟

این است که: اطلاق اجماع بر اتفاق جمعی از علما که کاشف از قول معصوم است، اجماع اصطلاحی نبوده و از روی مسامحه چنین تعبیری صورت گرفته است.

به عبارت دیگر: در این اطلاق، صرفاً مجمعیین ملاحظه شده و مخالفت مخالفین به منزله عدم فرض شده است. تو گویی مدعی اجماع به عدم وجود مخالف قطع داشته است.

* حاصل مطلب در متن مذکور چیست؟

این است که: مراد مدعی اجماع، نقل و حکایت حجت است نه اخبار از تحقق اجماع اصطلاحی و شاهد بر این مقال هم فرموده سید مرتضی، محقق و علامه است که نقل شد.

نکته: در پایان این مطلب می‌فرماید: از تمام شواهدی که در متن و مسائل گذشت، نفس تعاریفی که در باب اجماع از علمای شیعه و سنی به ما رسیده و همواره اجماع را اتفاق الكل دانسته‌اند، گواه خوبی است بر درستی گفته ما و اینکه اجماعات ادعاشده در واقع اجماع نیست بلکه دلیلی است قابل اعتماد و استناد که با لحاظ همین جهت است که آن را اجماع نامیده‌اند.

* مراد از عبارت (ان المسامحه من الجهه الاولى ... تا لآخر فیها) چیست؟

این است که: نفس این مقدار از مسامحه، سبب تدلیس مدعی اجماع نیست، چرا که مستدل در طی استدلالش به مخاطب می‌فهماند که علم و یقینش بر حکمی که از طریق اجماع حاصل نموده از روی دلیل بوده است حال به هر لفظی که این معنا و مقصود را تفهیم کند اشکالی ندارد.

* پس مراد از قید (من دون قرینه ...) چیست؟

این است که: چون ناقل اجماع در هر دو مسامحه مرادش نقل حجت و برهان است، اطلاق لفظ اجماع هر چند با قرینه معینه نسبت به مراد و مقصودش همراه نباشد ضروری به اصل هدف نمی‌زند.

* پس مراد از عبارت (نعم، لو كان نقل الاجماع المصطلح حجة عند الكل ...) چیست؟

این است که: اگر تنها نقل اجماع اصطلاحی از نظر تمام فقهاء حجت باشد و به غیر اجماع اصطلاحی اکتفاء کردن جایز نباشد، عدم وجود قرینه در کلام مدعی اجماع سبب تدلیس است، چرا که دیگران را به اشتباه می‌اندازد. زیرا گمان می‌کنند که مقصود وی اتفاق الكل (یعنی: اجماع اصطلاحی) است و حال آنکه مراد وی چیز دیگری است، لذا چون بر مراد و مقصود خویش قرینه نیاورده سبب گمراهی دیگران و ادعای مزبور در ردیف تدلیس قرار می‌گیرد. لکن: اگر قائل شدیم که اجماع منقول حجت نیست یا متعهد شدیم به اینکه نقل مطلق دلیل قطعی حجت است، دیگر نقل اجماع و عدم قرینه در کلام تدلیس نمی‌باشد.

* لزوم قرینه در آوردن اجماع غیر مصطلح نسبت به خود ناقل و مدعی اجماع است یا نسبت به منقول الیهم (شنوندگان)؟

نسبت به منقول الیهم یعنی مخاطبین است زیرا چنین اجماعی برای ناقل، محصل است و خودش از باب علم بدان عمل می‌کند که در اجماع مصطلح به طریق اولی است، و در هر صورت این اجماع چه دخولی باشد و چه لفظی و یا اینکه حدسی باشد و یا تقریری چون ناقل علم به رأی امام حاصل نموده و به این علم خود عمل می‌کند و علم حجیت ذاتیه دارد و بدون تردید است، و نیازی به قرینه ندارد. اما چنین اجماعی برای مخاطبین، اجماع منقول است و در اینجاست که سؤال می‌شود آیا وظیفه ناقل نصب قرینه مفهمه است یا نه؟ پس: نصب قرینه و لزوم آن، نسبت به منقول الیهم مورد سؤال است.

* حال با توجه به مبنای فوق آیا وظیفه ناقل نصب قرینه است یا خیر؟

- ۱- اگر مجتهد اجماعات منقوله (اعم از دخولی، حدسی و ...) را مطلقاً حجت نداند، ناقل وظیفه‌ای ندارد و چنانچه قرینه نیاورد مؤاخذه نمی‌شود چرا که اصلاً چنین نقلی برای مخاطبین فاقد ارزش است.
- ۲- و اگر مجتهد اجماعات منقوله (مصطلح و غیر مصطلح) را مطلقاً حجت بداند، باز نصب قرینه لازم نیست چرا که هرکدام مرادش باشد مخاطبین به او عمل می‌کنند.
- ۳- و اگر مجتهد اجماع منقول مصطلح را حجت و اجماع غیر مصطلح را غیر حجت بداند در صورتی که مراد ناقل، اجماع به معنای اتفاق جماعتی باشد نصب قرینه بر او لازم است و آلا تدلیس کرده است و تدلیس هم قبیح است.

*** مراد از عبارت (و يظهر من ذلك ما في كلام صاحب المعالم ...) چیست؟**

ظهور یک اشکال است بر کلام صاحب «معالم» بر اساس آنچه بیان شد.

*** صاحب «معالم» در رابطه با حجّیت اجماع و نظر فقها راجع به آن چه فرموده است؟**

فرموده است: در شگفتم از غافل بودن برخی از علما از چنین اصلی (کاشفیت از قول معصوم) و اینکه چگونه سهل‌انگاری کرده و هنگام نیازشان در مسائل فقهیه به اجماع، آن را ادعا می‌کنند و در این ادعاها گاهی از معنای اصطلاحی اجماع عدول کرده و آن را اتفاق برخی از علما دانسته‌اند بدون اینکه قرینه‌ای برای آن در کلامشان نسب کنند و حال آنکه هیچ دلیلی بر حجیت چنین اتفاقی ندارند و معذک آن را به جای حجت نقل کرده‌اند.

*** به نظر شیخ چه اشکالی بر این کلام صاحب معالم وارد است؟**

دو اشکال بر کلام ایشان در این مقام وارد است:

- ۱- اینکه ایشان فرمود: اصحاب در اطلاق لفظ اجماع مرتکب سهل‌انگاری شده و اتفاق الكل را بر اجتماع برخی از علما اطلاق نموده است و این به خاطر غفلی است که کرده‌اند.
- ۲- و اینکه فرمود: چرا در مقام نقل دلیل، لفظ اجماع را اطلاق نمودند و لفظ دیگری برای آن انتخاب نکرده‌اند.

*** پاسخ شیخ از اشکال اول صاحب المعالم چیست؟**

این است که: تساهل و تسامح در اینجا بجا و خالی از اشکال است و نمی‌توان آن را ناشی از غفلت دانست و گفت که آنها اغراء به جهل کرده‌اند، چرا؟
زیرا همان‌طور که: بر مستدل لازم است که در مقام استدلال، آنچه را ادعا می‌کند با آوردن حجت و دلیل آن را مستدل و محکم کند.

ایشان نیز مرادشان از آوردن اجماع، نقل حجّت است و از آنجا که مناط و ملاک حجیت (یعنی: اشتغال بر رأی امام یا کشف از آن در اتفاق مورد نظر) نیز در آن وجود دارد، نیازی به قرینه نداشته و مسامحه از آن تعبیر به اجماع کرده‌اند و این امر ناشی از غفلت نمی‌باشد.

*** پاسخ شیخ به اشکال دوم صاحب معالم چیست؟**

می‌فرماید: و اما سر اینکه نام این اتفاق را اجماع گذاردند این بود که از ابتدا بنا را بر این گذاشتند که منابع فقه چهار امر باشد، و

هر دلیلی الزاما به یکی از این چهار امر راجع باشد.

لذا: چون اتفاق مزبور به اجماع نزدیک تر بود آن را مندرج در مصادیق و افراد اجماع نمودند و این یک مبثائی است در میان آنان که بدان عمل می کنند.

ص: ۵۶

متن: إذا عرفت ما ذكرنا فنقول: إنَّ الحاكي للاتفاق قد ينقل الاجماع بقول مطلق او مضافا إلى المسلمين او الشيعة او أهل الحقّ او غير ذلك ممّا يمكن أن يراد به دخول الامام في المجمعين، و قد ينقله مضافا إلى من عدا الامام. كقوله: أجمع علماؤنا او أصحابنا او فقهاؤنا او فقهاء اهل البيت (ع)، فإنّ ظاهر ذلك من عدا الامام (ع) و ان كان ارادة العموم محتملة بمقتضى المعنى اللغويّ، لكنّه مرجوح.

فإن أضاف الإجماع إلى من عدا الإمام (ع) فلا إشكال في عدم حجّيته نقله، لأنّه لم ينقل حجّة و إن فرض حصول العلم للناقل بصدور الحكم عن الإمام (ع) من جهة هذا الاتفاق إلّا أنّه إنّما نقل سبب العلم و لم ينقل المعلوم- و هو قول الإمام (ع)- حتّى يدخل في نقل الحجّة و حكاية السنّة بخبر الواحد. نعم، لو فرض أنّ السبب المنقول ممّا يستلزم عادة موافقة قول الإمام (ع) أو وجود دليل ظنّي معتبر حتّى بالنسبة إلينا أمكن إثبات ذلك السبب المحسوس بخبر العادل و الانتقال منه إلى لازمه. لكن سيجيء بيان الإشكال في تحقّق ذلك.

و في حكم الإجماع المضاف إلى من عدا الإمام (ع) الإجماع المطلق المذكور في مقابل الخلاف، كما يقال: «خرء الحيوان الغير المأكول غير الطير نجس إجماعا، و إنّما اختلفوا في خرء الطير» أو يقال «إنّ محلّ الخلاف هو كذا، و أمّا كذا فحكمه كذا إجماعا» فإنّ معناه في مثل هذا: كونه قولاً واحداً.

ص: ۵۷

ترجمه:

اقسام اجماع منقوله در کتب فقها

پس از بیان مقدمه و اینکه دانستی، اجماع مصطلح و اجماع غیر مصطلح داریم؛ می‌گوئیم:
حاکمی اتفاق و یا ناقل اجماع:

۱- گاهی اجماع را به طور مطلق (بدون ذکر مضاف الیه) نقل می‌کند و می‌گوید: دلیل این حکم اجماع است و یا اینکه آن را مضاف به عباراتی از قبیل مسلمین، شیعه، اهل حق یا غیر این الفاظ از عباراتی که ممکن است قول امام (ع) را با آنها داخل در اقوال مجمعین قرار داده، می‌کند.

۲- و گاهی آن را به (من عدا الامام (ع) اضافه می‌کند مثل: اجمع علماؤنا یا اصحابنا و یا فقهاؤنا و یا فقهاء اهل البیت (ع).
ظاهر این مضاف‌الیه‌ها اراده غیر امام (ع) را در قول ناقل نشان می‌دهد، اگرچه فی حدّ نفسه از لفظ به مقتضای معنای لغویش اراده عموم نیز محتمل است، و لکن احتمال مذکور مرجوح و غیر قابل اعتماد است.

حکم الفاظ اجماع

پس اگر ناقل، اجماع را به غیر امام (ع) اضافه کند و نسبت دهد بی‌تردید نقل آن حجت نیست، چرا که ناقل حجت را نقل نکرده (تا قابل اعتماد باشد) اگرچه فرض شود علم به صدور حکم از جانب امام (ع)، از جهت این اتفاق برای خود ناقل حاصل شده، چرا که ناقل سبب علم را نقل نموده و نه معلوم (یعنی: قول امام (ع) را، تا در نقل حجت و حکایت سنت، به واسطه خبر واحد داخل گردد، و لذا این قسم از اجماع منقول فاقد اعتبار است.

استدراک اگر فرض شود که سبب نقل شده از اموری است که عادتاً مستلزم موافقت با قول امام (ع) است، یا اینکه با وجود دلیل ظنی معتبر ملازم باشد، حتی نسبت به ما، در چنین فرضی ممکن است بتوانیم سبب محسوس (یعنی: اتفاق علما) را به واسطه خبر واحد عادل اثبات و به لازمه‌اش (یعنی: رأی معصوم) و موافقت آن با رأی علما منتقل کنیم.

لکن به زودی اشکال در تحقق چنین امری بیان خواهد شد. و در حکم اجماعی که به غیر امام (ع) اضافه می‌شود، اجماع مطلق می‌باشد که در مقابل خلاف ذکر می‌شود چنانچه گفته می‌شود: فضله حیوان غیر مأکول، به استثنای پرنده، اجماعاً نجس است و منحصرأختلاف در فضله پرنده غیر مأکول است. یا فی المثل گفته می‌شود: حکم کذائی محل اختلاف است و اما فلان شیء حکمش بالاجماع چنین و چنان است. پس: معنای این عبارت آن است که: در این مسئله یک قول واحد وجود دارد (و همه در آن با هم موافقتند). (نکته: چنانچه قبلاً اشاره شد این اجماع نیز حجت نمی‌باشد.

ص: ۵۸

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (ان الحاکی للاتفاق قد ینقل الاجماع ...) چیست؟**

این است که: اجماعات منقوله در کتب فقها بر دو قسم است:

۱- برخی از این اجماعات با عباراتی آورده شده که ظهور در اجماع مصطلح دارند.

فی المثل: ناقل گفته: هذه المسألة اجماعیة و یا اجمع المسلمون علی ... و یا اجماع الشیعة علی کذا و یا اجماع اهل الحق علی کذا و یا اجمع الائمة علی کذا و امثال هذه العبارات.

۲- و برخی دیگر از اجماعات با عباراتی آمده است که ظهور در اتفاق من عدا الامام دارند که این قسم خود بر سه گونه آورده می شود:

الف: گاهی مدعی اجماع می گوید:

هذا اجماع فقهاء اهل البيت و یا اجمع علمائنا علی کذا و یا باجماع فقھائنا الحکم کذا و از این قبیل تعبیراتی که دلالت بر (اتفاق من عدا الامام) دارند.

*** مراد از ظهور در (اتفاق من عدا الامام) عرفی است یا لغوی؟**

عرفی است، یعنی: آنچه عرفا از این تعبیرات فهمیده می شود من عدا الامام است و گرنه به حسب معنای لغوی تعبیرات فوق شامل امام نیز می شود چرا که امام خود اعلم علما است.

بنابراین: در این گونه عبارات عمومیت و شمول نسبت به امام محتمل است و لکن به چنین احتمالاتی اعتنا نمی شود.

*** چنین اجماعاتی مصطلح اند یا غیر مصطلح؟**

نه مصطلح اند و نه غیر مصطلح، بلکه فاقد هر گونه حجیت اند.

*** چرا چنین اجماعاتی، اجماع مصطلح نیستند؟**

زیرا ناقل اتفاق من عدا الامام را نقل می کند حال آنکه اجماع مصطلح اتفاق الكل است.

*** مراد از عبارات (فان اضاف الاجماع الی من عدا الامام ...) چیست؟**

این است که: چنین اجماعاتی حجیت ندارند.

زیرا ناقل، نقل حجت (یعنی: رأی امام) نکرده تا اینکه حجت باشد، بلکه آنچه نقل نموده حدس و کشف خودش بوده و لذا به دلیل اینکه به قول امام یقین نموده چنین حدس و کشفی از رأی امام برای خودش حجت است و نه دیگران.

*** پس مراد از عبارت (نعم: لو فرض ان السبب المنقول ...) چیست؟**

این است که: بله: چنانچه فرض کنیم، چنین کشفی را که ناقل نقل می‌نماید، از اسبابی باشد که

ص: ۵۹

به حسب عادت برای هر کسی به رأی معصوم (یعنی: حکم واقعی) و یا یک دلیل معتبر (یعنی: یک حکم ظاهری) قطع و یقین ایجاد می‌کند، فی المثل وقتی که ناقل می‌گوید:

اجمع العلماء فی جمیع الاعصار و الامصار علی کذا ... به گونه‌ای باشد که:

اگر ما هم این اتفاق را می‌دیدیم، حدس قطعی به رأی امام می‌زدیم و یا یقین می‌کردیم که دلیل معتبری در کار بوده که تمام علما در هر عصری چنین نظری داده‌اند و از سبب به مسبب و یا از ملزوم به لازم (رأی امام) می‌رسیدیم.

و لکن باید گفت: ناقل اجماع هرگز چنین اجماعی را نقل نمی‌کند که در آینده این مدعا اثبات خواهد شد.

ب: و گاهی مدعی اجماع می‌گوید: هذا اجماعی. که اجماع را به قول مطلق آورده و ظهور در اجماع مصطلح دارد، لکن قبل و یا بعد از چنین ادعایی قرینه مقابلہ را می‌آورد که جلوی آن ظهور را می‌گیرد.

* قرینه مقابلہ یعنی چه؟

یعنی: اینکه ادعای اجماع را در مقابل خلاف قرار می‌دهد، یا فی المثل می‌گوید: علما در فلان مسئله اجماع دارند، لکن در فلان مسئله اختلاف کرده‌اند که این کلام اخیر صلاحیت قرینیت دارد و ادعای قبلی دو احتمال را متصور می‌کند:

۱- اینکه چه بسا همه علما نظر داده و اجماع مصطلح مراد باشد در نتیجه ارزشمند است.

۲- اینکه چه بسا مراد عدم وجود مخالف باشد و لو برخی سکوت کرده باشند آن‌هم از روی قرینه بعدی پس فاقد ارزش است.

حال: اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. در نتیجه این قسم از نقل اجماعات نیز فاقد ارزش بوده و حجیت ندارند.

و گاهی مدعی اجماع می‌گوید: لا خلاف فی کذا که ضعیف‌ترین نوع اجماع است و در متن بعدی بررسی می‌شود.

ص: ۶۰

متن: و أضعف ممّا ذكر: نقل عدم الخلاف، و أنّه ظاهر الأصحاب، أو قضية المذهب، و شبه ذلك. و إن أطلق الإجماع أو أضافه على وجه يظهر منه إرادة المعنى المصطلح المتقدم و لو مسامحةً- لتزويل وجود المخالف منزلة العدم، لعدم قدحه فى الحجية- فظاهر الحكاية كونها حكاية للسنة أعنى حكم الإمام (ع)، لما عرفت من أن الإجماع الاصطلاحى متضمن لقول الإمام (ع) فيدخل فى الخبر و الحديث، إلّا أن:

مستند علم الحاكى بقول الإمام (ع) أحد امور:

أحدها: الحسن، كما إذا سمع الحكم من الإمام (ع) فى جملة جماعة لا يعرف أعيانهم، فيحصل له العلم بقول الإمام (ع). و هذا فى غاية القلة، بل نعلم جزما أنه لم يتفق لأحد من هؤلاء الحاكين للإجماع، كالشيخين و السيدين و غيرهما؛ و لذا صرح الشيخ فى العدة- فى مقام الرد على السيد حيث أنكر الإجماع من باب وجوب اللطف- بأنه لو لا قاعدة اللطف لم يكن التوصل إلى معرفة موافقة الإمام للمجمعين.

الثانى: قاعدة اللطف على ما ذكره الشيخ فى العدة، و حكى القول به عن غيره من المتقدمين.

و لا- يخفى أن الاستناد إليه غير صحيح- على ما ذكر فى محله- فإذا علم استناد الحاكى إليه فلا- وجه للاعتماد على حكايته، و المفروض أن إجماعات الشيخ كلها مستندة إلى هذه القاعدة، لما عرفت من كلامه المتقدم (۱) عن العدة، و ستعرف منها و من غيرها من كتبه.

ص: ۶۱

ترجمه:

وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی

و ضعیف‌تر از آنچه گفتیم (دو قسم مذکور) نقل عدم اختلاف است (توسط ناقل) در یک حکم و یا (آوردن) الفاظی از قبیل: ظاهر اصحاب، قضیة المذهب و مانند آن است.

و اگر (ناقل) لفظ اجماع را مطلق (بدون مضاف الیه) آورد یا اینکه آن را (به مضاف الیهی) اضافه نمود به طوری که اراده معنای اجماع اصطلاحی از آن (اطلاق و یا اضافه) آشکار شود و لو به ملاحظه تنزیل مخالف به منزله عدم باشد، چون وجود مخالف ضروری به تحقق اجماع و حجیت اجماع وارد نموده است، ظاهر چنین حکایتی این است که، نقل و حکایت سنت (یعنی رأی صادره از امام) بوده است.

زیرا اجماع اصطلاحی متضمن قول امام (ع) است، در نتیجه داخل در مصادیق خبر و حدیث می‌شود، مگر اینکه مستند علم و یقین (ناقل) به رأی امام (ع) یکی از امور ذیل باشد.

۱- حس: مثل اینکه ناقل، حکمی را از امام (ع) که در ضمن جماعتی قرار دارد بشنود که هویت آن مجمعین را به شخصه و عینه نمی‌شناسد و بدین وسیله علم به رأی امام حاصل کند.

این نحو از اطلاع و آگاهی در نهایت ندرت و کمی است، بلکه ما علم قطعی داریم که برای احدی از ناقلین اجماع مثل: مرحوم شیخ مفید، شیخ طوسی، سید مرتضی، سید بن زهره و غیره چنین امری اتفاق نیفتاده است، و لذا شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» در مقام ردّ بر سید مرتضی که حجیت اجماع را از باب لطف انکار نموده، تصریح نموده است که: اگر قاعده لطف نمی‌بود امکان دستیابی به قول امام (ع) برای مجمعین وجود نداشت (یعنی: از نظر ایشان تنها راه کشف قول امام قاعده لطف است).

۲- قاعده لطف: بنا بر آنچه شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» ذکر فرموده و قول به آن را از متقدمین و علمای گذشته حکایت نمود، قاعده لطف است.

مخفی نماند که استناد به این قاعده چنانچه در محلّش ذکر شد درست نیست، پس اگر استناد حاکی اجماع به این قاعده معلوم شود، هیچ وجهی در اعتماد بر حکایت او وجود ندارد و فرض این است که تمام اجماعات شیخ طوسی مستند به این قاعده است، چنانچه از عبارات قبلی از «عده الاصول» فهمیدی و به زودی از آن کتاب و دیگر کتابهایش خواهی فهمید.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (و اضعف مما ذكر نقل عدم الخلاف ...) چیست؟**

بیان قسم سوم از اجماعات منقوله در کتاب فقهاء است و اینکه ضعیف‌ترین تعبیرات این است که مدعی اجماع بگوید: ظاهر الاصحاب کذا، و یا قضیه المذهب کذا و یا انبب بقواعدنا کذا و یا لا خلاف فی کذا

*** وجه اضعفیت در هریک از این تعبیرات چیست؟**

این است که:

- ۱- لا-خلاف، به معنای این است که: مخالفی در مسئله وجود ندارد، حال سؤال این است که: آیا همه موافق‌اند و فتوی به اثبات مسئله داده‌اند، این مطلب مسلم نمی‌باشد.
- ۲- ظاهر الاصحاب یعنی: فهم من از تعبیرات اصحاب چنین است و حال آنکه ممکن است فهم و برداشت دیگران طور دیگری باشد.
- ۳- انبب بقواعدنا، یعنی: مسئله و قاعده رسیدن به آن به قواعد ما شیعه نزدیکتر است و حال آنکه شاید مخاطبین نپذیرند. نکته: این قسم از نقل اجماع نیز فاقد ارزش و حجیت است.

*** ضعیف‌تر از قول و تعبیر اخیر چه تعبیری است؟**

این است که: ناقل و مدعی اجماع بگوید: لا نعلم فیه خلافا.

*** مراد از عبارت (و ان اطلق الاجماع او اضافه علی وجه ...) چیست؟**

تبیین قسم اول می‌باشد که نقل اجماع مصطلح است، یعنی: اگر ناقل اجماع، مرادش اجماع مصطلح باشد، چه اجماع را به طور مطلق و بدون مضاف الیه بیاورد و فی المثل بگوید: هذا الحكم اجماعی. چه اجماع را اضافه کند یعنی نسبت دهد به چیز دیگری و بگوید: هذا الحكم اجماع الاثمة. و لو این اطلاق (دوم) از باب تنزیل وجود مخالف به منزله عدم، از روی مسامحه باشد، زیرا که مخالفت او مضر به حجیت اجماع نیست، در حقیقت چنین حکایتی، نقل قول حجت است و لذا می‌توان گفت که داخل در باب خبر واحد است و براساس ادله خبر واحد، باید حجت باشد.

اما انصاف حکم می‌کند که این گونه اجماعات منقوله فاقد ارزش‌شوند، چرا که باید دید علم ناقل به قول معصوم از چه راهی حاصل شده است.

*** در مجموع چه راههایی برای دستیابی ناقل به قول معصوم در این مقام وجود دارد؟**

سه راه اساسی از قبیل: ۱- راه حس ۲- راه لطف ۳- راه حدس وجود دارد.

*** مراد از عبارت (أَلَا إِنَّ مُسْتَنْدَ عِلْمِ الْحَاكِمِيِّ ...؟ چیست؟**

این است که: هر کسی که اجماع را نقل می‌کند و مدعی است که به رأی امام (ع) علم و یقین دارد، مستندش یکی از امور مذکور است.

*** مراد از عبارت (احدها الحس: كما اذا سمع ...؟ چیست؟**

بررسی و محاسبه راه حس است و آن عبارت است از اینکه:

شخص متبع و محصل اجماع که ناقل اجماع است، خودش حکم شرعی را از امام شنیده است، لکن در میان جماعتی که یقین دارد یکی از آنها امام بوده است، او بشخصه امام را نشناخته است و لذا به دنبال این یقین است که ادعای اجماع می‌کند. نکته: چنین اجماعی را تضمینی یا دخولی می‌نامند.

*** مراد از عبارت (و هذا في غاية القلة ...؟ چیست؟**

نظر جناب شیخ است مبنی بر اینکه: این شیوه دارای ارزش است لکن در زمان غیبت بسیار کم است، بلکه نادر افرادی چون مقدس اردبیلی هستند که در شرفیابی به محضر امام (ع) مسائلی را از حضرت آموخته‌اند و سپس ادعای اجماع نموده‌اند، که نمی‌توان آن را اجماع دخولی نامید.

پس اجماع دخولی تنها به درد زمان حضور امام (ع) می‌خورد که مردم در مجالس شرکت می‌نموده و با آنها حشر و نشر داشته و واردشونده در مجلس در میان جمع نظرات نظر امام را شنیده است بدون اینکه خودش امام را شناخته باشد که این هم فرض نادری است.

*** آیا فرض مذکور در زمان غیبت ممکن است؟**

خیر، زیرا امام به حسب ظاهر غایب‌اند و بنای حضور در مجالس عمومی و حشر و نشر با آنها را و لو به صورت ناشناس ندارد، تا اینکه کسی یقین به دخول امام در میان مجمعین حاصل کند.

*** آیا کسی از مدعیان اجماع دخولی تاکنون چنین ادعایی نموده است؟**

خیر شیخ مفید، سید مرتضی و ... که مدعیان اجماع دخولی‌اند چنین ادعائی نکرده‌اند.

*** مراد از عبارت (و لذا صرح الشيخ في العدة ...؟ چیست؟**

اعتراف شیخ طوسی است به اینکه:
اگر قاعده لطف را نپذیریم، راهی برای دست‌یابی و کشف قول معصوم (ع) نداریم.

*** مراد از عبارت (الثانی: قاعدة اللطف علی ما ذکره الشیخ فی العدة ...) چیست؟**

بیان ادعای شیخ طوسی و برخی دیگر است مبنی بر اینکه: تنها راه کشف قول امام از طریق اجماع فقها عبارت است از قاعده لطف.

ص: ۶۴

یعنی: اگر همه فقهای یک عصر در حکم مسأله‌ای با هم متفق بودند، لطف مقتضی است که امام (ع) در صورت اجتماع علما بر خطا و اشتباه به نحوی از انحاء اظهار و القاء خلاف کند تا اجماع درست نشده و سند نادرستی به دست آیندگان نیفتد و ایشان نیز رسالت خود را به انجام رسانده باشد.

پس: اگر همه فقها بر امری از امور متفق شدند و در مقابل اتفاق آنها هیچ قول مخالفی نبود این امر خود دلالت دارد بر اینکه امام نیز با آنها موافق است و گرنه خود را اظهار و یا حق را که برخلاف اتفاق آنها می‌بود آشکار می‌نمود. چرا که وجوب لطف مقتضی این معناست.

* تقریر قاعده لطف از لسان متکلمین چگونه است؟

می‌گویند: (اللطف ما یقرّب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصیة و هو واجب علی الله تعالی) سپس می‌گویند: ارسال رسل، انزال کتب، نصب ائمه و ... از مصادیق لطف‌اند.

* مراد از عبارت (و لا یخفی ان الاستناد الیه غیر صحیح ...) چیست؟

نظر جناب شیخ انصاری است مبنی بر اینکه استناد به این قاعده درست نمی‌باشد.

* مراد از عبارت (و المفروض ان اجماعات الشیخ کلها مستندة الی هذه القاعدة ...) چیست؟

این است که: مرحوم شیخ در کتاب «عدة الاصول» بر طریقه قاعده لطف به دلیل عقلی و نقلی تمسک کرده و از هر دو راه به اثبات آن پرداخته است.

* نظر جناب شیخ اعظم پیرامون قاعده لطف (مبنای شیخ طوسی) چیست؟

این است که: این مبنا درست نیست زیرا وظیفه امام بیان احکام و ابلاغ آنها از راههای متعارف است که از طریق اخبار و روایات این کار را کرده است، لکن برخی از آنها در اثر علل و عوامل بسیاری به دست ما نرسیده است. و لذا امام تقصیر نکرده تا بگوید: (به مقتضای قاعده لطف یجب الابلاغ و الاعلام و الا...) پس این مبنا باطل است و اجماعاتی هم که بر این مبنا صورت گرفته باطل است و نمی‌توان از این راه قطع به رأی امام حاصل نمود.

ص: ۶۵

متن: فدعوی مشارکتی للسیّد قدّس سرّه - فی استکشاف قول الامام علیه السلام من تتبع أقوال الامّة و اختصاصه بطریق آخر مبنی علی وجوب قاعدة اللطف - غیر ثابتة و إن ادّعاها بعض، (۱) فأنه قدّس سرّه، قال فی العدة - فی حکم ما إذا اختلفت الامامیة علی قولین یکون أحد القولین قول الامام علیه السلام علی وجه لا يعرف بنفسه، و الباقون کلهم علی خلافه -:

«إنه متی اتفق ذلك، فان كان علی القول الذی انفراد به الامام علیه السلام دلیل من کتاب او سنّه مقطوع بها لم يجب علیه الظهور و لا الدلالة علی ذلك، لأنّ الموجود من الدلیل کاف فی إزاحة التکلیف، و متی لم یکن علیه دلیل وجب علیه الظهور او إظهار من یبین الحقّ فی تلك المسألة - إلی أن قال: و ذکر المرتضی علی بن الحسین الموسوی أخیراً: «أنه یجوز أن یکون الحقّ عند الامام علیه السلام و الأقوال الأخر کلها باطله. و لا یجب علیه الظهور، لأننا إذا کنا نحن السبب فی استتاره، فکل ما یفوتنا من الانتفاع به و بما معه من الاحکام یکون قد فاتنا من قبل انفسنا، و لو ازلنا سبب الاستتار لظهر و انتفعنا به و أدی إلینا الحقّ الذی کان عنده».

قال: «و هذا عندی غیر صحیح، لأنه یؤدی إلی أن لا یصحّ الاحتجاج باجماع الطائفة أصلاً، لأننا لا نعلم دخول الامام علیه السلام فیها إلاً بالاعتبار الذی بیناه، و متی جوّزنا انفراد بالقول و أنه لا یجب ظهوره منع ذلك من الاحتجاج بالاجماع» (۲)، انتهى کلامه.

و ذکر فی موضع آخر من العدة: «إنّ هذه الطریقه - یعنی طریقه السید المتقدمة - غیر مرضیه عندی، لأنها تؤدی إلی أن لا یستدلّ باجماع الطائفة أصلاً، لجواز أن یکون قول الامام علیه السلام مخالفا لها، و مع ذلك لا یجب علیه إظهار ما عنده» (۳) انتهى.

ترجمه:

ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (ع) میان سید و شیخ

پس ادعای مشارکت او (شیخ طوسی) با سید مرتضی در استکشاف قول امام (ع) از راه تتبع اقوال امت و تفحص در آنها، و دستیابی او به خصوصه به راه دیگری مبنی بر وجوب قاعدة لطف، ادعایی است که اثبات نشده، اگرچه برخی آن را گفته‌اند.

۱- هو المیرزا القمی فی القوانین: ج ۱ ص ۳۵۰ س ۸ و ما بعده

۲- عدة الاصول، ص ۲۴۷.

۳- عدة الاصول، ص ۲۵۳.

نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید

شیخ طوسی در کتاب «عده الاصول» در حکم مسأله‌ای که امت در آن بر دو قول اختلاف کرده‌اند، که یکی از دو قول، قول امام (ع) است بر وجهی که بنفسه معلوم نیست و قول دیگر برخلاف قول امام (ع) است.

حال اگر چنین موردی (اختلاف الامه علی قولین) اتفاق افتاد، در صورتی که دلیلی قطعی از قرآن و یا سنت قطعی بر قولی که امام (ع) به آن منفرد بوده و دیگران مخالفش هستند وجود داشته باشد، نه ظهور بر امام (ع) واجب بوده و نه دلالت کردن بر آن (رأی و نظرش). زیرا نفس وجود دلیل (از کتاب و سنت قطعی) در اسقاط تکلیف کافی است و اگر دلیلی بر رأی آن حضرت وجود نداشته باشد، ظاهر شدن، یا ظاهر کردن کسی که حق را در آن مسئله آشکارا بیان کند بر امام واجب است.

سپس در این باره سخن می‌راند تا آنجا که می‌فرماید: سید مرتضی فرموده است:

ممکن است که (در مسأله‌ای) حق نزد امام باشد و تمام اقوال دیگر باطل، مع ذلک ظاهر شدن بر امام واجب نیست،

زیرا وقتی ما خود سبب استتار حضرتش باشیم، پس هر آنچه از بهره‌مندیها که چه بسا مصالح واقعی مترتب بر احکام را نیز شامل می‌شود، به سبب این استتار از دست ما برود، از ناحیه خود ماست.

و اگر سبب استتار را از بین ببریم، قطعاً ظاهر شده و از خورشید وجودش بهره‌مند می‌شویم و حقی را که نزد ایشان است به ما می‌رساند.

سپس شیخ طوسی فرموده: این فرموده سید از نظر ما صحیح نیست، زیرا ممکن است منجر به این شود، که استدلال علمای شیعه در هیچ موردی درست نباشد، چه آنکه در تمام موارد انعقاد اجماع، تنها اعتبار و ملاحظه‌ای که ما را وادار بر تمسک به اجماع می‌نماید، همان طریقی است که ما در کشف قول امام (ع) اختیار کرده و از راه وجوب لطف آن را احراز نمودیم، و زمانی که منفرد بودن امام را به آن قول جایز دانستیم با اینکه ظهور ایشان واجب نیست دیگر هیچ اجماع صحیحی در میان نمی‌باشد، تمام شد کلام شیخ طوسی.

کلام دیگر از شیخ در کتاب عده

شیخ طوسی در جای دیگری از کتاب «عده» فرموده است: این طریقه (یعنی: طریقه مرحوم سید مرتضی که در مباحث قبل آمد) از نظر ما پسندیده نیست، زیرا منجر به آن می‌شود که اصلاً به اجماع طایفه شیعه استدلال نشود چرا که ممکن است براساس فرموده سید، قول امام (ع) با اقوال طائفه مخالف باشد ولی مع ذلک اظهار حق بر ایشان (امام) واجب نباشد تمام شد کلام شیخ طوسی.

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (فدعوی مشارکته للسید ...) چیست؟

ابطال این ادعاست که شیخ طوسی (ره) با سید مرتضی از نظر طریقه کشف رأی امام (ع) مشترک است و از همان طریقی که سید آن را به دست می‌آورد شیخ نیز آن را احراز می‌کند. توضیح اینکه:

برخی از فقها مثل: محقق قمی در قوانین و نراقی در مناهج، در طریقه احراز قول امام مدعی اشتراک میان شیخ طوسی و سید مرتضی شده‌اند بدین صورت که: شیخ در کاشفیت اجماع از قول امام (ره) دو طریق دارد:

۱- طریقه حس در این طریق با سید مرتضی شریک‌اند.

۲- طریقه لطف که منحصر به خود شیخ است و سید آن را قبول ندارد لذا جناب شیخ انصاری می‌فرماید: ادعای اشتراک میان سید و شیخ در این مقام باطل است، چرا که طریقه سید منحصر به حس و طریقه شیخ منحصر به لطف است و در اثبات این مطلب شواهدی هم از کتاب «عدّه الاصول» و «تهذیب» می‌آورد که در متن بعدی بررسی می‌شود.

* مراد از متن (قال فی «العدّه» فی حکم ما ... الخ) چیست؟

نقل مطالب و شواهدی از کتاب «عدّه الاصول» و «تهذیب» است مبنی بر اینکه طریقه شیخ منحصر به قاعده لطف است و لذا می‌فرماید شیخ فرمود:

اگر امت دو گروه شوند به نحوی که همه علما متفقا یک نظر داشته باشند و امام (ع) منفردا یک نظر، در چنین صورتی اگر آیه و یا حدیث معتبری وجود دارد که فقها در استنباط حکم واقعی از آن ناتوان بوده‌اند، اظهار بر امام واجب نیست، لکن اگر چنین مدرک مسلم و معتبری در کار نیست، از باب لطف بیان حق بر امام واجب است.

سپس فرموده: ادعای سید مرتضی این است که ممکن است قول همه علما باطل باشد و حق تنها نزد امام باشد لکن معذک اظهار حق بر امام لازم نباشد، چرا که عامل اختفا و غیبت امام (ع) خود ما هستیم و اگر نمی‌توانیم از فیوضات امام بهره‌مند شویم علتش خود ماییم و همان‌طور که شیخ طوسی می‌گوید: (غیبتہ منّا) نتیجه اینکه:

وقتی علت غیبت و اختفا ما هستیم اظهار بر امام واجب نیست، بلکه این ما هستیم که باید بستر را آماده نموده و جامعه را برای ظهور او و اظهار حق مهیا کنیم.

پس از این نقل قول، شیخ طوسی فرموده است:

ص: ۶۸

این گفتار از نظر من درست نمی‌باشد، زیرا لازمه‌اش این است که دیگر به اجماعات استدلال نشود زیرا جز راه قاعده لطف راه دیگری برای احراز علم به رأی امام وجود ندارد و چنانچه این راه را هم نپذیریم، باب الاجماع بسته خواهد شد.

*** از مجموعه شواهد منقوله توسط شیخ طوسی به چه امری واقف می‌شویم؟**

به دست می‌آید که شیخ رأی سید مرتضی را در این مقام پذیرفته است، لکن می‌گوید: ما ناچاریم که قاعده لطف را بپذیریم چرا که در غیر این صورت راه اجماع بسته می‌شود.
بنابراین: طریقه سید مرتضی به اجماع دخولی منحصر می‌شود و طریقه شیخ به قاعده لطف.

ص: ۶۹

متن: و أصرح من ذلك في انحصار طريق الاجماع، عند الشيخ، فيما ذكره من قاعدة اللطف، ما حكى عن بعض (۱) أنه حكاه عن كتاب التهذيب (التمهيد (۲)) للشيخ:

«أن سيدنا المرتضى قدس سره كان يذكر كثيرا أنه لا يمتنع أن يكون هنا أمور كثيرة غير واصله إلينا علمها مودع عند الامام عليه السلام و إن كتبها الناقلون، و لا يلزم مع ذلك سقوط التكليف عن الخلق - إلى أن قال -: و قد اعترضنا على هذا في كتاب العده في اصول الفقه و قلنا: هذا الجواب صحيح لو لا ما نستدل في أكثر الأحكام على صحته باجماع الفرقة. فمتى جوزنا أن يكون قول الامام عليه السلام خلافا لقولهم و لا يجب ظهوره، جاز لقائل أن يقول: ما أنكرتم أن يكون قول الامام خارجا عن قول من تظاهر بالإمامة و مع هذا لا يجب عليه الظهور، لأنهم أتوا من قبل أنفسهم، فلا يمكننا الاحتجاج باجماعهم أصلا (۳)، انتهى. ترجمه:

شاهدی دیگر از کلام شیخ طوسی در عده

و صریح تر از آن کلام قبلی در منحصر بودن طریق اجماع از نظر شیخ پیرامون قاعده لطف کلامی است که از برخی حکایت شده که وی عبارتی از کتاب تهذیب شیخ نقل نموده مبنی بر اینکه سید مرتضی بسیار می فرمود که: امتناعی ندارد که در اینجا امور بسیاری (از احکام) که علمش نزد امام است، وجود داشته و به دست ما نرسیده است و اگرچه ناقلون از نقلش کتمان نموده اند، ولی مع ذلك تکلیف خلایق به آنها ساقط نشده باشد. پس از آن مطالبی را ذکر می کند تا به آنجا که می فرماید: و ما در کتاب عده که در فن اصول نگاشته شده بر این فرموده سید اعتراض کرده ایم و گفته ایم که این پاسخ شما درست است، اما در صورتی که در بیشتر احکام و برای صحت آنها به اجماع طایفه شیعه استدلال نکنیم. پس اگر ما جایز بدانیم که رأی امام (ع) مخالف قول آنان (علما) بوده و در عین حال ظهور بر وی واجب نباشد، ممکن است قائلی (به اعتماد این مقاله) بگوید: پس شما منکر نیستید که رأی امام (ع) خارج باشد از قول کسانی که خود را امامیه می دانند و در عین حال ظهور بر حضرتش واجب نباشد، زیرا این امر از ناحیه خودشان به دست آمده نه دیگری. در نتیجه: استدلال ما به اجماعشان ممکن نیست.

۱- هو الشيخ الحمصی فی التعليق العراقي كما فی كشف القناع عن وجوه حجیة الاجماع للمحقق التستری:

ص ۱۱۸

۲- فی بعض النسخ: التهذیب

۳- لم نعرثر علیه فی التمهید سوی ما نقله محکیا فی كشف القناع كما تقدّم آنفا.

ص: ۷۰

متن: فان صريح هذا الكلام أن القادح في طريقة السيد منحصر في استلزامها رفع التمسك بالاجماع، و لا قادح فيها سوى ذلك. و لذا صرح في كتاب الغيبة بأنها قوية تقتضيها الاصول(۱).

فلو كان لمعرفة الاجماع و جواز الاستدلال به طريق آخر غير قاعده و جوب إظهار الحق عليه لم يبق ما يقدر في طريقة السيد، لاعتراف الشيخ بصحتها لو لا كونها مانعة عن الاستدلال بالاجماع.

ثم إن الاستناد إلى هذا الوجه ظاهر من كل من اشتراط في تحقق الاجماع عدم مخالفة أحد من علماء العصر، كفخر الدين و الشهيد و المحقق الثاني.

قال في الايضاح في مسألة ما يدخل في المبيع:

«إن من عادة المجتهد إذا تعير اجتهاده إلى التردد أو الحكم بخلاف ما اختاره أولاً، لم يبطل ذكر الحكم الأول، بل يذكر ما أدى إليه اجتهاده ثانياً في موضع آخر، لبيان عدم انعقاد إجماع أهل عصر الاجتهاد الأول على خلافه، و عدم انعقاد إجماع أهل العصر الثاني على كل واحد منهما. و أنه لم يحصل في الاجتهاد الثاني مبطل للأول، بل معارض لدليله مساو له»(۲) انتهى. و قد أكثر في الايضاح من عدم الاعتبار بالخلاف لانقراض عصر المخالف(۳) و ظاهره الانطباق على هذه الطريقة، كما لا يخفى.

۱- الغيبة للشيخ الطوسى: ص ۶۶

۲- ايضاح الفوائد في شرح القواعد، ج ۱، ص ۵۰۲.

۳- ذكر ذلك في عدة موارد، منها: ج ۳ ص ۳۱۸ و ص ۵۹۳-۵۹۴ و ج ۴ ص ۱۸۶

ص: ۷۱

ترجمه:

معیار در شناخت فقهای که براساس قاعده لطف مشی کرده‌اند

شیخ اعظم می‌فرماید:

صراحت این کلام عبارت است از اینکه تنها اشکال در طریقه سید، عدم جواز تمسک به اجماع (شیعه) است و اشکال دیگری غیر از این در آن وجود ندارد و لذا (شیخ طوسی) در کتاب «الغیبه» تصریح نموده به اینکه طریقه سید قوی است به طوری که اصول و قواعد آن را اقتضا می‌کند.

سپس می‌فرماید: پس اگر برای شناخت اجماع و جواز استدلال به آن راه دیگری غیر از قاعده و جوب اظهار حق بر معصوم (یعنی: قاعده لطف) وجود می‌داشت، چیزی که در طریقه سید اشکال وارد کند باقی نمی‌ماند به دلیل اعتراف شیخ به صحت و عدم نقص آن اگر مانع از استدلال به اجماعات شیعه نباشد.

سپس می‌فرماید: استناد به این وجه (قاعده لطف) از هر کسی که در تحقق اجماع، عدم مخالفت علمای عصر با آن را شرط نموده، روشن است مثل: فخر الدین (فرزند علامه حلی)، شهید اول و محقق.

نقل عبارت فخر الدین در ایضاح

مرحوم فخر الدین در کتاب «ایضاح الفوائد» پیرامون آنچه به تبعیت از مبیع در بیع داخل می‌شود فرموده است: عادت مجتهد این است که: هرگاه اجتهادش به تردد و حیرت یا به حکمی مخالف حکم اولش، تغییر کند حکم اول را (در مکتوباتش) باطل و محو نمی‌نماید، بلکه اجتهاد دیگرش را در جای دیگر ذکر می‌کند تا بیان کند که:

۱- اجماع اهل عصر اجتهاد اولش برخلاف آن منعقد نشده.

۲- اجماع اهل عصر اجتهاد دومش برخلاف اجتهاد اول و دومش منعقد نشده.

۳- اجماع دوم مبطل اجتهاد اول نبوده، بلکه مساوی آن است و لذا هر دو قابل ذکرند.

شاهدی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف

و در ایضاح بسیار از (عدم اعتبار مخالفت کسی که عصرش منقرض شده، در تحقق اجماع) سخن گفته است، و ظاهر این سخن، انطباق آن بر قاعده لطف است.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (ثم ان الاستناد الي هذا الوجه ...) چیست؟**

این است که: طریقه لطف در انحصار شیخ نیست زیرا ظاهر کلام تمام کسانی که در تحقق اجماع اتفاق الكل و عدم مخالفت حتی یک نفر از علما را شرط می‌کنند بیانگر اعتقادشان به قاعده لطف است نه مبنای دیگر.

*** وجه استظهار در این وجه چیست؟**

این است که: در دو وجه دیگر شرط مذکور (عدم وجود مخالف) قید نشده بود و لذا هر کس که در تحقق اجماع قید مذکور را معتبر بداند قائل به قاعده لطف است و آن را حجت می‌داند.

*** به بیانی جامع‌تر بفرمائید چه معیاری برای شناخت قائلین به قاعده لطف وجود دارد؟**

یا از راه تصریح خود فقیه و اعترافش بر این امر، و یا از طریق ظواهر تعبیراتشان که بالمنطوق و یا بالمفهوم می‌رسانند که مخالفت یک نفر هم مضر به تحقق اجماع است.

*** مراد فخر المحققین از عبارت (ان من عادة المجتهد ...) چیست؟**

این است که: اگر مجتهدی تا دیروز به وجوب جمعه فتوی می‌داد و امروز به حرمت آن و یا اینکه تردد در رأی برایش پیدا شده، فتوای اول را محو نمی‌کند بلکه هر یک از دو فتوای قدیم و جدید را در ظرف زمانی مربوط به خودش ثبت و ضبط می‌کند.

*** به نظر جناب فخر چه فوایدی بر امر مذکور مترتب است؟**

۱- از ذکر دو فتوا متوجه می‌شویم که نه در عصر سابق و نه در عصر حاضر اجماعی در کار نبوده است. یعنی: وقتی فتوای مجتهدی در یک عصر و زمان مخالف فتوای فقهای همان عصر و زمان باشد، این مخالفت جلوی انعقاد اجماع را در آن عصر و زمان می‌گیرد. حال اگر در عصر بعد از عصر قبلی (یعنی: حالا) نیز فتوایش تغییر کرده و فتوای جدیدی دارد که با فتوای فقهای این عصر و زمان مخالف است، باز هم جلوی انعقاد اجماع را می‌گیرد، و لذا در هر دو عصر، اجماعی منعقد نشده است.

۲- و آنجا که در رأی بین دو نظر مردّد شود، هر دو نظر را ذکر می‌کند تا بیان کند که از نظر من هیچ‌یک از دو نظر رجحانی بر دیگری ندارد و بلکه متعارضان، متساویان هستند.

*** مفهوم عبارت (من عدم الاعتبار بالخلاف لانقراض عصر المخالف) چیست؟**

این است که: اگر عصر او (مخالف) منقرض نشده بود مخالفتش مضر به اجماع می‌بود، لکن چون عصر مخالف سپری شده، مخالفتش فاقد اعتبار است.

نکته: کلام فخر الدین اعتقاد و مشی ایشان را به قاعده لطف روشن می‌سازد.

ص: ۷۳

متن: و قال في الذكرى: ظاهر العلماء المنع عن العمل بقول الميِّت محتجِّين بأنَّه لا قول للميِّت، و لهذا ينعقد الإجماع على خلافه ميِّتا (۱).

و استدللَّ المحقق الثاني في «حاشية الشرائع» على أنه لا قول للميِّت ب:

الإجماع على أنَّ خلاف الفقيه الواحد لسائر أهل عصره يمنع من انعقاد الإجماع، اعتدادا بقوله و اعتبارا بخلافه، فإذا مات و انحصر أهل العصر في المخالفين له انعقد و صار قوله غير منظور إليه و لا يعتدَّ به (۲). انتهى.

و حكى عن بعض (۳) أنه حكى عن المحقق الداماد أنه قال في بعض كلام له في تفسير النعمة الباطنة، إنَّ من فوائد الإمام- عجل الله فرجه- أن يكون مستندا لحجَّية إجماع أهل الحلِّ و العقد من العلماء على حكم من الأحكام إجماعا بسيطا في أحكامهم الإجماعية و حجَّية إجماعهم المركَّب في أحكامهم الخلافية؛ فإنَّه- عجل الله فرجه- لا ينفرد بقول، بل من الرِّحمة الواجبة في الحكمة الإلهية أن يكون في المجتهدين المختلفين في المسألة المختلف فيها من علماء العصر من يوافق رأيه رأى إمام عصره و صاحب أمره و يطابق قوله قوله و إن لم يكن ممَّن نعلمه بعينه و نعرفه بشخصه. انتهى.

و كأنَّه لأجل مراعاة هذه الطريقة التجأ الشهيد في الذكرى (۴) إلى توجيه الإجماعات التي ادَّعاهها جماعة في المسائل الخلافية مع وجود المخالف فيها ب: إرادة غير المعنى الاصطلاحي من الوجوه التي حكاها عنه في المعالم (۵)؛ و لو جامع الاجماع وجود الخلاف و لو من المعلوم النسب لم يكن داع الى التوجيهات المذكورة مع بعدها او اكثرها.

۱- ذكرى الشيعة: ص ۳ س ۲۲

۲- حاشية الشرائع: الصفحة الثانية من الورقة ۱۶۲ س ۷ كتاب الأمر بالمعروف.

۳- حكاها المحقق الكاظمي في كشف القناع: ص ۱۴۵.

۴- الذكرى: ص ۶.

۵- معالم الدين ص ۱۷۴

ص: ۷۴

ترجمه:

گفتار شهید اول در ذکری

شهید اول در کتاب «ذکری» می‌فرماید:

ظاهر کلام علما ممنوعیت از عمل به قول میت است، در حالی که استدلال کرده‌اند به اینکه قولی برای میت وجود ندارد، و لذا ممکن است که اجماع برخلاف شخص میت منعقد شود.

استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت

محقق ثانی در حاشیه شرایع، در اثبات عدم قول برای میت استدلال نموده بر اینکه: اجماع داریم بر اینکه مخالفت یک فقیه با بقیه علمای معاصرش از انعقاد اجماع ممانعت می‌کند در حالی که روی قولش حساب می‌کنند و مخالفتش را مورد توجه قرار می‌دهند. پس: اگر وی از دنیا برود و فتوای معاصرینش تنها در مخالفت با رأی او منعقد شود، اجماع منعقد می‌گردد و قول وی (فقیه میت) بی‌ارزش شده و به آن توجه نمی‌شود، تمام شد کلام محقق ثانی.

نقل کلام از محقق داماد در این مقام

از برخی حکایت شده، که این بعض از محقق داماد حکایت کرده که ایشان در تفسیر نعمت باطنی فرموده: یکی از فوائد امام (عج) این است که: ایشان مدرک برای حجیت اجماع اهل حل و عقد می‌باشد بر حکمی از احکام، اجماعی بسیط در احکام اجماعی و اتفاقیشان، و اجماعی مرکب در احکام اختلافی شان، چرا که امام (ع) خود منفرد بقولی نمی‌باشد، بلکه یکی از رحمت‌های واجبه الهی که حکمتش اقتضای آن را دارد این است که: در میان مجتهدینی که در یک مسأله اختلافی، اختلاف نظر دارند کسی باشد که رأیش با رأی امام عصر و صاحب الامر خودش موافق بوده و قولش با قول حضرتش مطابق باشد، اگرچه ما بعینه ایشان را نشناخته و بخصوصه به او معرفت پیدا نکنیم. تمام شد کلام محقق داماد.

استشهاد شهید اول به توجیحات بعیده در اثبات قاعده لطف

گویا شهید اول به خاطر رعایت قاعده لطف، در کتاب «ذکری» پیرامون اجماعاتی که جمعی در مسائل اختلافی با وجود رأی مخالف ادعای آن اجماعات را نموده‌اند، توجیه نموده است به اینکه، مراد این مدعیان معنا غیر اصطلاحی اجماع است، از جوهی که صاحب «معالم» در کتاب «معالم» آورده است. و اگر اجماع با وجود مخالف جمع می‌شد، خصوصا در صورتی که مخالف معلوم النسب باشد، دیگر وجهی برای توجیه کردن اجماعات مذکوره در معالم وجود ندارد، که بیشتر آنها توجیحات بعیده‌ای هستند.

تشریح المسائل

* حاصل بیان شهید اول در ذکری چیست؟

این است که: فقها از عمل به قول میت منع می‌کنند، چرا که می‌گویند: لا قول للمیت. و لذا: از نظر مشهور، اجماع، برخلاف قول میت نیز قابل انعقاد است چرا که قول میت حجت نیست تا مانع از اجماع شود.

* وجه انطباق در عبارت (ظاهر العلماء المنع عن العمل...) بر قاعده لطف چیست؟

همان‌طور که قائلین به قاعده لطف در تحقق اجماع شرط نمودند که مجمعی تمامشان زنده باشند، مفهوم کلام شهید نیز این است که:

اگر این مجتهد میت نیز زنده می‌بود، مخالفتش مضر به انعقاد اجماع می‌شد و لذا: از این اعتبار و اشتراط (زنده بودن) استفاده می‌شود که این مبنا با مبنای لطف می‌سازد و اینان نیز قائل به قاعده لطف هستند.

* لبّ اللباب بیان محقق داماد در این مقام چیست؟

در ذیل آیه شریفه أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً (۱) فرموده است: یکی از برکات وجودی امام عصر (عج) هر چند در زمان غیبت، این است که حضرت مستند و مدرک حجیت اجماع علما است (چه در اجتماعات بسیطه که همه در یک مسئله متفق القول هستند و فی المثل می‌گویند: فلان عمل واجب است و چه در اجتماعات مرکبه که برخی از علما می‌گویند: فلان عمل واجب است و برخی می‌گویند: حرام است لکن هر دو گروه بر عدم اباحه متفق‌اند).

* استدلال جناب محقق به این مستند بودن چگونه است؟

بدین گونه است که: اگر همه علما متفق شدند ولی نظر امام غیر از نظر آنان بود، به مقتضای لطف و رحمتی که در حکمت الهی فرض و واجب شده، امام نیز باید اظهار خلاف نماید و یا اینکه در میان مخالفین کسی باشد که قولش موافق قول امام باشد تا اینکه اجماع درست نشود.

نکته: جناب محقق نیز تصریح نموده به قاعده لطف.

* حاصل گفتار جناب شهید اول پیرامون قاعده لطف در ذکری چیست؟

این است که: وقتی در مسائل اختلافی با اجتماعات ادعاشده روبرو می‌شود، دست به توجیه زده

۱- لقمان / ۲۰.

ص: ۷۶

می‌فرماید: مراد این‌ها از اجماع، اجماع اصطلاحی نیست، بلکه یا شهرت مرادشان است و یا امر دیگری، و در این راستا چهار توجیه آورده که در کتاب «معالم» ذکر و ضبط گردیده است، و لذا شیخ در مطالب بعد می‌آورد که:

اگر اجماع با وجود مخالف سازگاری داشت، چنانچه در اجماع دخولی و یا حدسی چنین است و مخالفت حتی یک نفر و لو معلوم النسب ضربه‌ای به اجماع وارد نمی‌ساخت دیگر وجهی برای توجیه کردن این اجماعات در مسائل اختلافی وجود نداشت، آن‌هم توجیهاتی که بیشتر و یا همه آنها دور از ذهن و قابل خدشه هستند.

پس: معلوم می‌شود که تحقق اجماع با وجود مخالف قابل جمع نیست و مخالفت یک نفر هم آن را از ارزش می‌اندازد و چنین معیاری تنها با طریقه لطف سازگار است و نه طریق دیگری.

در نتیجه:

غیر از شیخ طوسی کسان دیگری نیز هستند که صریحا و یا از ظاهر کلامشان استفاده می‌شود که مشی آنها بر قاعده لطف بوده است.

ص: ۷۷

متن: الثالث من طرق انكشاف قول الإمام (ع) لمَدّعی الإجماع الحدس و هذا على وجهين: أحدهما: أن يحصل له ذلك من طريق لو علمنا به ما خطأناه في استكشافه؛ و هذا على وجهين: أحدهما: أن يحصل له الحدس الضروري من مبادئ محسوسة بحيث يكون الخطأ فيه من قبيل الخطأ في الحسن، فيكون بحيث لو حصل لنا تلك الأخبار لحصل لنا العلم كما حصل له. ثانيهما: أن يحصل الحدس له من إخبار جماعة اتفق له العلم بعدم اجتماعهم على الخطأ، لكن ليس إخبارهم ملزوما عادة للمطابقة لقول الإمام (ع) بحيث لو حصل لنا علمنا بالمطابقة أيضا. الثاني: أن يحصل ذلك من مقدمات نظريّة و اجتهادات كثيرة الخطأ، بل علمنا بخطأ بعضها في موارد كثيرة من نقله الإجماع، علمنا ذلك منهم بتصريحاتهم في موارد و استظهرنا ذلك منهم في موارد اخر، و سيجيء جملة منها. ترجمه:

راه سوّم در کشف رأی امام برای مدّعی اجماع

دیگر از راههای انکشاف قول امام (ع) برای مدّعی اجماع، راه حدس است و این راه بر دو گونه است:

۱- یکی از آن دو عبارت است از اینکه:

آن حدس از راهی برای مدّعی اجماع حاصل شود، که اگر ما نیز به آن راه آگاه می‌شدیم وی را در استکشاف رأی امام (ع) تخطئه نمی‌کردیم و این راه نیز خود بر دو گونه است:

الف: اینکه حدس ضروری از مبادی محسوسه برای وی (مدّعی اجماع) حاصل شود به طوری که خطاء در آن از قبیل خطاء در حس باشد. بنابراین: موقعیت این حدس به گونه‌ای است که اگر این اخبار برای ما نیز حاصل می‌شد برای ما هم به رأی امام علم حاصل می‌شد همان‌طور که برای او حاصل شده است.

ب: اینکه حدس برای وی (مدّعی اجماع) از اخبار جماعتی حاصل شود، که علم و قطع به عدم اجتماعشان در اشتباه برای وی حاصل شود ولی مع ذلك اخبار ایشان عادة ملزوم مطابقت با رأی امام نیست، به طوری که برای ما هم علم به موافقت رأی امام با ایشان حاصل شود.

۲- و یکی از آن دو وجه عبارت است از اینکه: آن حدس (به رأی امام) از مقدمات و مبادی نظری و اجتهاداتی که اشتباه در آنها بسیار است حاصل می‌شود بلکه به اشتباه بعضی از این اجتهادات که ناشی از ناقلین اجماع است آگاه می‌شویم، درحالی که می‌دانیم این آگاهی و علم، به سبب تصریحات خودشان در موارد مشخص می‌باشد و استظهار کرده‌ایم این اشتباهات را از عبارات خودشان در موارد دیگر، که به زودی برخی از آنها خواهد آمد.

تشریح المسائل

* مراد از طریقه حدس در متن مذکور چیست؟

این است که: شخص از راه امارات به امری از امور حدس می‌زند. فی المثل: از راه اماراتی عدالت شما یا کرامت دوستش را حدس می‌زند.

در ما نحن فیه نیز: ناقل اجماع از طریق یک سری قرائن و امارات حدس می‌زند که رأی امام، همین رأی مجمعین است.

* چه اموری ممکن است منشأ حصول حدس باشند؟

۱- آنجا که حدس، بدیهی است متکی بر مبادی حسیه ضروریه می‌باشد.

یعنی: ناقل اجماع از راه یک سری مبادی حسیه، رأی امام را حدس می‌زند، که اگر این مبادی برای هرکسی حاصل شود، حدس قطعی به رأی امام (ع) حاصل می‌کند.

فی المثل: فقیهی در مسأله‌ای، آراء و فتاوی تمام فقهاء مسلمان را در تمام عصرها و بلاد به دست آورده و نتیجه می‌گیرد که فتوای جمیع آنها در آن مسئله وجوب است. این یک مبدأ حسی ضروری است که از این راه حدس قطعی به رأی امام می‌زند. به عبارت دیگر: یقین می‌کند که لا بد، رأی امام نیز همین است، کأن حکم را از زبان امام (ع) شنیده است. نکته: متأسفانه راه مذکور صرف فرض است و واقعیت خارجی ندارد و لذا ارزشی ندارد.

۲- و آنجا که حدس، اتفاقی است متکی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

فی المثل: آراء چند فقیه متبحر و مشهور مثل: صاحب جواهر، شیخ انصاری، مقدس اردبیلی و ... را مورد تتبع قرار می‌دهد و چون به آنها اعتماد کامل داشته و آنان را تالی معصوم می‌دانسته، یقین پیدا کرده که رأی امام (ع) نیز همین است.

لکن مبدأ حسی این حدس یک امر بدیهی (ضروری) نیست، یعنی: این گونه نیست که اگر به طور عادی برای هرکسی پیدا شود بتواند رأی امام را حدس بزند، بلکه امری اتفاقی است.

یعنی: هر فقیهی چنین اعتقاد و حسن ظنی داشته باشد این حدس را می‌زند و گرنه، نه.

۳- و گاهی حدس متکی بر یک سلسله مبادی حسیه و اجتهادیه است، یعنی: حدس در حدس است. فی المثل: پس از رؤیت آیه و یا حدیثی:

۱- با اجتهاد و دقت نظر در آن حکمی را استنباط می‌کند و این حدس اول است.

۲- بر مبنای محاسباتی که در خبرهای حسی داشتند با چنین خبر حدسی برخورد می‌کنند.

ص: ۷۹

فی المثل: در خبرهای حسی می‌گویند: الاصل عدم الخطاء و یا الاصل عدم الغفلة.

در خبرهای حدسی نیز می‌گویند: الاصل عدم الخطاء و یا الاصل عدم الغفلة.

حاصل مطلب اینکه: همان گونه که احتمال تعدد کذب را در مخبر عادل برمی‌داشتیم، در اینجا نیز احتمال تعدد کذب را از مخبر اجماع برداشته و سایر احتمالات را با اصول عقلائییه رفع می‌کنیم.

یعنی: همان‌طور که این اصل در اخبار حسیه جاری است در اخبار حدسیه‌ای که به منزله الحس اند جاری است، نتیجه اینکه: چنین خبر حدسی:

۱- از ناحیه نقل سبب دارای ارزش است چون که مشمول آیه نبأ و ادله حجیت خبر می‌باشد.

۲- از ناحیه کاشف نیز قابل پذیرش است، چرا که مخبر در نقل سبب متکی به حس است، یعنی:

نظر فقهاء را دیده و برای ما نقل نموده و ما خبرهای او را که از این ناحیه یک خبر حسی است و مشمول ادله حجیت است قبول می‌کنیم.

*** اگر در اینجا سؤال شود خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد حال اثر شرعی قبول این خبر کدام است؟ پاسخ چیست؟**

می‌گویند اثرش آن است که: وقتی در اثر اتفاق همه علمای اعصار و امصار بر امری برای ناقل اجماع حدس به رأی امام حاصل شده، برای ما نیز حاصل می‌شود. چرا که به حسب فرض مبادی حسیه، ضروریه است.

یعنی: مبادی مزبور چنان قوی هستند که در اختیار هر کس که باشد، او را به رأی امام منتقل می‌کند.

حال: ما که خبر عادل را می‌پذیریم و صدق او را به منزله علم می‌دانیم، خود را جای او می‌گذاریم.

لذا: همان حدسی که برای او حاصل شده برای ما نیز حاصل می‌شود. پس، باز هم اجماع منقول دارای ارزش است.

ص: ۸۰

متن: (وجوب التوقف فی العمل بالاجماع المنقول) إذا عرفت أنّ مستند خبر المخبر بالاجماع المتضمن للإخبار من الإمام لا یخلو من الامور الثلاثة المتقدمة- وهی السماع عن الإمام مع عدم معرفته بعینه، و استکشاف قوله من قاعدة اللطف، و حصول العلم من الحدس- و ظهر لك أنّ الأول منها غیر متحقق عادة لأحد من علمائنا المدّعين للاجماع، و أنّ الثاني لیس طریقاً للعلم فلا یسمع دعوی من استند إليه، فلم یبق ممّا یصلح أن یكون هو المستند فی الاجماع المتداولة علی ألسنة ناقلیها إلا الحدس؛ و عرفت أنّ الحدس قد یستند إلى مبادئ محسوسة ملزومة عادة لمطابقة قول الإمام (ع)- نظیر العلم الحاصل من الحواس الظاهرة، و نظیر الحدس الحاصل لمن أخبر بالعدالة و الشجاعة لمشاهدته آثارهما المحسوسة الموجبة للانتقال اليهما بحکم العادة- أو إلى مبادئ محسوسة موجبة لعلم المدّعی بمطابقة قول الامام (ع) من دون ملازمة عادیة و قد یستند الى اجتهادات و أنظار؛ و حیث لا دلیل علی قبول خبر العادل المستند إلى القسم الأخير من الحدس بل و لا المستند إلى الوجه الثاني، و لم یکن هناك ما یعلم به كون الإخبار مستندا إلى القسم الأول من الحدس، و جب التوقف فی العمل بنقل الاجماع، کسائر الأخبار المعلوم استنادها إلى الحدس المرّدّد بین الوجوه المذكورة.

ص: ۸۱

ترجمه:

وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول

- ۱- وقتی فهمیدی که مدرک خبر دادن مخبر به اجماعی که مشتمل بر اخبار از رأی امام (ع) است، خالی از امور سه گانه‌ای که گذشت نیست و آن امور سه گانه عبارتند از:
الف: شنیدن از امام (ع) با عدم شناخت ایشان بعینه.
ب: کشف رأی امام (ع) از راه قاعده لطف.
ج: حصول علم به رأی امام (ع) از راه حدس.
- ۲- و برای تو روشن شد که: طریق شنیدن به حسب عادت برای احدی از علمای مدعی اجماع حاصل نگردیده است.
- ۳- طریق قاعده لطف، راه برای حصول علم نیست، پس به ادعای اجماع کسی که مدرکش این قاعده است، گوش داده نمی‌شود. نتیجه اینکه: از راههایی که صلاحیت دارند در اجماعات متداوله بر السنه ناقلین مورد استناد باشند باقی نمی‌ماند مگر راه حدس.
- ۴- و دانستی که حدس نیز: گاهی مستند به مبادی محسوسه‌ای است که عادتاً ملازم با مطابقت قول امام است نظیر علمی که از راه حواس ظاهر حاصل می‌شود و مانند حدس حاصله برای کسی که از عدالت و شجاعت خبر می‌دهد و به خاطر مشاهده آثار محسوسه این دو صفت و به حکم عادت به اصل وجود آنها منتقل می‌شود.
و گاهی مستند به مبادی محسوسه‌ای است که سبب علم (مدعی اجماع) به مطابقت آنها با رأی امام است، بدون اینکه میان این مبادی و موافقت رأی امام ملازمه عادی باشد. و گاهی مستند به اجتهادات و انظار دیگر است.
- ۵- و از آنجا که:
الف- دلیلی بر لزوم قبول خبر عادل که مستند به قسم اخیر از حدس بوده، بلکه خبر مستند به وجه دوم نیز، در دست نیست.
ب- قرینه‌ای هم بر اینکه دلالت کند اخبار از اجماعات مستند به قسم اول از حدس است وجود ندارد.
نتیجه اینکه: توقف در عمل به نقل اجماع واجب است، همان‌طور که در سایر اخباری که مردد بودنشان میان یکی از وجوه مذکور معلوم است، واجب است.

تشریح المسائل

*** حاصل مطلب در عبارت (اذا عرف ان مستند ...) چیست؟**

این است که: در بحث‌های قبلی با راه‌های انکشاف رأی امام (ع) از طریق اجماع آشنا شدیم و دانستیم که مستند و مدرک علم ناقل اجماع نسبت به قول امام یکی از طرق ذیل است:

۱- طریق حس ۲- طریق لطف ۳- طریق حدس.

*** حاصل مطلب در عبارت (و ظهر لك ان الاول ...) چیست؟**

تبیین دوباره هریک از راه‌های سه گانه مذکور است.

۱- طریقه حس: دارای ارزش است، ولی مخصوص به زمان حضور امام است و در زمان غیبت، احدی از مدعیان اجماع چنین ادعایی نکرده‌اند.

۲- طریقه لطف: فاقد ارزش است، چون اصل مبنا در اینجا باطل است و اظهار حق از باب لطف بر امام واجب نیست. به خاطر اینکه از راه‌های متعارف وظیفه‌اش را انجام داده است.

۳- طریقه حدس نیز دارای شعبات ذیل و فاقد ارزش است.

الف: حدس قطعی عادی که متکی بر مبادی حسیه ضروریه است.

ب: حدس قطعی اتفاقی که متکی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

ج: حدس قطعی اتفاقی که متکی بر مبادی حدسیه است.

*** چرا به نظر شیخ حدس قطعی عادی دارای ارزش است؟**

زیرا چنین مبنا و مبدئی برای هرکس حاصل شود، قطع به قول معصوم پیدا می‌کند.
لکن؛ راه مذکور:

اولاً: صرف فرض است و واقعیت خارجی ندارد.

ثانیاً: به فرض امکان در عالم خارج، از کجا که مدعی اجماع براساس طریقه حدس، به اتفاق الكل و شعبه اول متکی باشد تا گفته شود حجت است بلکه محتمل است ادعایش مبتنی بر هریک از شعبات مذکور باشد. فاذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال.

*** چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه ارزش ندارد؟**

چون مبتنی بر علل و عوامل خارجی است و کلیت ندارد یعنی: برای همه حجیت نیست.

به عبارت دیگر: ممکن است این علل و عوامل برای فرد و یا افرادی فراهم شود مثل: اعتماد و اعتقاد به فتوای علمای فلان طائفه و از این اعتقاد و اتفاق قطع به رأی امام (ع) پیدا نمایند، لکن چه بسا

ص: ۸۳

این زمینه برای بسیاری از افراد مهیا نباشد و از این راه حدس ظنی هم به رأی معصوم پیدا نکنند.

*** چرا حدس قطعی اتفاقی مبتنی بر مبادی حدسیه ارزش ندارد؟**

زیرا اخبار مربوطه مشمول ادله حجیت خیر واحد نیستند و دلیل دیگری هم بر حجیت آنها نداریم.

*** جناب شیخ از تنظیم مطالب در متن مذکور چه نتیجه‌ای می‌گیرد؟**

اجماع منقول حجت نبوده و در آن باید توقف نمود.

*** مراد از عبارت (مستند خبر المخبر بالاجماع المتضمن ...) چیست؟**

اشاره دارد به اینکه ملاک حجیت اجماع از نظر شیعه، کاشفیت از رأی از معصوم است به نحوی که اخبار از اجماع، اخبار از معصوم است.

*** آیا اجماع منقول در حکم خبر واحد نیست؟**

چرا در واقع همان است.

*** پس چرا اجماع منقول را در عداد ادله و به طور جداگانه آورده‌اند؟**

به حسب ظاهر، متابعت از اهل سنت شده است.

*** مراد از عبارت (الی القسم الاخیر من الحدس) چیست؟**

حدسی است که مستند به انظار و اجتهادات است.

*** مراد از عبارت (و لا المستند الی الوجه الثانی ...) چیست؟**

حدسی است که مبتنی بر مبادی محسوسه‌ای است که عادتاً ملازم با رأی معصوم است.

*** مراد از عبارت (الی القسم الاول من الحدس) چیست؟**

حدسی است که مبتنی بر مبادی محسوسه‌ای باشد که عادتاً ملازم با رأی معصوم نمی‌باشد.

ص: ۸۴

متن: فإن قلت: ظاهر لفظ الإجماع اتفاق الكلّ، فإذا أخبر الشخص بالإجماع فقد أخبر باتّفاق الكلّ و من المعلوم أنّ حصول العلم بالحكم من اتّفاق الكلّ كالضروريّ، فحدس المخبر مستند إلى مبادئ محسوسه ملزومه لمطابقه قول الامام عادتا. فاما ان يجعل الحجّة نفس ما استفاده من الاتّفاق، نظير الاخبار بالعدالة و اما ان يجعل الحجّة اخباره بنفس الاتّفاق المستلزم عادة لقول الامام و يكون نفس المخبر به حينئذ محسوسا نظير اخبار الشخص بامور تستلزم العدالة او الشجاعة عادة. ترجمه:

اشکال بر جناب شیخ انصاری

ظاهر لفظ اجماع (از نظر مدّعی آن) اتفاق کل است، پس وقتی مدعی خبر از (تحقق) اجماع می‌دهد، خبر از اتفاق الكل (تمام اصحاب) داده است، و روشن است که حصول علم و آگاهی به حکم (ناشی از) اتفاق همه اصحاب، مثل امر ضروری و بدیهی است.

در نتیجه: حدس مخبر مستند به مبادی محسوسه‌ای است که عادتا ملازم با قول امام است.

حال: یا حجت و دلیل، نفس آن چیزی قرار داده شده که مخبر از اتفاق کل استفاده نموده است، یعنی: رأی امام نظیر خبر دادن مخبر (پس از دیدن آثار عدالت از کسی) از نفس عدالت.

و یا حجت و دلیل، اخبار او به نفس آن اتفاق کل قرار داده شده که عادتا با رأی امام ملازم است و در این صورت مخبر به امر محسوسی است.

نظیر آنکه شخص پس از مشاهده آثار و اموری که مستلزم عدالت و شجاعت هستند از نفس آن امور خبر می‌دهد.

تشریح المسائل

* حاصل بیان شیخ در متن قبلی چه شد؟

این شد که تمام راه‌های استکشاف قول امام را از راه اجماع منقول مسدود نمود و نتیجه حکم فرمود به عدم حجیت و لزوم توقف در آن. به عبارت دیگر فرمود: شعبه اول طریقه حدس نیز به دلیل وجود احتمال فاقد ارزش است.

* حاصل سؤال و تقریر اشکال مستشکل به مطلب فوق چیست؟

اشاره

این است که: اطلاق لفظ اجماع به لحاظ وضع اصلی و حقیقی ظهور در اتفاق کل دارد. بنابراین: وقتی ناقل و یا مخبر می‌گوید: فقهاء در فلان مسئله اجماع دارند، ظاهر آن این است که همه علما رأیشان یکی است. به عبارت دیگر می‌گوید: ظاهر کلمه اجماع عبارت است از اتفاق الكل، کسی که اخبار به اجماع می‌کند در حقیقت خبر از اتفاق الكل داده است. پس: چنین اجماعی حجیت دارد، هم از ناحیه نقل سبب و کاشف و هم از ناحیه نقل مسبب و منکشف.

* تقریر حجیت اجماع از ناحیه منکشف به نظر مستشکل چگونه است؟

می‌گوید: درست است که ناقل اجماع قول امام را عن حسّ به دست نیاورده ولی حدس او یک حدسی است که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه است، و این در حالی است که در شعبات حدس گفته شد: هر خبر حدسی که مستند به مبادی حسیه ضروریه باشد به منزله خبر حسّی است، یعنی:

عقلای عالم هر برخورداری با خبرهای حسّی دارند با چنین خبر حدسی هم دارند.
در خبرهای حسّی می‌گویند: الاصل عدم الخطاء در اینجا نیز می‌گویند: الاصل عدم الخطاء.
خلاصه مطلب اینک:

احتمال تعمیم کذب مخبر به اجماع را با آیه نبأ برمی‌داریم و می‌گوییم: چون مخبر عادل است تو مطمئن باش و سایر احتمالات را با اصول عقلانیه رفع می‌کنیم.
در نتیجه: چنین خبر حدسی مشمول آیه نبأ و ادله حجیت خبر بوده و از ناحیه منکشف یا نقل مسبب ارزش دارد.

* تقریر حجیت اجماع از ناحیه کاشف و نقل سبب به نظر مستشکل چگونه است؟

می‌گوید: کسی که خبر از اجماع می‌دهد خود به دلیل رؤیت فتاوی‌ای علما در اعصار مختلف دارای قوه حدس گردیده و رأی

معصوم را حدس می‌زند لکن ما با حدس او کاری نداریم.

ص: ۸۶

بلکه ما می‌گوییم: او در نقل سبب متکی به حس است، بدین معنا که رأی فقها را دیده و برای ما نقل می‌کند و لذا از آن جهت که یک خبر حسی بوده و مشمول ادله حجیت است قابل پذیرش است.

*** اگر به مستشکل گفته شود که خبر عادل باید دارای اثر شرعی باشد، قبول این خبر اثر شرعی‌اش کدام است، چه می‌گوید؟**

می‌گوید: اثرش آن است که وقتی همه فقها اعصار و امصار بر امری از امور متفق شدند همان‌طور که برای ناقل اجماع حدس به رأی امام حاصل شده برای ما هم حاصل می‌شود، چرا که فرض این است که مبادی حسیه، ضروریه است. یعنی: این مبادی در اختیار هرکسی که باشد او را به رأی امام منتقل می‌کند بنابراین: ما خبر عادل را می‌پذیریم. و از آنجا که صدق العادل نزله منزله العلم، خود را جای عادل می‌گذاریم. در نتیجه: حدسی که برای عادل حاصل شده برای ما نیز حاصل می‌شود پس باز هم اجماع منقول ارزشمند است.

*** حاصل مطلب مستشکل چیست؟**

این است که: هر کدام از دو وجه را قبول کنیم موجب آن است که اجماع حجت بوده می‌توان به آن اعتماد نمود. در نتیجه: می‌توان اجماع منقول را از جمله ظنون خاصه قرار داد.

ص: ۸۷

متن: و قد اشار الى الوجهين بعض الشاده الاجله في شرحه على الوافيه فانه لما اعترض على نفسه:

ب «انّ المعتبر من الاخبار ما استند الى احدي الحواس و المخبر بالاجماع اّما رجع الى بذل الجهد و مجرد الشك في دخول مثل ذلك في الخبر يقتضى منه».

اجاب عن ذلك: بانّ المخبر هنا ايضا يرجع الى السمع فيما يخبر عن العلماء و ان جاء العلم بمقاله المعصوم من مراعاة امر آخر كوجوب اللطف و غيره.

ترجمه:

کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافیه

و برخی از سادات اجله (یعنی مرحوم سید محسن کاظمی) در شرح وافیه به این دو وجه (که در تقریر حجیت اجماع منقول ذکر نمودیم) اشاره کرده است.

پس هنگامی که به (ان قلت) خودش اعتراض نمود به اینکه:

اخباری معتبر است که مستند به یکی از حواس است و حال آنکه مخبر از اجماع و اتفاق علما، خبرش بر رجوعش به بذل سعی و اجتهاد و اعمال حدس است و نه بر پایه حس و صرف شک در این که مثل چنین خبری در خبر معتبر داخل باشد، مقتضی ممنوع بودن و حجت نبودنش است، پاسخ می‌دهد که:

مخبر به اجماع نیز در آنچه از علما نقل می‌کند به حس رجوع نموده و از امری محسوس خبر می‌دهد، اگرچه در رسیدن به نظر معصوم و علم پیدا کردن به مقاله ایشان از مراعات امر دیگری مثل قاعده وجوب لطف و یا غیر آن استفاده کرده باشد.

تشریح المسائل

*** مراد سائل و یا مستشکل از نقل عبارات مرحوم کاظمی چیست؟**

تأیید برای مقاله خودش و اثبات حجیت اجماع منقول است.

*** نظر مرحوم کاظمی پیرامون حجیت اجماع منقول چیست؟**

اجماع منقول را از باب ظن خاص حجت می‌داند، منتهی پس از اثبات این امر در مقام اعتراض و انتقاد به مقاله خود پیرامون اجماع منقول اشکالی را مطرح نموده است.

*** حاصل اشکال مرحوم کاظمی به مقاله خود چیست؟**

این است که:

اخبار معتبر به آن دسته از اخبار گفته می‌شود که بر پایه حس و مخبر به در آن امر محسوس باشد، و لذا اخباری که بر پایه اجتهاد، حدسیات و اعمال افکار است فاقد ارزش است و حجیت ندارند. حال ناقل اجماع که در اخبارش از رأی معصوم از اجتهاد و حدس استفاده نموده است. خبرش قابل اعتماد و استناد نمی‌باشد و ادله حجیت شامل این گونه خبرها نمی‌شود.

*** جناب کاظمی چه پاسخی از اعتراض فوق به خودش می‌دهد؟**

می‌گوید: اجماع منقول دارای دو جنبه است:

الف: جنبه سبب و کاشف که اتفاق فقها می‌باشد.

ب: جنبه مسبب و منکشف که قول امام (ع) است.

حال: اگرچه اجماع منقول (به خاطر اینکه مخبر نه قول امام را دیده و نه آن را حس کرده بلکه تنها حدس می‌زند) از ناحیه مسبب، خیر حدسی است، لکن از ناحیه سبب یک خبر حسی است و از این جهت مشمول ادله حجیت خیر واحد می‌باشد و ارزشمند است.

ص: ۸۹

متن: ثمّ أورد: بأنّ المدار في حجّية الاجماع على مقالة المعصوم عليه السلام فالأخبار إنّما هو بها ولا يرجع إلى سمع. فأجاب عن ذلك:

أولاً: بأن مدار الحجّية وإن كان ذلك، لكن استلزام اتفاق كلمه العلماء لمقالة المعصوم معلوم لكلّ أحد لا يحتاج فيه إلى النقل. و إنّما الغرض من النقل ثبوت الاتفاق فبعد اعتبار خبر الناقل لوثاقته و رجوعه في حكاية الاتفاق إلى الحسّ و السّماع كان الاتفاق معلوماً، و متى ثبت ذلك كشف عن مقالة المعصوم للملازمة المعلومة لكلّ أحد.

و ثانياً أنّ الرجوع في حكاية الاجماع إلى نقل مقالة المعصوم لرجوع الناقل في ذلك إلى الحسّ، باعتبار أنّ الاتفاق من آثارها. و لا كلام في اعتبار مثل ذلك، كما في الإخبار بالايمن و الفسق و الشجاعة و الكرم و غيرها من الملكات و إنّما لا يرجع إلى الأخبار في العقلية المحضة فأنه لا يعول عليها و إن جاء بها ألف من الثقات حتّى يدرك مثل ما أدركوا.

ص: ۹۰

ترجمه:

دومین اشکال محقق کاظمی به خودش

پس ایراد گرفت، به اینکه مدار در حجیت اجماع بر فرموده معصوم (ع) است، پس ملاک و اعتبار اخبار بر فرموده معصوم است (و نه بر اتفاق علما) و مخبر (در اخبار خودش از آن) به حس رجوع نمی‌کند.

پس پاسخ داده است از آن (ایراد) به اینکه:

اولاً: اگرچه مدار حجیت فرموده معصوم (ع) است لکن بر هر کسی معلوم است که این اتفاق علما مستلزم مقاله معصوم (ع) است، به نحوی که نفس اخبار از اتفاق الكل کافی بوده و نیازی به نقل و اخبار مقاله معصوم نمی‌باشد و غرض از نقل اجماع اخبار از ثبوت اتفاق علما است که امر محسوس می‌باشد.

بنابراین:

به خاطر اعتبار خبر ناقل به دلیل وثاقت و عدالت او و رجوعش در اخبار از ثبوت اتفاق به امر محسوس، اتفاق مزبور معلوم (و به مرحله ثبوت می‌رسد).

و وقتی این امر ثابت شد، این ثبوت کاشف از مقاله معصوم است چرا که تلازم میان ثبوت اتفاق و مقاله امام برای هر کسی روشن و معلوم است.

ثانیاً: بازگشت ناقل در حکایتش از اجماع به نقل مقاله معصوم به دلیل بازگشت او در آن مورد به امر حسی است، به اعتبار اینکه اتفاق علما از آثار مقاله معصوم است. و در این اعتبار، اختلافی وجود ندارد، چنان‌که در اخبار به ایمان و فسق و شجاعت و کرم و غیر این صفات از ملکات دیگر، مخبر به امور حسی که از آثار این صفات است مراجعه نموده و پس از ادراک و مشاهده آنها چنین خبر می‌دهد و هرگز در مقام اخبار به عقلیات محض مراجعه نمی‌کنند؛ زیرا این قبیل امور مورد اعتماد واقع نمی‌شوند اگرچه هزار شخص موثق به آن خبر دهند، مگر آنکه همان درکی که عدول نسبت به آنها پیدا کرده‌اند دیگران نیز پیدا نمایند.

تشریح المسائل

* حاصل اشکال دوم از جانب محقق کاظمی به خودش چیست؟

این است که: مناط در حجیت اجماع از نظر علمای شیعه کاشفیت یا اشتغال اجماع بر مقاله معصوم است، پس ملاک، مقاله و یا قول معصوم است و آنچه ارزش دارد همین قول است.

به عبارت دیگر:

۱- اگرچه ناقل اجماع به اعتبار اخبارش از اتفاق علما از امر محسوس و مسموع خبر می‌دهد لکن این مقدار کافی نمی‌باشد، و ما وقع لم یقصد.

پس: اجماع منقول اگرچه از ناحیه سبب (یعنی: اتفاق العلماء) خبری حسی است اما این فایده‌ای ندارد و باید از ناحیه مسبب (یعنی: قول معصوم) حسی می‌بود.

۲- روشن است که ناقل اجماع در اخبارش از آن بر حدس و اجتهاد تکیه می‌کند و لذا اخبار از مقاله معصوم اخبار از امر حدسی است و در زمره اخبار معتبره واقع نمی‌شود و ارزش ندارد، فما قصد لم یقع.

* اولین پاسخ مرحوم کاظمی از اشکال مذکور چیست؟

بر پایه مقدمه‌ای به شرح ذیل است که می‌گوید:

اگرچه مناط در حجیت اجماع کاشفیت از قول معصوم است، لکن این مسئله غیر قابل انکار است که: اخبار از ملزوم در قوه اخبار از لازم و اخبار از لازم در قوه اخبار از ملزوم است.

یعنی: هر یک مورد اخبار و نقل واقع شوند، دیگری نیاز به نقل ندارد چرا که قابل انفکاک از آن نیست.

حال: بلا تردید اتفاق کل علما و گزاره آنها ملازم با مقاله معصوم است و لذا وقتی ناقل اجماع از اتفاق کل علما خبر داد مثل این است که: از مقاله معصوم خبر داده است و لذا نیازی به خبر مجدد و علی‌حدّه ندارد و لذا: چون اخبار از اتفاق علما اخبار از امر حسی است و ثبوت مقاله معصوم از آن غیر قابل انفکاک است و از طرفی ناقل اجماع، عادل و ثقه است. و لذا وقتی اتفاق کل به واسطه خبر عادل ثابت شد لازمه آنکه مقاله معصوم است ثابت می‌شود. در نتیجه: ثبوت مقاله معصوم به واسطه اخبار از اجماع، از مصادیق اخبار از امر محسوس به حساب می‌آید.

* عبارت اخرای پاسخ اول چیست؟

اثبات حجیت اجماع از ناحیه نقل سبب است:

بله: مدار حجیت اجماع، مقاله معصوم است لکن ما نه کاری به مقاله معصوم که لازم باشد داریم و

ص: ۹۲

نه با ملازمه میان اتفاق کل و قول معصوم.

بلکه ما سبب را که اتفاق علما است نقل می‌کنیم، و این خبر نسبت به اتفاق الكلّ یک خبر حسی است.

حال:

لازمه صدق العادل تصدیق خبر عادل است.

لازمه تصدیق عادل در اخبارش این است که خود را جای او بگذارد.

در نتیجه: همان‌طور که او قول معصوم را حدس می‌زند تو هم آن را حدس خواهی زد و این یقین برای تو حجت است.

* دومین پاسخ محقق کاظمی به اشکال دوم چیست؟

این است که: حجیت اجماع باید از ناحیه نقل مسبب باشد.

یعنی: اگرچه مدعی اجماع، قول معصوم را عن حدس نقل می‌کند، لکن حدسی که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه باشد به منزله

حس است.

بله، حسی که مبتنی بر مبادی حسیه نباشد ارزش ندارد مثل: اخبار به امور عقلیه محضه مثل:

حدوث و یا قدم عالم و ...، که اگر هزار نفر شخص موثق هم خبر دهند قابل قبول نیست، بلکه شخص باید خودش به تفحص

پپردازد و برهان بر اثبات چنین امور عقلی اقامه نماید.

ص: ۹۳

متن: ثمَّ أورد على ذلك: بأنَّه يلزم من ذلك الرجوع إلى المجتهد، لأنَّه و ان لم يرجع إلى الحسِّ في نفس الأحكام إلَّا أنَّه رجوع في لوازمها و آثارها إليه و هي أدلُّها السَّمعيَّة فيكون روايُّه فلم لا يقبل إذا جاء به الثَّقَّة.

و أجاب: بأنَّه إنَّما يكفي الرجوع إلى الحسِّ في الآثار إذا كانت الآثار مستلزِمة له عادةً و بالجملة إذا أفادت اليقين، كما في آثار الملكات و آثار مقالة الرئيس، و هي مقالة رعيتيه و هذا بخلاف ما يستنهضه المجتهد من الدليل على الحكم.

ثمَّ قال: على أنَّ التحقيق في الجواب عن السؤال الأوَّل هو الوجه الأوَّل و عليه فلا أثر لهذا السؤال (۱)، انتهى.

ترجمه:

ایرادی دیگر بر پاسخ دوم

سپس محقق کاظمی بر جواب دوم از اعتراض، اشکال وارد کرده است به اینکه:

از آن پاسخ دوم (یعنی: اگر آثار و لوازم امری صرفاً از محسوسات باشد در مقام اخبار از امر غیر محسوس کفایت می‌کند) رجوع مجتهد به مجتهد دیگر لازم می‌آید.

زیرا اگرچه مجتهد در بیان نفس حکم (فتوایی که می‌دهد) به حس رجوع نموده (و بنایش بر حدس است) و لکن در لوازم و آثار آن احکام که همان ادله سمعیه و اخبار و روایات و یا آیات قرآنی است به حس رجوع نموده به نحوی که عادتاً میان آنها تلازم برقرار است.

در نتیجه: فتوای مجتهد (با این تقریر) همان روایت است. پس چرا وقتی شخص ثقه آن فتوا را بدهد (از جانب مجتهد دیگر) مورد قبول واقع نشود.

پاسخ کاظمی از ایراد فوق

و پاسخ داده است به اینکه: رجوع به حس در آثار در صورتی کافی است که آثار به حکم عرف مستلزم امر غیر محسوس باشد. و بالجملة زمانی که افاده قطع و یقین کند، همان‌طور که (این افاده قطع) در آثار ملکات و صفات و آثار گفتار حاکمی وجود دارد و آثار این گفتار همان گفتار رعیت و مرئوسین است. و این به خلاف چیزی (فتوایی) است که مجتهد بر حکم می‌دهد.

سپس می‌فرماید: علاوه بر این حق این است که: در پاسخ از اعتراض اول همان جواب و یا وجه اول است و بنابراین جایی برای اشکال بعدی نمی‌ماند.

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (یکفی الرجوع الی الآثار اذا كانت مستلزمه ...) چیست؟

این است که: رجوع مجتهد به آثار زمانی کفایت می‌کند که از دیدن و ادراک حسی آن آثار علم و قطع به وجود امر غیر محسوس حاصل شود و به طور کلی زمانی که این رجوع به آثار برای مجتهد افاده یقین نماید، همان‌طور که در آثار و ملکات این‌گونه است که از ملاحظه و مشاهده آنها قطع به وجود صفات و ملکات حاصل می‌شود.

فی المثل: وقتی دیده می‌شود که فلان شخص از معاصی پرهیز کرده و واجباتش را انجام می‌دهد، قطع به تقوی و عدالت او حاصل می‌شود.

و یا فی المثل: وقتی دیده می‌شود که جمعیتی متفقا به یک مقاله تکلم می‌کنند و یک سخن را محور کار خود قرار می‌دهند، قطع حاصل می‌شود که مولی و یا حاکم آنها چنین دستور داده است.

* مراد از عبارت (و هذا بخلاف ما يستنهضه المجتهد ...) چیست؟

این است که: تلازم فوق در فتوای مجتهد از دلیل وجود ندارد.

یعنی: این‌طور نیست که اگر مجتهد در حکمی فتوی داد، مجرد محسوس بودن اثر آن، که دلیل سمعی می‌باشد موجب قطع به فتوای وی و تطابقش با واقع گردد.

* پس مراد از (ان التحقیق فی الجواب عن السؤال الاول هو الوجه الاول ...) چیست؟

این است که: علاوه بر مطالب فوق حق این است که، در پاسخ به اعتراض اول (که گفته شد: مدار حجیت اجماع بر مقاله معصوم است و اخبار از آن اخبار از امر محسوس نمی‌باشد و لذا نمی‌توان به آن اکتفا نمود) همان پاسخ اول را آورده بگوییم:

اگرچه مدار حجیت اجماع بر نقل مقاله معصوم است و لکن اخبار از ملزوم بلا تردید در قوه اخبار از لازم است و لذا وقتی ناقل اجماع از اتفاق تمام علما خبر می‌دهد گویا از نفس مقاله امام اخبار نموده و بدین ترتیب نیازی به آن نمی‌باشد که دوباره و به طور علی‌حدّه از آن خبر داده شود و لذا اگر به همان پاسخ اول در دفع اعتراض اکتفا کنیم و به پاسخ دوم نپردازیم جایی برای طرح و اشکال بعدی وجود ندارد.

* حاصل اشکال سوم چیست؟

این است که: براساس پاسخی که شما از اعتراض دوم دادید و گفتید اگرچه اجماع منقول نسبت به قول معصوم خبر حدسی است لکن مستند به حس است و ارزش دارد.

لازم می‌آید که: فتوای هر مجتهدی نیز در حق مجتهد دیگر حجت باشد، زیرا اگرچه مجتهد عن

ص: ۹۵

حسّ به خود حکم شرعی نرسیده است ولی نسبت به مقدمات و مبادی و آثار حکم شرعی، یعنی ادله سمعیّه، عن حسّ به حکم رسیده پس حدس او هم مستند بر حسّ است و باید حجّت باشد.

* پاسخ محقق کاظمی به اعتراض فوق از جانب خودش چیست؟

این است که:

اولاً: قیاس باب فتوای مجتهد با باب اجماع منقول، قیاس مع الفارق است؛ زیرا در باب خبرهای حدسی مثل: اجماع منقول، تحصیل اتفاق الكلّ تلازم دارد با رأی معصوم.

یعنی: از آثار به مؤثر پی می‌بریم، همان‌طور که از آثار عدالت و شجاعت به ملکه عدالت و شجاعت پی می‌بریم. به خلاف باب فتوا که عادتاً چنین ملازمه‌ای میان فتوای مفتی و حکم واقعی وجود ندارد، چرا که احتمال خطا در فتوی بسیار وجود دارد.

ثانیاً: همان جواب اول از اشکال ثانی کافی است و نیازی به این پاسخ دوم نمی‌باشد، چرا که اشکال براساس جواب دوم است و فاقد اعتبار می‌باشد.

* حاصل سؤال و اشکال بر شیخ تا به اینجا چه شد؟

این شد که: این‌طور نیست که اجماع منقول حجت نباشد و نتوان به آن بسنده نمود.

یعنی: نمی‌توان گفت چون اخبار از اجماع مبتنی بر مبادی محسوسه نبوده و بر پایه حدس استوار است، قابل اکتفا نیست. بلکه ظاهر این سخن ناقل اجماع که می‌گوید (اجمعت الاصحاب علی حکم کذا...) همان اتفاق الكل است که از امور محسوسه‌ای می‌باشد که نقل معصوم بر آن استوار است و میان آنها استلزام متعارف برقرار است پس اجماع منقول در زمره ادلّه و ظنون خاصّه است و حجّیت دارد و لذا معترض برای تثبیت کلامش مقاله محقق کاظمی را نقل نمود.

ص: ۹۶

متن: قلت: إن الظاهر من الاجماع اتفاق أهل عصر واحد، لا جميع الأعصار، كما يظهر من تعاريفهم و سائر كلماتهم. و من المعلوم أن إجماع أهل عصر واحد مع قطع النظر عن موافقه أهالی الأعصار المتقدمه و مخالفتهم، لا يوجب عن طريق الحدس العلم الضروري بصدور الحكم عن الامام، و لذا قد يتخلف، لاحتمال مخالفه من تقدم عليهم أو اكثرهم.

نعم يفيد العلم من باب وجوب اللطف الذي لا- نقول بجريانه في المقام كما قرّر في محلّه. مع أن علماء العصر إذا كثروا، كما في الأعصار السابقه يتعدّر او يتعسير الاطلاع عليهم حسنا بحيث يقطع بعدم من سواهم في العصر إلّا إذا كان العلماء في عصر قليلين يمكن الاحاطه بأرائهم في المسأله فيدعى الاجماع، إلّا أن مثل هذا الأمر المحسوس لا يستلزم عادة لموافقه المعصوم. فالمحسوس المستلزم عادة لقول الامام مستحيل التحقّق للناقل، و الممكن التحقّق له غير مستلزم عادة.

ترجمه:

پاسخ شیخ از اشکال

ظاهر لفظ اجماع، اتفاق فقها هم عصر است نه همه عصرها (تا لازمه عادی این ظاهر موافقت با رأی معصوم باشد)، چنان که از تعاریف اهل فن و سایر کلمات آنها روشن می شود.

و بدیهی است که اجماع فقهای یک عصر با قطع نظر از موافقت علمای متقدمه و مخالفت آنها باعث نمی شود که بتوان از طریق حدس علم ضروری و بدیهی به صدور حکم از جانب امام پیدا نمود و لذا (علم به صدور حکم از جانب امام از اتفاق علما یک عصر) تخلف پیدا می کند، به دلیل احتمال مخالفت علمای متقدم و یا اکثرشان با علمای عصر مزبور.

بله: اتفاق علمای یک عصر از باب قاعده لطف (که در این مقام قائل به جریان آن نیستیم) موجب علم به صدور حکم (از امام) است، از این گذشته وقتی علمای یک عصر همچون اعصار گذشته تعدادشان زیاد بود، اطلاع بر (آحاد) آنها به نحوی که قطع به عدم وجود غیر آنها حاصل شود غیر ممکن یا بسیار سخت است، جز اینکه علمای در یک عصر به قدری کم باشند که امکان احاطه به آرای تمامشان در مسأله‌ای باشد، پس (در این صورت) ادعای اجماع می شود، جز اینکه مثل چنین امری محسوس عادتاً مستلزم رأی امام نیست.

پس: امر محسوسی که عادتاً مستلزم فرموده امام است، دستیابی و تحققش برای ناقل غیر ممکن است و آنچه تحققش برای ناقل ممکن است، عادتاً مستلزم رأی معصوم نیست.

تشریح المسائل

* حاصل پاسخ شیخ از اعتراض مستشکل چیست؟

این است که: بله اگر ظاهر لفظ اجماع (اجمعت الاصحاب ..) ظهور در اتفاق الکل در جمیع اعصار داشته باشد، لازمه عادی آن موافقت با رأی معصوم است.

لکن ظاهر عبارت مذکور نشان‌دهنده اتفاق علمای یک عصر است و چنین اتفاقی به تنهایی ملازمه عادیه با رأی معصوم ندارد، به ویژه در مواردی که همه علمای متقدم مخالف این رأی باشند جز دستیابی و احراز قول معصوم از راه قاعده لطف بنا بر رأی قائلین به آن، که این قاعده نیز از نظر ما قاعده درستی نیست.

علاوه بر این می‌توان گفت: اتفاق الکل نیز در عصر واحد نیز دو گونه است:

۱- اینکه تعداد علمای عصر به قدری زیاد است که حدس زدن به قول امام را برای ما ممکن می‌سازد و اقوال همگی آنها بنا بر قاعده لطف ملازم با موافقت رأی معصوم است، ولی معمولاً- احاطه بر همه اقوال و انظار آنها به ویژه در زمان‌های گذشته بعید است.

۲- اینکه تعداد علمای عصر کم و اقوال نادر باشد، به نحوی که احاطه به آرای آنها ممکن است و لکن ارزش ندارد، چون که این مقدار از آرا مستلزم رأی معصوم نیست.

حاصل مطلب اینکه: آرا و اقوالی که اطلاع بر آنها موجب احراز رأی امام است قابل احاطه نیست و آراء و اقوالی که قابل احاطه و علم است موجب احراز رأی امام نیست.

ص: ۹۸

متن: (محايل دعوى الاجماع) و كيف كان، فاذا ادعى الناقل الاجماع، خصوصا إذا كان ظاهره اتفاق جميع علماء الأعصار او أكثرهم إلّا من شدّ - كما هو الغالب فى إجماعات مثل الفاضلين و الشهيدين - انحصر محمله فى وجه: أحدها: أن يراد به اتفاق المعروفين بالفتوى دون كلّ قابل للفتوى من أهل عصره او مطلقا. الثانى: أن يراد إجماع الكلّ. و يستفيد ذلك من اتفاق المعروفين من أهل عصره. هذه الاستفادة ليست ضرورية و ان كانت قد تحصل، لأنّ اتفاق أهل عصره، فضلا عن المعروفين منهم، لا يستلزم عادة اتفاق غيرهم و من قبلهم، خصوصا بعد ملاحظة التخلف فى كثير من الموارد، لا- يسع هذه الرسالة لذكر معشارها. و لو فرض حصوله للمخبر كان من باب الحدس الحاصل عمّا لا يوجب العلم عادة. نعم هى أمانة ظنيّة على ذلك، لأنّ الغالب فى الاتفاقيات عند أهل عصر كونه من الاتفاقيات عند من تقدّمهم. و قد يحصل العلم بضميمة أمارات اخر، لكنّ الكلام فى كون الاتفاق مستندا إلى الحسّ او الى حدس لازم عادة للحسّ. و الحق بذلك ما إذا علم اتفاق الكلّ من اتفاق جماعة لحسن ظنّه بهم، كما ذكره فى أوائل المعبر حيث قال: و من المقلّدة من لو طالبتّه بدليل المسألة ادعى الإجماع، لوجوده فى كتب الثلاثة، و هو جهل ان لم يكن تجاهلا. (۱) فإنّ فى توصيف المدعى بكونه مقلّدا- مع أنا نعلم أنّه لا يدعى الإجماع إلّا عن علم- إشارة إلى استناده فى دعواه إلى حسن الظنّ بهم و أنّ جزمه فى غير محلّه. فافهم.

ص: ۹۹

ترجمه:

محمل‌های ادعای اجماع

به هر تقدیر وقتی ناقل ادعای اجماع نمود به ویژه هنگامی که ظاهر آن اجماع اتفاق کل علما در تمام اعصار یا اکثر علما به جز افراد کمی باشد چنانچه غالباً در اجماعات افرادی همچون فاضلین (محقق و علامه) و شهیدین (شهید اول و دوم) همین طور است محمل آن منحصر در چند وجه است.

توجیه اول: اینکه اراده شده است از آن (اجماع)، اتفاق علمایی که معروف به فتوا هستند، نه هر عالمی که صلاحیت افتاء دارد، چه (این علما) هم عصر ناقل باشند و چه هم عصر او نباشند.

توجیه دوم: اینکه اراده شده است (از آن اجماع)، اتفاق کل، در حالی که استفاده کرده است مدعی اجماع آن اتفاق را (از طریق حدس) به صرف اتفاق معروفین و مشهورین علمای هم عصرش با یکدیگر. و این چنین استفاده‌ای قطعی و مسلّم نیست، اگر چه گاهی چنین استفاده‌ای محصّل شده است، زیرا اتفاق تمام علمای یک عصر چه رسد به معروفین آنها، معمولاً مستلزم توافق علمای گذشته با ایشان نیست، به ویژه پس از مشاهده اختلافات (میان فقها) در بسیاری از موارد، که این رساله گنجایش ذکر عשרی از اعشار آن موارد را هم ندارد.

و اگر حصول چنین اتفاقی برای ناقل اجماع فرض شود از باب حدسی است که معمولاً موجب علم نمی‌گردد. بلکه مجرد اتفاق معروفین در فتوا، اماره ظنی‌ای است برای اتفاق کل علما، زیرا اتفاق نظر علمای یک عصر غالباً مورد اتفاق و اجماع علمای قبلی نیز بوده است.

و گاهی (به واسطه این امر) و ضمیمه شدن امارات ظنی دیگر علم نیز حاصل می‌شود، لکن محور سخن در اتفاق و اجماعی است که مستند به حس یا حدسی است که عادتاً ملازم آن است.

و ملحق می‌شود به این (نحو اجماع) ادعای اجماعی که مبتنی بر حسن ظن جماعتی است که اتفاق دارند، چنانچه مرحوم محقق در اوایل کتاب «معتبر» این (توجیه) را ذکر نموده است، آنجا که می‌فرماید:

و از مقلده (ابن زهره در غنیه) کسانی هستند که اگر دلیل مسئله را از آنها طلب کنی، ادعای اجماع می‌کند؛ زیرا در کتب علمای ثلاثه (یعنی حضرات کلینی، صدوق و شیخ طوسی) این طور آمده است.

و این نحو از استدلال، حکایت از جهل مستدل دارد، اگر خبر از تجاهل وی ندهد.

اتّصاف جناب محقق مدّعی اجماع را به مقلد بودن، با اینکه می‌دانیم او ادعای اجماع نمی‌کند مگر از روی علم و یقین، اشاره است به تمسک جستن او (مدّعی) در ادّعایش به حسن ظن به علما و حال آنکه جزم او در غیر محل است، پس بفهم.

ص: ۱۰۰

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (و یستفید ذلک من اتفاق المعروفین ...) چیست؟**

این است که: مدعی اجماع به صرف اینکه مشهور از علما با هم متفق شدند، چنان مسئله را مسلم و قطعی پنداشت که دیگر وجود مخالفی برای آن اتفاق در ذهنش باقی نمانده و آن را به تمام علما نسبت داد.

*** مراد از عبارت (لأن اتفاق اهل عصره فضلا ...) چیست؟**

بیان علت است برای قطعی نبودن چنین استفاده‌ای به این معنا که: اتفاق تمام علمای یک عصر چه رسد به مشهورین آنها، مستلزم توافق علمای گذشته با آنها نیست، به ویژه پس از مشاهده اختلاف نظرهایی که میان فقها وجود دارد.

*** حاصل دو پاسخ فوق چیست؟**

این است که: وقتی اختلاف میان علما در موارد مذکور قابل شمارش نیست، چگونه به صرف اتفاق چند عالم مشهور با هم می‌توان مسئله را همگانی و اتفاق همه علما حتی گذشتگان دانست.

*** مراد از عبارت (و لو فرض حصوله للمخبر کان من باب الحدس ...) چیست؟**

این است که: اگر فرض کنیم که چنین حدسی (به اتفاق) برای ناقل اجماع حاصل شده، این حدس عادتاً موجب علم نمی‌باشد، لکن می‌تواند اماره ظنیه واقع شود.

*** مراد از اینکه حدس مذکور می‌تواند اماره ظنیه باشد چیست؟**

این است که: صرف اتفاق مشهورین در فتوی محصل ظن است برای اتفاق تمام علما، چرا که اگر مسأله‌ای از نظر علمای یک عصر اتفاقی باشد غالباً این‌طور است که نزد علمای قبلی هم مورد اجماع بوده است و گاهی این امر مشروط به اینکه همراه امارات ظنی و قرائن دیگری باشد موجب حصول علم هم می‌گردد.

لکن این فرض از محور و مورد کلام ما خارج است، چرا که مورد سخن ما در اتفاق و اجماعی است که مستند به حس یا حدسی باشد که عادتاً ملازم با آن باشد.

*** مراد از عبارت (الحق بذلک ما اذا علم اتفاق الكل ...) چیست؟**

این است که: ملحق می‌شود به این نحو اجماع که توجیه شد، ادعای اجماعی که مبتنی بر حسن ظن بر جماعتی از علما است، بدین معنا که ناقل وقتی مسأله‌ای را میان جمعی از علما که به آنها حسن ظن دارد اتفافی ببیند، آن را تعمیم داده و به کل علما نسبت داده است و جناب محقق در اوایل کتاب «معتبر» این توجیه را نموده است.

*** مراد از عبارت (و من المقلد من ...) چیست؟**

بیان توجیه مذکور است به نقل از مرحوم محقق مبنی بر اینکه: برخی از افراد همچون ابن زهره هستند که وقتی دلیل مسأله‌ای را از ایشان طلب می‌کنی، در پاسخ می‌گویند: دلیل آن اجماع است چرا که در کتب علمای سه‌گانه یعنی: مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی (قدس سرهم) در آن مسئله اتفاق داشته‌اند. و این نحو از استدلال، خود دلالت بر جهل و نادانی مستدل می‌کند اگر نگوییم که خبر از تجاهل وی می‌دهد.

*** مراد از عبارت (فان فی توصیف المدعی ... الخ) چیست؟**

این است که: اگر جناب محقق، مدعی، و ناقل اجماع را به تقلید توصیف کرد، درحالی که ما می‌دانیم که هرکسی ادعای اجماع کند، ادعایش از روی علم و آگاهی است بیانگر این مطلب است که ایشان در این توصیفشان اشاره دارند به این مطلب که مدعی اجماع به حسن ظن تمسک بسته است و این حسن ظن را ملاک و معیار اتفاقی بودن مسئله از نظر تمام علما قرار داده است. نکته: همین حسن ظن منشأ جزم و قطع او (مدعی اجماع) گشته و حال آنکه چنین جزمی در محل خودش نمی‌باشد یعنی: چنین جزمی نباید از چنین منشئی حاصل شود.

*** برداشت شما از مطالب مرحوم محقق در اینجا چیست؟**

این است که: مدعی اجماع چشم‌پسته و بدون علم ادعای اجماع ننموده و لکن منشا این علم صحیح و قابل اعتماد نیست.

*** حاصل مطلب در عبارت (کیف کان) چیست؟**

طرح سؤالی است در مقابل فرموده شیخ مبنی بر اینکه: بزرگانی همچون: علامه، محقق و شهید اول و ثانی در کتابهای خود در موارد عدیده‌ای ادعای اجماع کرده و ظاهر تعبیرشان هم، اتفاق الكل فی عصر و یا فی الاعصار و القرون است. فی المثل می‌گویند: اجماعی عند الاصحاب او عند الإمامیه و ... که الف و لام در اینجا مفید عموم است، یعنی: هیچ‌یک از فقهای شیعه در هیچ عصری با آن مخالفت ننموده‌اند، حال شما چگونه می‌گویید: اتفاق الكل واقع نشده و مستحیل التحقق است؟

*** حاصل فرموده شیخ در این بحث چه بوده است؟**

این بوده است: (ما هو مستلزم عادتاً لقول الامام مستحیل التحقق (هنا) و ما هو ممکن التحقق لیس مستلزم لقول المعصوم).

ص: ۱۰۲

*** پاسخ شیخ به سؤال مذکور چیست؟**

مطلب خود را غیر قابل خدشه می‌داند و لذا می‌فرماید: باید در این ظواهر (ادعاهای اجماع) تصرف نموده و حمل برخلاف ظاهر کنیم و لذا سه توجیه را ذکر می‌کند که اولین توجیه آن گذشت.

*** حاصل توجیه اول توسط شیخ چه بود؟**

این بود که، مراد این حضرات از اجماع، اجماع مصطلح یعنی: اتفاق الكل فی عصر و به طریق اولی فی الأعصار نیست. بلکه مراد آنها اتفاق المعروفین است، لکن مسامحه از باب اینکه غالباً نظر غیر معروفین با معروفین یکی است، ادعای اجماع نموده‌اند و چنانچه مراد این باشد چنین اجماعی نه اجماع مصطلح است و نه حجیت دارد.

*** حاصل توجیه دوم توسط شیخ چه بود؟**

این بود که مراد این حضرات از اجماع، همان اجماع مصطلح یعنی: اتفاق الكل باشد و لکن این اتفاق الكل را از طریق اتفاق معروفین حدس زده و سپس قول غیر معروفین را حدس زده است. یعنی: فتاوی معروفین یک عصر و یا اعصار مختلف را تتبع نموده، اتفاق آنها را در مورد مسأله‌ای دریافته و سپس گفته: لا بد نظر غیر معروفین نیز همین است در نتیجه مسئله اتفاقی است. حال: اگر مرادشان این باشد، این اجماع نیز حجیت ندارد زیرا این گونه نیست که: برای هر کسی از اتفاق المعروفین حدس قطعی به اتفاق دیگران و سپس حدس به قول امام حاصل شود پس نه تلازم عادی‌ای در کار است و نه چنین اتفاقی ارزش دارد.

ص: ۱۰۳

متن: الثالث: أن يستفيد اتفاق الكلّ على الفتوى من اتفاقهم على العمل بالأصل عند عدم الدليل، أو بعموم دليل عند عدم وجدان المخصّص أو بخبر معتبر عند عدم وجدان المعارض، أو اتفاقهم على مسألة اصوليّة نقليّة أو عقليّة يستلزم القول بها الحكم في المسألة المفروضة. و غير ذلك من الامور المتفق عليها التي يلزم باعتقاد المدّعى من القول بها- مع فرض عدم المعارض- القول بالحكم المعين في المسألة.

و من المعلوم أنّ نسبة هذا الحكم إلى العلماء في مثل ذلك لا تنشأ إلّا من مقدّمين أثبتها المدّعى باجتهاده: إحداهما كون ذلك الأمر المتفق عليه مقتضياً و دليلاً للحكم لو لا المانع، و الثانية انتفاء المانع و المعارض و من المعلوم أنّ الاستناد إلى الخبر المستند إلى ذلك غير جائز عند أحد من العاملين بخبر الواحد.

ثمّ إنّ الظاهر أنّ الإجماعات المتعارضة من شخص واحد أو من معاصرين أو متقاربي العصر، و رجوع المدّعى عن الفتوى التي ادّعى الإجماع فيها، و دعوى الإجماع في مسائل غير معنونه في كلام من تقدّم على المدّعى. في مسائل قد اشتهر خلافها بعد المدّعى بل في زمانه، بل في ما قبله، كلّ ذلك مبنّى على الاستناد في نسبة القول إلى العلماء على هذا الوجه.

ص: ۱۰۴

ترجمه:

توجیه سوم

اینکه بگوییم:

ناقل اجماع، اتفاق همه علما بر فتوی را از اتفاق آنها بر عمل کردن به قاعده و اصل هنگام نبودن دلیل و یا عمل کردن به عموم دلیل هنگام نیافتن مخصص و یا عمل کردن به خبر معتبر هنگام نیافتن معارض و یا از اتفاقشان بر مسئله اصولی (چه آنکه مسئله نقلی بوده و یا عقلی باشد) به نحوی که قائل شدن به آن، مستلزم با قائل شدن به مسئله مورد فرض و سخن باشد، استفاده نموده است و یا غیر این امور از مطالب مورد اتفاقی که به نظر مدعی قائل شدن به آنها، در صورت نبود معارض، ملازم با حکم معین در مسئله است که از هم غیر قابل انفکاک اند.

و روشن است که نسبت این حکم به علما (و اتفاقشان در آن) در مثل چنین اجماعی حاصل نمی‌شود مگر با دو مقدمه که مدعی اجماع با اجتهادش آن دو را به طریق ذیل اثبات می‌کند:

- ۱- امر متفق علیه (یعنی: حکمی که از نظر علما اجماعی است) در صورت نبودن مانع، مقتضی و دلیل برای حکم است.
- ۲- مانع و معارض مفقود و منتفی است.

پس: نفس امر متفق علیه، دلیل و مقتضی برای ثبوت حکم است.

روشن است که استناد به خبری که مبتنی بر این دو مقدمه باشد از نظر کسانی که خبر واحد را حجت دانسته و به آن عمل می‌کنند، جایز نیست و عمل به آن را مشروع نمی‌دانند.

سپس بدان:

که اجماعات متعارضه ادعاشده (در مسئله واحدی) از فقیه واحد و یا دو فقیه معاصر و یا قریب العصر که هر یک در یک مسئله اجماعی معارض با اجماع دیگر ادعا نموده‌اند و نیز رجوع فقیه از فتوایی که در آن ادعای اجماع نموده است و نیز ادعای اجماع در مسائلی که در کلام فقها قبل از مدعی اجماع اصلاً عنوان نشده است و نیز ادعای اجماع در مسائلی که شهرت در زمان بعد از مدعی بلکه در زمان او بلکه در زمان قبل از او برخلاف آن است، همه این اجماعات ادعاشده بر همین وجه است و توجیه مذکور (سوم) در آنها جاری است.

ص: ۱۰۵

تشریح المسائل

* مراد از اصل در عبارت (علی العمل بالاصل عند عدم الدلیل) چیست؟

همان قاعده و اصل عملی است.

* مراد از مسئله اصولیه نقلیه یا عقلیه در عبارت (اتفاقهم علی ...) چیست؟

مراد از مسأله اصولیه نقلیه، قواعدی همچون: «کُلّ شیء مطلق یا کُلّ شیء طاهر حتی تعرفه أنّه حرام». و مراد از مسأله اصولیه عقلیه، قواعدی همچون: «عقاب بلا بیان قبیح است» می‌باشد.

* در تبیین عبارت (ان یستفید اتفاق الكل ... الخ) مثال بزنید؟

فی المثل: تمسک به عموم دلیل بعد از فحوص از مخصص و نیافتن آن، به اجماع علما جایز است. حال: مدعی اجماع، مسئله مورد بحث و کلام خودش را از مصادیق این قاعده می‌داند، و از آنجا که پس از فحوص مخصصی نیافته می‌گوید: اجماع علما آن است که حکم به طور عام ثابت است و حال آنکه چه بسا هیچ‌گونه تفحصی از آرای علما نکرده است و حتی ممکن است افرادی نیز در آن حکم با وی مخالف باشند، با این وجود ادعای اجماع و اتفاق می‌کند. چنین اجماعی مبنی بر این مطلب است که چون قاعده اصلی (تمسک به عام) از نظر اکثریت علما مورد توافق و تسالم است و مسئله مورد نظر هم از مصادیق این قاعده است لازمه‌اش اجماعی بودن مسئله مفروض است. به عبارت دیگر: این‌ها دیده‌اند که در یک مسئله اصولیه علما متفق‌الرأی‌اند و این کبرای کلی بر فلان مورد منطبق است در نتیجه در همان مورد و فرع، ادعای اجماع کرده‌اند و حال آنکه شاید در آن فرع اصلا فتوایی نباشد، که در فرازهای بعدی به ذکر امثله می‌پردازیم.

* مراد از عبارت (ثم ان الظاهر ... الخ) چیست؟

این است که:

۱- گاهی یک فقیه، در مسئله واحدی دو اجماع متعارض را ادعا می‌کند فی المثل: در اول کتابش فرموده: «هذا مباح بالاجماع»، در جای دیگری از همان کتاب نوشته: «هذا حرام بالاجماع».

۲- و گاهی دو فقیه معاصر در مسئله واحدی ادعای اجماع می‌کنند و ادعای یکی معارض با ادعای دیگری است.

فی المثل: شیخ طوسی در باب حجیت خبر واحد می‌گوید: «هو حجة بالاجماع» و سید مرتضی که هم‌عصر اوست، می‌گوید: «خبر الواحد لیس بحجة بالاجماع».

۳- و گاهی دو فقیه قریب العصر مثل: محقق اول و علامه، هر یک (در مسئله واحد) برخلاف

ص: ۱۰۶

دیگری ادعای اجماع می‌کند. فی المثل: یکی بر وجوب و دیگری بر اباحه حکم می‌کند بالاجماع.

۴- و گاهی یک فقیه در مسئله واحدی فتوی داده و ادعای اجماع می‌کند لکن از آن رجوع کرده و آن اجماع را پس از مدتی زیر پا می‌گذارد.

۵- و گاهی یک فقیه در مسائل مستحدثه (مسائلی که قبلا در سخن فقهای سابق عنوان نگردیده) فتوا می‌دهد و بر این حکم ادعای اجماع می‌کند.

۶- و گاهی یک فقیه در مورد مسائلی اجماع می‌کند که قبل از او یا در زمان او و یا بعد از او شهرتی برخلاف ادعای مدعی اجماع داشته و یا دارد.

* مراد از عبارت (كَلِّ ذَلِكْ مَبْنِيَّ عَلِيٍّ اسْتِنَابًا ...) چیست؟

بیان شیخ است مبنی بر اینکه: تمام این‌ها اجماعات قاعده‌ای است و براساس اجتهادات و استنباطات خود مدعی اجماع است.

یعنی: مجتهد (ناقل اجماع) یک قاعده اصولی مسلم را پیدا نموده و آن را به عنوان یک کبرای کلی قرار داده است.

سپس به نظرش رسیده که این قاعده و کبرای کلی بر فلان فرع فقهی منطبق است، در نتیجه در همان فرع، ادعای اجماع نموده و حال آنکه ممکن است احدی در خصوص آن فرع فتوا نداده باشد.

سپس می‌فرماید: بجاست که ما نمونه‌هایی از این قبیل اجماعات را از لسان فقهای شیعه ذکر کنیم تا بدانند که کلام ما صرف ادعا نیست.

ص: ۱۰۷

متن: و لا بأس بذكر بعض الموارد:

صَرَّحَ الْمَدْعَى بِنَفْسِهِ أَوْ غَيْرِهِ فِي مَقَامٍ تَوْجِيهِ كَلَامُهُ فِيهَا بِذَلِكَ.

فمن ذلك ما وجه المحقق به دعوى المرتضى و المفيد «أن من مذهبنا جواز إزالة النجاسة بغير الماء من المائعات» قال:

و أما قول السائل: كيف أضاف المفيد و السيد ذلك إلى مذهبنا و لا نصّ فيه؟

فالجواب: أما علم الهدى فإنه ذكر في الخلاف أنه إنما أضاف ذلك إلى مذهبنا لأن من أصلنا العمل بالأصل ما لم يثبت الناقل و ليس

في الشرع ما يمنع الإزالة بغير الماء من المائعات.

ثم قال: و أما المفيد فإنه ادعى في مسائل الخلاف أن ذلك مروى عن الأئمة. (۱) انتهى.

فظهر من ذلك أن نسبة السيد الحكم المذكور إلى مذهبنا من جهة الأصل. و من ذلك: ما عن الشيخ في الخلاف، حيث إنه ذكر في

«ما إذا بان فسق الشاهدين بما يوجب القتل بعد القتل» ب: أنه يسقط القود و تكون الديه من بيت المال. قال: دليلنا إجماع الفرقة فإنهم

رووا أن ما أخطأت القضاء ففي بيت مال المسلمين. (۲) انتهى.

فعلل انعقاد الاجماع بوجود الرواية عند الاصحاب.

و قال بعد ذلك:

فيما اذا تعددت الشهود فيمن اعتقه المريض و عين كل غير ما عينه الآخر و لم يف الثلث بالجميع أنه يخرج بالقرعة.

قال: دليلنا اجماع الفرقة و اخبارهم فإنهم اجمعوا على ان كل امر مجهول فيه القرعة، انتهى.

ترجمه: ذکر برخی از موارد که مدعی اجماع، خود یا دیگری در مقام توجیه اجماع به این امر تصریح نموده‌اند بلا اشکال است.

۱- از جمله این موارد، موردی است که مرحوم محقق در آن ادعای سید مرتضی و شیخ مفید که فرموده‌اند: ازاله نجاست با غیر آب

از مایعات دیگر در مذهب ما جایز است را توجیه می‌کند.

مرحوم محقق فرموده: اگر سائل بپرسد که جناب مفید و سید مرتضی چگونه این حکم را به مذهب

۱- المسائل المصریة المطبوعه فی آخر النهایة و نکتها: ج ۳ ص ۲۲

۲- الخلاف: ج ۲ ص ۶۲

ص: ۱۰۸

ما نسبت داده‌اند و حال آنکه روایتی در آن وارد نشده؟

پاسخ این است که: علم الهدی سید مرتضی در کتاب «خلاف» فرموده است که او این حکم را به مذهب ما نسبت داده، چرا که از اصول ثابت و مسلم ما عمل به اصل است تا زمانی که ناقل و دلیل برخلاف اصل نیامده باشد و در مذهب ما دلیلی که مانع از ازاله نجاست با غیر آب باشد وارد نشده و جواز آن با اصل موافق است.

لذا سید با تکیه به اصل مذکور که اجماعی شیعه است حکم مذکور را نیز اجماعی دانسته است.

سپس جناب محقق فرموده: جناب مفید در مسائل خلاف مدعی شده که این حکم از جانب ائمه (ع) در روایات وارد شده است.

جناب شیخ می‌فرماید: از این عبارت روشن می‌شود که نسبت دادن سید حکم مذکور را به مذهب ما به جهت اجماعی بودن آن اصل و قاعده است (که حکم مسئله مبتنی بر آن است) نه اینکه نفس حکم را اجماعی و اتفاقی بدانند.

۲- و از جمله این موارد، موردی است که از جانب شیخ در کتاب «خلاف» آمده است، آنجا که فرموده است: اگر فسق شاهدین در شهادتی که سبب قتل مشهود علیه می‌شود و پس از قتل او آشکار شود، قصاص از شاهدین ساقط می‌شود و پرداخت دیه مقتول از بیت المال است.

سپس فرموده: دلیل ما (بر این حکم) اجماع شیعه است، زیرا ایشان روایت کرده‌اند: آنچه را که قضات خطا و اشتباه کنند جریمه‌اش از بیت المال مسلمین داده می‌شود. پس معلوم کرده‌اند اجماع را به وجود روایت نزد اصحاب.

سپس: بعد از آن در جایی که شهادت شهود پیرامون عبدی که مریض در مرض وفاتش او را آزاد نموده متعدد گردید و هریک از شهود عبدی را معین نموده غیر از عبد معین شده توسط دیگری و ثلث میت نیز وافی به آزاد کردن جمیع عبید وافی نمی‌باشد، فرموده است: عبد آزادشده را باید به وسیله قرعه اخراج نمود.

پس از آن فرموده: دلیل ما اجماع طائفه امامیه و اخبار روایت شده توسط ایشان است، زیرا که ایشان اجماع نموده‌اند بر اینکه هر امر مجهولی را می‌توان به وسیله قرعه معلوم نمود.

ص: ۱۰۹

تشریح المسائل

* حاصل فرموده سید مرتضی به عنوان نقل یک نمونه چیست؟

این است که: سید می‌فرماید (انّ من مذهبننا ازاله النجاسه بغير الماء من المائعات).

اگر از او پرسیده شود بر چه مبنایی این حکم را به مذهب شیعه نسبت داده و ادعای اجماع می‌کنید، و حال آنکه نصّی در این خصوص وارد نشده است؟

جناب محقق اول به دفاع از سید برخاسته می‌گوید: ما یک اصل و قاعده مسلم داریم و آن (جواز عمل به اصالة الاباحه) است. یعنی: ما عمل کننده به اصالة الاباحه هستیم تا زمانی که دلیل شرعی برخلاف این اصل عقلی پیدا شود، لکن بعد الفحص در شریعت مانعی از ازاله به غیر ماء از سایر مایعات نیافتیم. لذا: سید روی این اصل است که فتوا به جواز داده و ادعای اجماع نموده است.

* مراد از عبارت (فظهر من ذلك ان النسبة ... الخ) چیست؟

بیان شیخ است که می‌فرماید:

از این عبارت روشن می‌شود که اگر سید این حکم را به مذهب شیعه نسبت داده به خاطر اجماعی بودن (آن اصل و قاعده) است که (حکم مسئله) مبتنی بر آن است، نه اینکه ایشان نفس حکم را اجماعی و اتفاقی بدانند. (نکته: اصل یاد شده باطل است، چرا که استصحاب بقاء نجاست داریم.

* مراد از عبارت (و من ذلك: ما عن الشيخ في الخلاف ...) چیست؟

ذکر نمونه سوم است از شیخ طوسی که فرموده است:

اگر دو شاهد بر امری شهادت دهند که موجب قتل است و قاضی دادگاه برطبق این شهادت متهم را اعدام نمود، بعد از آن معلوم شد که آن شهود فاسد بوده‌اند و شهادت مقبول نبوده، قاضی خطا کرده و قصاص از آن دو شاهد و قاضی ساقط می‌باشد و باید دیه مقتول را از بیت المال پرداخت نمایند.

* دلیل شیخ طوسی بر نظر فوق چیست؟

می‌فرماید: دلیلنا اجماع الفرقة.

* دلیل شیخ طوسی بر اجماع الفرقة چیست؟

اجماع را معلّل و مدللّ کرده به اینکه: روایت فرموده: (ما اخطأه القاضی ففی بیت مال المسلمین).

*** نکته قابل توجه در اینجا چیست؟**

ملاحظه این مطلب است که شیخ طوسی این مطلب را خودش از روایت استنباط کرده است، لکن ادعای اجماع نموده، چرا که روایت بلا معارض است.

ص: ۱۱۰

متن: و من الثانی: ما عن المفید فی فصوله حیث إنه سئل عن الدلیل علی أن المطلقة ثلاثا فی مجلس واحد یقع منها واحدة، فقال: الدلالة علی ذلك من کتاب الله عزّ و جلّ و سنه نبیه (ص) و إجماع المسلمین. ثمّ استدلّ من کتاب بظاهر قوله تعالی: الطلاقُ مرّتان (۱) ثمّ بیّن وجه الدلالة. و من السنّة قوله صلّی الله علیه و آله: «کلّ ما لم یکن علی أمرنا هذا فهو ردّ» و قال: «ما وافق الکتاب فخذوه، و ما لم یوافق فاطرحوه» و قد بیّنا انّ المرّة لا تكون مرّتين ابدًا و انّ الواحدة لا تكون ثلاثا. فوجب السنّة ابطال طلاق الثلث. و اما اجماع الامّة فهم مطبقون علی (انّ ما خالف الکتاب و السنّة فحصل الاجماع علی ابطاله). و حکى عن الحلّی فی السرائر الاستدلال بمثل هذا.

ترجمه: موردی دیگر از مواردی که تصریح به محمل و توجیه سوم دارد مورد دوم از مواردی که تصریح به توجیه سوم شده است، مطلبی است از جناب مفید در کتاب فصولش، آنجا که از ایشان سؤال شده است، به چه دلیل اگر زنی را در یک مجلس سه طلاقه کنند، تنها یک طلاق واقع می‌شود؟

که در جواب می‌فرماید: دلیل بر این حکم، قرآن شریف و سنت نبی و اجماع مسلمین است. سپس از قرآن به ظاهر آیه شریفه: الطلاقُ مرّتان استدلال و سپس وجه دلالت را بیان نموده و از سنت به فرموده پیامبر استدلال نموده که فرموده‌اند:

هر آنچه بر امر ما نباشد پس آن امر مردود است و سپس فرمودند: آنچه موافق کتاب است اخذ و آنچه موافق نیست طرح نماید. و روشن نمودیم که یک بار طلاق دو مرتبه نمی‌باشد و یک طلاق سه طلاق نمی‌باشد، پس سنت ابطال هر سه طلاق را که در یک مجلس واقع شود واجب کرده است.

و اما اجماع امت: امت متفق‌اند بر اینکه هر چه مخالف قرآن و سنت باشد باطل است و قبلا گفته شد که طلاق مزبور (سه طلاق در یک مجلس) خلاف با کتاب و سنت است، پس اجماع بر بطلان می‌باشد.

ص: ۱۱۱

تشریح المسائل

* مراد از محمل و توجیه سوم در عنوان ترجمه چیست؟

موردی است که مدعی اجماع، اتفاق را از اجماع علما بر مسأله اصولیه عقلی و یا نقلی استفاده می‌نمود.

* کدامین مورد به محمل و توجیه فوق تصریح داشت؟

کلام مفید در فصول مبنی بر اینکه: قرآن و سنت نبی و اجماع مسلمین، سه طلاق در مجلس واحد را باطل می‌داند.

* مراد از عبارت (انَّ الْمُطَلَّقةَ ثَلَاثًا فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ) چیست؟

این است که: مرد به زنش بگوید: «انت طالق ثلاثا». یعنی: تو را سه طلاقه نمودم.

به عبارت دیگر:

در اینکه اگر مرد تنها به همین لفظ (انت طالق ثلاثا) بسنده کند بدون اینکه میان هر دو طلاق رجوعی فاصله شود، آیا یک طلاق واقع می‌شود و یا همان سه طلاق میان مسلمین اختلاف نظر وجود دارد. اهل سنت معتقدند که به لفظ مزبور و یا شبه آن سه طلاق در یک مجلس واقع می‌شود و دیگر مرد بدون وجود محلل حق رجوع ندارد. برخی از علمای شیعه معتقدند که اصلاً هیچ یک از طلاقات واقع نمی‌شود. و برخی دیگر (از جمله شیخ مفید) فرموده‌اند: یکی از آن طلاق واقع می‌گردد.

* مشار الیه ذلک در عبارت (فَقَالَ الدَّلَالَةُ عَلَى ذَلِكٍ) چیست؟

عدم وقوع سه طلاق در یک مجلس است.

یعنی: کتاب و سنت و اجماع دلالت بر این دارد که سه طلاق در یک مجلس واقع نمی‌شود نه این که این ادله دلالت بر وقوع یک طلاق می‌کنند.

* حاصل مطلب در کلام مفید چیست؟

این است که: جناب مفید، بر واقع نشدن سه طلاق در یک مجلس به ادله سه گانه تمسک جسته است نه بر وقوع یک طلاق. زیرا وقوع یک طلاق دلیلش امر دیگری است.

* دلیل وقوع یک طلاق در یک مجلس چیست؟

این است که: طلاق دهنده قطعا در ضمن سه طلاق قصد یک طلاق را داشته است و لذا یک طلاقش مسلم واقع می‌شود. مضاف بر اینکه بر اخبار وارده دلالت بر وقوع یک طلاق دارد.

*** مراد از عبارت (تَمَّ بَيْنَ وَجْهِ الدَّلَالَةِ) چیست؟**

بیان وجه دلالت آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ است.

ص: ۱۱۲

*** وجه دلالت در آیه شریفه چیست؟**

این است که:

ظاهر آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه طلاق باید مرّه بعد مرّه باشد. و لذا دلالت می‌کند بر اینکه دو یا سه طلاق به لفظ واحدی که مرّه بعد مرّه نیست واقع نمی‌شود.

*** مراد از عبارت (كَلَّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ امْرَأًا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ) چیست؟**

این است که: هرچه مخالف با قرآن و سنت رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد، مردود است.

*** مراد از عبارت (وَقَدْ بَيَّنَّا أَنَّ الْمَرْءَ لَا تَكُونُ ... الخ) چیست؟**

تبیین عدم توافق حکم به وقوع سه و یا دو طلاق به لفظ واحد است با آیه شریفه قرآن. چرا که قرآن شریف دلالت دارد بر اینکه در وقوع سه طلاق، سه بار باید لفظ طلاق واقع شود، و حال آنکه اگر شخص مطلق به لفظ واحد اکتفا کند، نه مرتین بر آن صادق است و نه ثلاث مرّات.

*** مگر آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ دلالت بر لزوم دو طلاق ندارد، پس چرا بر اعتبار و لزوم طلاق سوم در قرآن تأکید می‌شود؟**

چرا، بر لزوم دو طلاق دلالت دارد لکن آیه شریفه أَوْ تَشْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ و يَا فَاِنَّ طَلَّقَهَا... * الآية، بر اعتبار و لزوم طلاق سوم نیز دلالت می‌کند.

*** مراد از عبارت (فَأَوْجِبُ السَّنَةَ أَبْطَالَ طَلَاقِ الثَّلَاثِ) چیست؟**

این است که:

سنت نیز بر عدم وقوع سه طلاق به لفظ واحد دلالت دارد.

*** حاصل مطلب و جمع این نمونه از شیخ مفید چیست؟**

این است که:

از شیخ مفید پرسیدند چرا شما سه طلاق در یک مجلس را باطل می‌دانید و معتقدید که یک طلاق بیشتر واقع نمی‌شود؟ فرمود: دلیل ما عبارت است از کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع مسلمین.

سپس توضیح فرموده است که: مرادم از کتاب خدا آیه شریفه الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ است. سپس فرمود: وجه دلالت این است که: آنچه از «مَرَّتَانِ» به ذهن تبادر می‌کند این است که: مرد یک بار طلاق دهد، پس از آن مرد رجوع کند و برای بار دوم دوباره طلاق دهد. یعنی: اگر مرد در یک مجلس بگوید: «انت طالق ثلاثا»، طلاق دوم و سوم معقول نیست. و مرادم از سنت پیامبر این سخن ایشان است که فرمود: «كَلَّ مَا لَمْ يَكُنْ عَلَيَّ امْرُنَا هَذَا فَهُوَ رَدٌّ» و

ص: ۱۱۳

نیز این سخن پیامبر است که فرمود: «ما وافق الكتاب فخذوه و ما خالف فاطروه».

حال: سه طلاق در یک مجلس، یک طلاق است و نه سه طلاق که این امر خلاف کتاب الله است.

سپس فرمود:

مرادم از اجماع امت عبارت است از اینکه: امت اسلامی اجماع دارند بر اینکه، هر چیزی مخالف کتاب و سنت باشد، باطل است و

این یک کبرای کلی است به عنوان یک اصل ثابت.

در نتیجه این قیاس شکل می‌گیرد که:

هر چیزی که مخالف کتاب و سنت باشد باطل است بالاجماع.

سه طلاق در یک مجلس، مخالف کتاب و سنت است.

پس، سه طلاق در یک مجلس باطل است بالاجماع.

نکته: ادعای اجماع در اینجا نیز مبتنی بر یک قاعده اصولیه عقلیه است.

ص: ۱۱۴

متن: و من ذلك: الاجماع الذي ادعاه الحلّي على المضايقة في قضاء الفوائت في رسالته المسماة ب«خلاصة الاستدلال»، حيث قال: اطبقت عليه الامامية خلفا عن سلف و عصرا بعد عصر و اجمعت على العمل به، و لا يعتد بخلاف نفر يسير من الخراسانيين، فانّ ابني بابويه، و الاشعريين، كسعد بن عبد الله صاحب كتاب الرحمة، و سعد بن سعد، و محمد بن علي بن محبوب صاحب كتاب نوادر الحكمه، و القميين أجمع، كعلي بن إبراهيم بن هاشم، و محمد بن الحسن بن الوليد، عاملون بأخبار المضايقة، لأنهم ذكروا أنه لا يحل ردّ الخبر الموثوق برواته، و حفظتهم الصدوق ذكر ذلك في كتاب من لا يحضره الفقيه، و خزيت هذه الصنعة و رئيس الأعاجم الشيخ أبو جعفر الطوسي مودع أخبار المضايقة في كتبه مفت بها. و المخالف إذا علم باسمه و نسبه لم يضّر خلافه». ترجمه:

موردی دیگر از موارد محمل سوم

اجماعی است که مرحوم حلّی (ابن ادریس) بر مضایقه در قضای نمازهای فوت شده در رساله‌اش به نام «خلاصة الاستدلال» ادعا نموده، آنجا که فرموده است: علمای امامیه گروهی پس از گروه دیگر و عصری بعد از عصر دیگر بر عمل به مضایقه اتفاق و اجماع نموده‌اند و به مخالفت تعداد معدودی از اهل خراسان اعتنا نمی‌شود، چه آنکه ابن بابویه و پدرش و اشعریون از جمله سعد ابن عبد الله صاحب کتاب «الرحمة» و سعد بن سعد و محمد بن علی بن محبوب صاحب کتاب «نوادير الحكمه» و اکثریت علمای قم مانند علی بن ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ولید عمل‌کنندگان به اخبار مضایقه‌اند. زیرا ایشان فرموده‌اند: ردّ خبری که ناقلاش موثق‌اند جایز نیست و شخص کثیر الحفظ علمای قم (جناب صدوق) هم اخبار مضایقه را در کتاب «من لا يحضره الفقيه» آورده است و استاد حاذق و ماهر فن حدیث و رئیس علمای عجم شیخ ابو جعفر طوسی این اخبار را در کتب خودش به رسم و دیعه نقل کرده و به آنها فتوا داده است. و لذا: به خاطر اجماع ارباب دانش در مسأله مذکور، مخالفت مخالفین با تحقق این اجماع چون نام و نسبشان معلوم است، مضر به تحقق آن نمی‌باشد.

تشریح المسائل

* مشار الیه ذلک در عبارت (و من ذلک:) چیست؟

موردی است که ادعای اجماع مبتنی بر اتفاق بر مسئله اصولیه نقلی و یا عقلی باشد. و لذا: ادعای ابن ادریس مبنی بر اینکه علمای شیعه بر عمل به اخبار مضایقه اتفاق و اجماع داشته و به آن عمل می‌کنند به عنوان مورد دیگری از موارد توجیه سوم ذکر شده است.

* چه مطلبی از عبارت (علی المضایقه فی قضاء الفوائت) به دست می‌آید؟

این مطلب که اختلاف است در اینکه اگر نمازهای کسی فوت شده باشد وقت قضاء این فوائت موسع است یا مضیق.

* مراد از موسع چیست؟

این است که: کسی که نماز ادائش فوت شده است، ملزم نیست که در انجام قضاء نمازهای فوت شده تسریع نماید بلکه تا زمانی که یقین به تنگی وقت پیدا نکرده می‌تواند آن را به تعویق اندازد.

* مراد از مضیق چیست؟

این است که: شخص مذکور که نمازهایی از او فوت شده است، حق ندارد وقت خودش را در غیر ضروریات، همچون خواب و خوراک به مقدار نیاز و دیگر تکالیف واجبش، صرف و آن را اتلاف کند، بلکه موظف است که پس از رفع ضروریات به خواندن قضاء نمازهای فوت شده پردازد تا آنها را به انجام برساند.

* مراد از عبارت (ابنی بابویه) چه کسانی است؟

محمد بن بابویه که پدر و علی بن الحسین بابویه که پسر اوست و هر دو ملقب به ابن بابویه هستند.

* مراد از اصطلاح (حفظه) در عبارت چیست؟

شخص کثیر الحفظ است.

*** معنای کلمه (خزیت) چیست؟ ***

حاذق و ماهر است.

*** حاصل مطلب در ذکر این نمونه چیست؟ ***

این است که: ابن ادريس در خلاصه الاستدلال خود فرموده است که: امامیة در تمام اعصار اجماع دارند بر اینکه (قضاء فوائت واجب فوری است) و لذا مخالفت برخی از فقهاء خراسان که طرفدار عدم مضایقه‌اند ضروری به حال اجماع ندارد، چرا که آنان معلوم النسب هستند.

*** دلیل ابن ادریس بر این اجماع چیست؟**

این است که: همه آن اخباری که مضایقه را نقل می‌کنند، ثقه هستند و همه به خبر ثقه عمل می‌کنند، پس معلوم می‌شود که همه به اخبار مضایقه فتوی داده‌اند.

سپس می‌فرماید:

شیخ صدوق رحمه الله نیز این احادیث را آورده است، پس معلوم می‌شود که بدانها عمل می‌کرده است شیخ طوسی رحمه الله نیز اخبار مضایقه را آورده و طبق آن فتوی داده است.

پس: فوریت قضاء فوائت، اجماعی است.

ص: ۱۱۷

متن: و لا يخفى أن إخباره باجماع العلماء على الفتوى بالمضايقة مبنی على الحدس و الاجتهاد من وجوه: أحدها: دلالة ذكر الخبر على عمل الذاكر به. و هذا و إن كان غالباً إلّا أنه لا يوجب القطع، لمشاهدة التخلف كثيراً. الثاني: تمامية دلالة تلك الأخبار عند أولئك على الوجوب، إذ لعلهم فهموا بالقرائن الخارجية تأكد الاستحباب. الثالث: كون رواة تلك الروايات موثوقاً بهم عند أولئك، لأن وثوق الحلّي بالرواة لا يدلّ على وثوق أولئك، مع أن الحلّي لا يرى جواز العمل بأخبار الآحاد و إن كانوا ثقات، و المفتي إذا استند فتواه إلى خبر واحد لا يوجب اجتماع أمثاله القطع بالواقع، خصوصاً لمن يخطئ العمل بأخبار الآحاد.

و بالجمله فكيف يمكن أن يقال: إن مثل هذا الاجماع إخبار عن قول الامام، فيدخل في الخبر الواحد، مع أنه في الحقيقة اعتماد على اجتهادات الحلّي مع وضوح فساد بعضها، فإن كثيراً ممن ذكر أخبار المضايقة قد ذكر أخبار الموسعة أيضاً، و أن المفتي إذا علم استناده إلى مدرّك لا يصلح للركون إليه من جهة الدلالة او المعارضة لا يؤثر فتواه في الكشف عن قول الامام.

ص: ۱۱۸

ترجمه: مخفی نباشد که حکایت ابن ادریس از اجماع علمای شیعه بر فتوی دادن به مضایقه مبتنی بر حدس و اجتهادش بوده و از وجوه مختلف قابل اثبات است.

و جوه سه گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس

وجه اول:

دلالت ذکر خبر است بر عمل ذاکر بدان خبر.

اگرچه این معنا (که ذاکر به خبری که ذکر می کند) غالباً عمل می کند، و لکن این مقدار موجب حصول قطع و یقین نمی شود، به دلیل مشاهده تخلف بسیار ذاکرین خبر از عمل به آن.

وجه دوم:

تمام و حتمی بودن دلالت اخبار یاد شده از نظر ابن ادریس بر وجوب مضایقه است، زیرا ممکن است ایشان به واسطه قرائن خارجی از این اخبار تأکد استحباب را فهمیده باشند.

وجه سوم:

موثوق به و مورد اطمینان بودن روایت و ناقلین روایات مذکوره از نظر ذاکرین است، زیرا صرف اطمینان ابن ادریس به روایت و ناقلین اخبار مزبور دلالت بر وثوق آنها نزد ذاکرین ندارد.

مضاف بر اینکه: ابن ادریس قائل به جواز عمل به اخبار آحاد (خبر واحد) نیست و لو اینکه روایتش ثقه باشند و مفتی (ذاکرینی که فتوا به وجوب مضایقه می دهند) اگر فتوایش را به اخبار آحاد مستند کند، اجتماع امثال این فتاوی و تشکیل اجماع موجب قطع به واقع نمی شود، به ویژه از نظر کسی که (ابن ادریس) مدرک این اجماع یعنی: عمل به اخبار واحد را تخطئه می کند. خلاصه کلام اینکه:

چگونه ممکن است گفته شود: مثل چنین اجماعی (که بر پایه خبر واحد استوار است) از نظر (ابن ادریس) اخبار از قول امام (ع) بوده و در مصادیق خبر واحد داخل می شود؟

با اینکه در حقیقت (تحقق آن در واقع) مبتنی بر اجتهاد است و مقدمات حدسیه ابن ادریس است و حال آنکه فساد برخی از این مقدمات واضح و روشن است. چه آنکه بسیاری از کسانی که اخبار مضایقه را نقل کرده اند، اخبار مواسعه را نیز آورده اند و لذا مقدمه اول ایشان رد می شود. از این گذشته:

وقتی معلوم شود که فتوای مفتی استنادش به مدرکی است که صلاحیت اعتماد به آن را، از جهت ضعف دلالتش و یا تعارض با دلیل دیگر را ندارد، مؤثر در کشف از قول امام نمی افتد.

تشریح المسائل

*** حاصل وجه اول در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس چیست؟**

این است که: وقتی فردی خبر و حدیثی را ذکر نمود، نفس این ذکر دلالت دارد بر اینکه ذاکر به آن نیز عمل می‌کند و این حدسی است که ابن ادریس زده است.

*** آیا وجه مذکور در ادعای قطع به چنین اجماعی کافی است؟**

اگرچه غالباً ذاکر خبر، خود به خبر عمل می‌کند و لکن این مقدار در حصول قطع کافی نیست. زیرا چه بسیار ذاکرینی بوده‌اند که از عمل به خبری که ذکر نموده‌اند تخلف نموده و به آن عمل نکرده‌اند.

*** اشتباه ابن ادریس در وجه اول در کجاست؟**

در اینجاست که چون دیده اکثریت علمای قم و افراد سابق الذکر، روایات مضایقه را در کتب خود ذکر نموده‌اند، حدس زده است که به محتوا و مضمون آنها نیز معتقد بوده و براساس آنها فتوی داده‌اند.

*** در چه صورتی می‌توان نفس ذکر را دلیل بر عمل به آنها قرار داده و فتوای به مضمونشان را به ناقلین آنها نسبت داد؟**

در صورتی که:

دلالت اخبار مذکوره بر وجوب مضایقه از نظر این ذاکرین و ناقلین تمام و حتمی باشد، چرا که احتمال این هست که ایشان به واسطه قرائن خارجی از این اخبار، استحباب را استفاده کرده باشد و نه وجوب.

*** حاصل مطلب در وجه دوم چیست؟**

این است که:

چون از نظر ابن ادریس، اخبار یاد شده بر وجوب مضایقه دلالت دارد حدس زده است که از نظر ناقلین و ذاکرین نیز این اخبار دلالت بر وجوب مضایقه دارند و لذا به ایشان نسبت فتوی به وجوب مضایقه داده است.

*** در چه صورتی در وجه سوم می‌توان فتوی به اخبار مضایقه را به ذاکرین نسبت داد؟**

در صورتی که رواه و ناقلین روایات مذکور از نظر ذاکرین موثوق به و مورد اطمینان باشند، چرا که صرف اطمینان ابن ادریس به رواه اخبار مذکور کافی نمی‌باشد و دلالت ندارد بر اینکه از نظر ذاکرین هم موثق هستند.

علاوه بر اینکه: عمل به خبر واحد از نظر ابن ادریس فاقد حجیت می‌باشد هرچند روایتش ثقه و دارای عدالت باشند.

ص: ۱۲۰

* با توجه به مطالب مذکور در وجه سوم چرا چنین اجماعی نمی‌تواند برای مثل ابن ادریس قطع به واقع آورد؟

زیرا این فتاوی مستند و مبتنی بر اخبار آحاد است و لذا اجتماع این فتاوی و تشکیل اجماع از نظر ابن ادریس قابل اعتنا نیست، چون مدرک این اجماع از نظر مرحوم ابن ادریس مورد تخطئه است.

* حاصل پاسخ فوق چیست؟

این است که:

نمی‌توان گفت: چنین اجماعی که بر مبنای خبر واحد است از نظر جناب حلی، اخبار از قول امام بوده و در مصادیق خبر واحد است. در صورتی که تکون و تحقق آن براساس اجتهاد و مقدمات حدسیه ایشان است. و حال آنکه برخی از این مقدمات و اجتهادات واضح‌الفسادند.

از طرفی دیگر بسیاری از کسانی که اخبار مضایقه را در آثارشان ذکر نموده‌اند، اخبار مواسعه را نیز آورده‌اند.

* با توجه به پاسخ فوق، مقدمه اول ابن ادریس چگونه رد می‌شود؟

بدین نحو که به او گفته می‌شود که:

۱- به صرف ذکر یک خبر توسط ذاکرین در کتابهایشان نمی‌توان ادعا کرد که به آن خبر و یا اخبار فتوی هم داده‌اند، چرا که در کنار اخبار مضایقه، اخبار مواسعه را نیز آورده‌اند و مگر می‌شود گفت که آنها به وجوب هر دو فتوی داده‌اند و لذا وجه اول برای حدس اجماع مقدمه‌اش تمام نیست.

۲- وقتی معلوم شد که مدرک فتوای مفتی قابل اعتماد نیست و از نظر دلالت ضعیف است و یا اگر دلالتش تمام است در تعارض با دلیل دیگر است، این فتوی نمی‌تواند کاشف از قول امام باشد.

و لذا: روشن است اجماعی که از چنین فتوایی شکل گرفته قابل استناد و اعتماد نمی‌باشد.

حال: چگونه اجماع و اتفاقی که از طریق حدس و اجتهاد ابن ادریس ادعا شده است می‌تواند حجت باشد و قابل اعتماد.

* اولین اشکال شیخ انصاری بر ابن ادریس در این گونه اجماع چیست؟

این است که: این ادعای اجماع، از جهاتی حدسی بوده و مبتنی بر اجتهادات خود ابن ادریس است و لذا برای دیگر علما ارزشی ندارد.

* اولین جهت در حدسی بودن این ادعای اجماع چیست؟

این است که ابن ادریس گفت:

همه فقها جز برخی از علمای خراسان به اخبار مضایقه عمل کرده‌اند، چرا که این اخبار را در

ص: ۱۲۱

کتبشان آورده‌اند. شیخ انصاری می‌گوید:

خبر، چنین ملازمه‌ای وجود ندارد، یعنی: این گونه نیست که در هر موردی که فقیهی یا فقهای احادیثی را آورده‌اند حتماً عامل به آن‌هم بوده‌اند.

بله، غالباً چنین است، یعنی به احادیثی که ذکر نموده‌اند عمل هم کرده‌اند، لکن مواردی هم صرفاً حدیث را آورده‌اند ولی برطبق آن فتوی نداده‌اند.

در نتیجه:

آوردن حدیث در کتاب، دلیل بر عمل به آن و فتوای برطبق آن نمی‌باشد.

* دومین جهت در حدسی بودن ادعای اجماع توسط ابن ادریس چیست؟

این است که ابن ادریس گفت:

همه علما اخبار مضایقه را نقل می‌کنند و این اخبار هم از جمله خبر ثقه هستند.

همه علما به اخبار ثقه عمل می‌کنند.

پس: معلوم می‌شود همه به اخبار مضایقه فتوی داده‌اند.

شیخ انصاری می‌فرماید: از کجا معلوم که دلالت این اخبار بر وجوب مضایقه نزد فقها تام بوده و به همین ظهور فتوی داده‌اند؟ شاید آنها به واسطه قرائن خارجی استصحاب مؤکد را فهمیده باشند پس این جهت نیز حدسی است.

* اگر ابن ادریس بگوید: الف- راویان این اخبار مورد وثوق‌اند و این اخبار، اخبار ثقه هستند. صغری ب- فقهاء نیز به خبر ثقه عمل می‌کنند. کبری پس: باید به این اخبار عمل نمایند. چه پاسخ می‌دهید؟

شیخ می‌گوید:

به نظر شما این رواه موثق‌اند از کجا معلوم که از نظر دیگران هم مورد وثوق باشند.

* دومین اشکال شیخ انصاری به ابن ادریس چیست؟

این است که:

صرف نظر از همه مطالبی که گذشت، همه اخبار مضایقه خبر واحدند و مبنای ابن ادریس این است که خبر واحد را حجت نمی‌داند حال چگونه است که برطبق این اخبار فتوی داده است و چگونه ادعای اجماع نموده است و چگونه از راهی که خود قبول ندارد قول امام را کشف کرده است.

ص: ۱۲۲

*** اگر گفته شود شاید ابن ادریس به خبر واحد تنها اعتماد نکرده است تا در تعارض با مبنایش باشد بلکه به خبر واحد به علاوه فتوای علما که یاقین آور بوده اعتماد نموده پس اشکالی وجود ندارد. شیخ چه پاسخی می‌دهد؟**

شیخ می‌فرماید:

وقتی مسلم باشد که فتاوی فقها مستند به خبر واحد است اگر صد نفر هم برطبق آن فتوی دهند برای دیگر مجتهدان یاقین آور نمی‌باشد و او باید مدرک را ملاحظه کند، لذا این اجماع مدرکی است و فاقد ارزش، به ویژه اگر فقیه همچون ابن ادریس باشد که خبر واحد را حجت نمی‌داند، پس چگونه از مدرکی که خود قبول ندارد به قول امام قطع حاصل می‌کند.

*** سومین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟**

این است که:

برخی از اجتهادات شما اشتباه است و ما یک اشکال نقضی به شما داریم.

فی المثل: اجتهاد اول شما این بود که: فقها اخبار مضایقه را در کتب خود آورده‌اند، پس همه به آن عمل می‌کنند در پاسخ باید بدانید که: اگر تنها اخبار مضایقه را آورده بودند حق با شما بود لیکن بسیاری از آنها اخبار موسعه را نیز آورده‌اند. حال: آیا به هر دو دسته روایات فتوی داده‌اند تا دو فتوای متعارض داشته باشند؟ حاشا و کلاً، پس: صرف آوردن احادیث در کتاب دلیل عمل بر آنها نمی‌باشد.

*** چهارمین اشکال شیخ به ابن ادریس چیست؟**

این است که:

بر مبنای مطالبی که گذشت این فقیهان در فتوایشان به روایاتی اعتماد کرده‌اند که یا دلالتشان مخدوش است و یا سندشان اشکال دارد و یا مبتلا به معارض‌اند، لذا این گونه فتاوی نمی‌تواند کاشف از قول امام و محصل قطع به آن باشد. خیر ظن به قول امام هم نمی‌آورند چه رسد به قطع.

ص: ۱۲۳

متن: و أوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما ادّعه الحلیّ من الاجماع علی وجوب فطره الزوجه و لو كانت ناشزه علی الزوج. و ردّه المحقّق بأنّ أحدا من علماء الاسلام لم یذهب إلى ذلك. فانّ الظاهر أنّ الحلیّ إنّما اعتمد فی استکشاف أقوال العلماء علی تدوینهم للروایات الدالّیه باطلاقها علی وجوب نفقه الزوجه علی الزوج، متخیلاً أنّ الحکم معلق علی الزوجه من حیث هی زوجه، و لم یفتنّ لکون الحکم من حیث العیلوله او وجوب الانفاق؛ فکیف یجوز الاعتماد فی مثله علی الاخبار بالاتّفاق الکاشف عن قول الامام و یقال: أنّها سنّه محکیه.

ترجمه:

شاهدی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد

روشن تر از مورد قبلی در جایز نبودن اعتماد به اجتماع ادعاشده، اجماعی است که ابن ادیس بر وجوب زکات فطره همسر بر زوجه ادعا کرده است، اگرچه این زوجه ناشزه باشد. مرحوم محقق این ادعای ابن ادیس را با توجه به اینکه احدی از علمای اسلام به این قول فتوی نداده‌اند رد نموده است.

استظهار شیخ

پس از فرموده محقق، ظاهر می‌شود که ابن ادیس در استکشافش نسبت به اقوال علما مبتنی بر ثبت و ضبط روایاتی است در کتبشان که دلالت بر وجوب فطره زوجه بر زوج به طور مطلق دارد. او پنداشته است که حکم وجوب معلق بر زوجه است ولی توجه نکرده که ثبوت این حکم از جهت عیلوله و یا وجوب و لزوم نفقه زن بر مرد است. پس چگونه در چنین مسأله‌ای (که مبنای حکم معلوم و مشخص است) اعتماد بر اخبار ابن ادیس از اتفاق علما بر حکم که کاشف از رأی معصوم است جایز بوده و گفته می‌شود که این اخبار از مصادیق خبر واحد و در زمره سنت محکیه‌اند؟

ص: ۱۲۴

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و اوضح حالا فی عدم جواز الاعتماد ما...) چیست؟

اجماعی است که مرحوم ابن ادریس در مسأله وجوب زکات فطره زن بر شوهرش ادعا کرده و فرموده است که: اجماع علما منعقد است که زوج باید زکات فطره زوجه را پردازد هرچند وی ناشزه و غیر مطیع باشد.

* مبنای محقق در رد این ادعا چیست؟

این است که:

احدی از علمای اسلام به چنین مطلبی که ابن ادریس فرموده قائل نیستند تا چه رسد به اینکه اجماع بر آن داشته باشند.

* نظر شیخ پیرامون ادعای ابن ادریس چیست؟

این است که: وی به صرف اینکه آن حضرات این قبیل روایات را که اطلاقاتی بیش نیستند در کتب خود ضبط و نقل نموده‌اند، خیال کرده که این ناقلین خود به طور مطلق به آن احادیث فتوا داده‌اند.

* مراد از عبارت (متخیلا ان الحكم معلق علی الزوجه...) چیست؟

این است که: ابن ادریس پنداشته است که حکم وجوب زکات فطره بر همسر معلق بر زوجیت است، در نتیجه تا زمانی که این وصف صادق است پرداخت زکات به همسرش بر مرد لازم است.

* مراد از (و لم یتفطن لكون الحكم من حيث العیلوله...) چیست؟

این است که: ابن ادریس به این نکته توجه پیدا نکرده که حکم وجوب در زمانی ثابت است که عیلوله صادق باشد و یا نفقه زن بر مرد واجب باشد و لذا در صورتی که زن ناشزه بوده از اطاعت شوهر در آنجا که وظیفه اوست سر باززند، عائله و واجب النفقه وی به حساب نمی‌آید و در نتیجه زکات فطره‌اش بر مرد واجب نمی‌باشد.

* مراد از عبارت (فکیف يجوز الاعتماد فی مثله علی الا...) چیست؟

این است که: در چنین مسأله‌ای که اساس و مبنای حکم مشخص و معلوم است نمی‌توان بر اخبار ابن ادریس از اتفاق علما بر

حکمی که کاشف از قول معصوم است اعتماد نمود و گفت:
این اخبار از مصادیق خبر واحد و از جمله سنت محکمه به حساب می‌آیند.

*** حاصل مطلب در ذکر این نمونه از اجماع چیست؟**

این است که: مشهور فقهاء می‌گویند: زکات فطره زن ناشزه بر همسرش واجب نیست.
لکن ابن ادریس ادعای اجماع کرده بر وجوب زکات فطره چنین زوجه‌ای بر همسرش.

*** حاصل پاسخ شیخ در اینجا به ابن ادریس چیست؟**

این است که: گویا مدرک و مستند ابن ادریس در این ادعای اجماع عبارت است از اینکه:
 - روایاتی وجود دارد مبنی بر اینکه: زکات فطره زوجه بر زوج واجب است.
 - این روایات اطلاق داشته، لذا هم زوجه مطیعه را شامل می‌شود هم زوجه ناشزه را.
 - علمای اعلام این روایات را در کتب خویش آورده‌اند پس معلوم می‌شود که همه آنها برطبق این ظهور اطلاق، فتوی داده‌اند.
 در نتیجه: ابن ادریس به خیال اینکه: (زوجه بما هی زوجه، زکات فطره‌اش بر زوج عند الفقهاء واجب است)، ادعای اجماع نموده است.

- حال علاوه بر اشکالات قبلی که بر این نوع از اجماع وارد است یک اشکال دیگری وجود دارد و آن این است که: اگر کسی در میان احادیث غور کند درمی‌یابد که: زوجیت بما هی زوجیت مناط وجوب زکات فطره نیست، بلکه: مناط و ملاک فطره زکات یکی از دو امر ذیل است:

۱- عیلولت و عیال بودن مثل: میهمان و زوجه مطیعه و ...

۲- واجب النفقه بودن مثل: دختر و پسر و ...

حال: زن و همسری که مطیعه باشد واجد هر دو صفت بوده و زکات فطره‌اش بر شوهر واجب است لکن همسری که ناشزه باشد واجب النفقه زوج نیست.

حال همین همسر ناشزه که واجب النفقه زوج نمی‌باشد، اگر در خانه همین شوهرش باشد از باب عیال بودن زکات فطره‌اش بر زوج واجب است همان‌طور که زکات فطره میهمان واجب است.

حال: اگر همین همسر ناشزه از منزل شوهرش رفته باشد نه واجب النفقه است و نه عیال، در نتیجه: زکات فطره هم ندارد.
 بنابراین اجتهاد ابن ادریس اشتباه است.

*** چه نسبتی میان عیال بودن و واجب النفقه بودن برقرار است؟**

عموم و خصوص من وجه؛ یعنی: در برخی موارد عیال هست لکن واجب النفقه نیست. مثل:
 میهمان. در برخی موارد واجب النفقه هست لکن عرفاً عیال نیست. مثل: کسی که نذر کرده به فقیری اطعام کند.
 در برخی موارد هم واجب النفقه است هم عیال است مثل: فرزند صغیر و زوجه مطیعه.

*** نظر محقق راجع به این ادعای اجماع ابن ادریس چیست؟**

این است که:

ص: ۱۲۶

نسبت به خصوص ناشزه احدی از فقها به وجوب زکات فطره او بر زوج تصریح نکرده است. البته: نسبت به زوجه فتوی داده‌اند لکن از راه اجماع بر یک لفظ مطلق نمی‌توان گفت حتما در خصوص این فرد فتوی داده‌اند، مگر اینکه بدانیم که در اطلاق کلام این فرد هم مورد نظر بوده است و در خصوص این فرد باید قصد محرز باشد تا بتوان مطلب را به آنها نسبت داد و گرنه شاید مرادشان از اطلاق کلام، همان فرد متعارف، یعنی زوجه مطیعه باشد. نکته: بیان محقق و ذکر تنظیر در مسئله در متن بعدی آمده است.

ص: ۱۲۷

متن: و ما أبعد ما بین ما استند إليه الحلیّ فی هذا المقام و بین ما ذكره المحقّق فی بعض كلماته المحکیّة، حیث قال: «إنّ الاتفاق علی لفظ مطلق شامل لبعض أفرادہ الذی وقع فیہ الکلام لا یقتضی الاجماع علی ذلك الفرد، لأنّ المذهب لا یصار إليه من إطلاق اللفظ ما لم یکن معلوما من القصد، لأنّ الاجماع مأخوذ من قولهم: أجمع علی کذا، إذا عزم علیہ. فلا یدخل فی الاجماع علی الحکم إلّا من علم منه القصد إليه. كما أنا لا نعلم مذهب عشرة من الفقهاء الذین لم ینقل مذهبهم لدلالة عموم القرآن و إن كانوا قائلین به»^(۱)، انتهى کلامه.

و هو فی غایة المتأنّه. لكنک عرفت ما وقع من جماعه من المسامحة فی إطلاق لفظ الاجماع.

و قد حکى فی المعالم عن الشہید:

«إنّه أوّل كثيرا من الاجماع، لأجل مشاهدۀ المخالف فی مواردہا، بارادۀ الشہرۀ، او بعدم الظفر المخالف حین دعوی الإجماع، او بتأویل الخلاف علی وجه لا ینافی الاجماع، او بإرادۀ الاجماع علی الروایۀ و تدوینہا فی کتب الحدیث»^(۲) انتهى.

و عن المحدث المجلسیّ فی کتاب الصلاة من البحار، بعد ذکر معنی الاجماع و وجه حجّیته عند الأصحاب: «إنّهم لما رجعوا إلى الفقه کأنّهم نسوا ما ذکره فی الاصول. ثمّ أخذ فی الطعن علی إجماعاتهم - إلى أن قال - فیغلب علی الظنّ أنّ مصطلحهم فی الفروع غیر ما جروا علیہ فی الاصول»^(۳) انتهى.

ترجمه:

مقایسه شیخ میان کلام حلی و محقق

چه فاصله‌ای است میان آنچه که ابن ادیس به آن استناد جسته (و وجود حدیثی را در کتابی دلیل بر فتوای صاحب کتاب و عمل وی به روایت دانسته) و میان آنچه مرحوم محقق در برخی از کلماتی که از ایشان حکایت شده است فرموده: «اتفاق (علما) بر لفظ مطلق که اطلاق آن شامل برخی از افرادش می‌شود که کلام در این برخی واقع شده اقتضای اجماع نسبت به فرد مورد کلام را ندارد، زیرا رأی و

۱- معارج الاصول، ص

۲- معالم الدین ص ۱۷۴.

۳- بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۲۲.

ص: ۱۲۸

مذهب علما (مادامی که قصدشان معلوم نباشد) از مجرد اطلاق لفظ احراز نمی‌گردد مگر اینکه علم به قصد ایشان پیدا کنیم (که نسبت به فرد محل کلام عنایت داشته و مورد قصدشان می‌باشد) زیرا لفظ اجماع از این قول اهل لسان که می‌گویند: اجمع علی کذا، اخذ می‌شود، پس در اجماع بر حکم داخل نمی‌شود مگر کسی که معلوم شود قصد فتوی بر حکم مورد کلام را داشته است. به عبارت دیگر: در اجماع بر حکم تنها کسی داخل است که بدانیم وی قصد فتوی بر حکم مورد کلام را داشته است همان‌طور که ما رأی و مذهب گروه ده‌نفره‌ای از علما را که نظرشان نقل شده است نسبت به دلالت یک عموم قرآنی نمی‌دانیم اگرچه قائل به حجیت عموم قرآنی هستند.

یعنی: اگر در قرآن کریم عمومی وارد شده باشد و ما بدانیم تعدادی از علما از نظر اصولی عام را حجت می‌دانند نمی‌توانیم به همین مقدار اکتفا کرده حکم فلان مسئله را که مشمول عموم مزبور است به ایشان نسبت دهیم مگر اینکه فتوای آنها به صراحت نقل شده باشد.

این کلام از مرحوم محقق در کمال متانت است، و لکن دانستی که بناء بسیاری از مدعیان اجماع بر مسامحه و تساهل است (و حال آنکه رعایت این دقائق و احتیاطات که ایشان می‌گویند: در صورتی است که ادعای اجماع کاشف از اجماع حقیقی و دقی باشد) و لذا مراعات این گونه دقائق در چنین اجماعاتی لازم نمی‌باشد.

تأویل در اجماعات ادعاشده

در کتاب معالم از شهید اول (ره) حکایت کرده است که وی بسیاری از اجماعات (ادعاشده) را به خاطر وجود نظریات مخالف با آنها، به اراده شهرت (از اجماع) و یا عدم دستیابی به وجود مخالف در هنگام ادعای اجماع تأویل نموده است و یا به تأویل نظر مخالف پرداخته به نحوی که آن نظر تنافی با اجماع نداشته باشد، یا مراد از اجماع را اراده اجماع بر روایت و نوشتن آن در کتب حدیث تأویل نموده است.

مقاله محدث مجلسی

مرحوم مجلسی در کتاب صلاة از کتاب بحار پس از ذکر معنای اجماع و وجه حجیت آن از نظر اصحاب می‌فرماید: علما هنگامی که به فقه بازمی‌گردند، گویا آنچه را در اصول گفته‌اند فراموش می‌کنند. سپس شروع به طعن در اجماعات ایشان نموده تا آنجا که فرموده است: بدین خاطر ظن غالب این گونه حاصل می‌شود که، اصطلاح ایشان در فقه غیر از مصطلح در اصول است.

ص: ۱۲۹

تشریح المسائل

* مستند ابن ادریس در مدعایش چه بود؟

صرف مشاهده روایت یا روایاتی در یک کتاب بوده که همین امر را دلیل بر فتوای صاحب کتاب و عمل وی به روایت مذکور قرار داده است.

* بیان محقق در رابطه با اجماع چیست؟

این است که:

اگر علما بر لفظ مطلقى اتفاق نمودند که شامل برخی از افرادش که محل کلام است، نسبت دادن اجماع به فرد و یا مورد محل کلام را اقتضاء نمی‌کند. چون رأی علما را نمی‌توان از مجرد اطلاق لفظ استفاده نمود و به دست آورد، مگر اینکه بدانیم فرد و یا مورد محل کلام مورد قصد آنها می‌باشد.

دلیل ایشان بر مطلب فوق این است که: لفظ اجماع از قول اهل لسان که می‌گویند: (اجمع علی کذا) که بیانگر قصد و عزم فرد بر فلان شیء است، اخذ می‌شود.

پس:

در اجماع بر حکم تنها کسی دخیل است که قصد و عزم فتوی بر حکم مورد کلام را داشته باشد.

فی المثل: چنانچه در قرآن کریم عامی وارد شده باشد و ما بدانیم که جمعی از علما رأیشان در اصول حجیت عام است، به صرف اطلاع از این نظر نمی‌توانیم حکم فلان مسئله را که مشمول عام مزبور است به ایشان نسبت دهیم، مگر فتوای آنها در رابطه با آن مسئله صراحتاً نقل شده باشد.

* مراد از عبارت (علی لفظ مطلق شامل بعضی افراد) چیست؟

این است که:

فی المثل:

به طور مطلق اجماع قائم شده بر وجوب فطره زن بر مرد، که این اطلاق شامل صورت نشوز و عدم اطاعت زن هم می‌شود.

* مراد از عبارت (أنه أول كثيرا من الاجماع ... الخ) چیست؟

این است که: شهید اول به خاطر وجود مخالفتی با اجماعات ادعاشده آنها را به نحو ذیل تأویل و هریک را به نحوی توجیه نموده است و در مقام تأویل و جوهی را ذکر نموده است از جمله:

- ۱- در برخی از آنها فرموده: مراد مدعی از اجماع، شهرت بوده است نه اتفاق الكل و اجماع مصطلح.
- ۲- در برخی دیگر فرموده: ناقل اجماع در زمان ادعا بر اینکه مخالفی وجود داشته مطلع نشده لذا

ص: ۱۳۰

ادعای اجماع کرده.

۳- در برخی دیگر: خود اجماع را به حال خود گذاشته و نظر مخالف را به نحوی تأویل کرده که با اجماع تنافی نداشته باشند. فی‌المثل: اجماع قائم شده بر اینکه سوره در نماز واجب است لکن برخی گفته‌اند واجب نیست، توجیه می‌کند که قول این برخی مربوط به حالت ضروره است مثل: ضیق وقت، پس اشکالی وجود ندارد.

۴- همان‌طور که شهرت روائی و فتوائی داریم، اجماع روائی و فتوائی هم داریم و مراد از اجماع در روایت یعنی اینکه: همه علما این احادیث را آورده‌اند، اگرچه همه برطبق آن فتوی نداده‌اند نه این که مراد اجماع در مقام فتوی باشد.

* چه نسبتی میان اجماع روائی و فتوائی وجود دارد؟

عموم و خصوص من وجه:

یعنی:

- چه بسا حدیثی روایتش مجمع علیها باشد ولی فتوی برطبق آن اجماعی نباشد.
- چه بسا حدیثی از لحاظ فتوی مجمع علیها باشد لکن از حیث روایت اجماعی نباشد.
- چه بسا حدیثی روایتش مجمع علیها و فتوا برطبق آن نیز اجماعی است.
- چه بسا حدیثی فتوا برطبق آن اجماعی و روایت آن هم اجماعی است.

* حاصل بیان مرحوم مجلسی در اینجا چه بود؟

این بود که:

حضرات فقها در مباحث اصولی مرادشان از اجماع، اتفاق الكل است، لکن به فقه که می‌رسند گویا همه مبانی اصولی را از یاد می‌برند و بر اتفاق جماعتی هم، اطلاق اجماع می‌کنند. گویا: مصطلح آقایان در فروع غیر از مبنا و اصطلاح اصولی آنها است.

ص: ۱۳۱

متن: و التحقيق أنه لا حاجة إلى ارتكاب التأويل في لفظ الاجماع بما ذكره الشهيد، ولا إلى ما ذكره المحدث المذكور من تغاير مصطلحهم في الفروع و الاصول، بل الحق أن دعواهم للإجماع في الفروع مبنی على استكشاف الآراء و رأى الإمام إماما من حسن الظن بجماعة من السلف أو من امور تستلزم باجتهادهم إفتاء العلماء بذلك و صدور الحكم عن الإمام أيضا. و ليس في هذا مخالفة لظاهر لفظ الإجماع حتى يحتاج إلى القرينة، و لا تدليس، لأن دعوى الإجماع ليس لأجل اعتماد الغير عليه و جعله دليلا يستريح إليه في المسألة، نعم، قد يوجب التدليس من جهة نسبة الفتوى الى العلماء الظاهرة في وجدانها في كلماتهم؛ لكنه يندفع بأدنى تتبع في «الفقه» ليظهر أن مبنى ذلك على استنباط المذهب، لا على وجدانه مأثورا.

ترجمه:

تحقیق شیخ

تحقیق شیخ

آن است که: نه نیازی به ارتکاب تأویلاتی است که از شهید اول در لفظ اجماع نقل شده و نه نیازی به آنچه محدث مجلسی از تغایر اصطلاح فروع با مصطلح اصول (نسبت به لفظ اجماع) فرمود، بلکه حق این است که: ادعای آنها بر اجماع در مسائل فرعیه مبتنی بر کشف آرای (فقه‌اء) و رأى امام در ضمن آن آراء توسط مدعی است، و این کشف، یا از حسن ظنی است که مدعی (اجماع) به جماعتی از علمای گذشته داشته و یا از اموری است که با اجتهاد وی مستلزم فتوای علما به آن حکم و صدور آن از امام (ع) است.

و در این (اطلاق به چنین اجماعاتی) نه مخالفتی با ظاهر لفظ اجماع وجود دارد تا در نتیجه نیاز به نصب قرینه باشد و نه تدلیسی وجود دارد در فرضی که نصب قرینه نباشد.

زیرا ادعای اجماع به خاطر اعتماد دیگران به آن (اجماع) و دلیل قرار دادن آن، تا در مسئله مورد نظرشان به آن استناد کنند، نمی باشد.

استدراک بله، گاهی (این ادعاها) به جهت نسبت دادن فتوی (توسط مدعی اجماع در ضمن ادعای اجماع) به علما و یافتن این نسبت توسط مدعی در کلمات ایشان سبب حصول تدلیس برای دیگران می شود.

لکن این (زمینه برای تدلیس) با اندک تفحص و دقتی در فقه، معلوم می شود که مبنای این استکشاف آراء و فتاوی مبتنی بر استنباط و اجتهاد خود مدعی است، نه اینکه بعد الفحص در اقوال مکتوبا و مضبوطا فی الکتب، به این نسبت ها دست یافته باشد.

ص: ۱۳۲

تشریح المسائل*** مراد از عبارت (و التحقيق ... الخ) چیست؟**

این است که:

ادعای اجماع در مسائل فرعی، مبتنی بر آن است که مدعی آراء و نظرات در ضمن این آراء، رأی امام را کشف نموده است. لذا، نه نیازی به تأویلات شهید اول می‌باشد و نه گفتار مرحوم مجلسی، که فرمود: اصطلاح فروع با مصطلح اصول نسبت به لفظ اجماع تغایر دارد.

*** مراد از عبارت (اما من حسن الظن بجماعة ... الخ) چیست؟**

این است که:

این کشف رأی معصوم در ضمن دست‌یابی به آرای علما یا از حسن ظنی است که این مدعی به جماعتی از علمای گذشته داشته است یا حکمی است که با اجتهاد وی حاصل شده و مستلزم فتوای علما به آن حکم و صدور آن از امام است.

*** آیا برای جلوگیری از تدلیس نیازی به نصب قرینه در این گونه اجماعات نمی‌باشد؟**

خیر، زیرا اطلاق اجماع به چنین اجماعاتی، مخالفتی با ظاهر اجماع ندارد تا اینکه نیاز به نصب قرینه داشته باشد و در فرض نیابردن قرینه موجب تدلیس شود.

*** مراد از عبارت (لان دعوی الاجماع ليس لاجل ... الخ) چیست؟**

بیان علت است جهت عدم وجود تدلیس در اجماعات مذکور.

چرا که این ادعاها نسبت به اجماعات مزبور، به خاطر این نیست که دیگر علما به آن اعتماد کرده و آن را از ادله معتبره در مسئله قرار می‌دهند، تا شما بگویید: مدعی بر امری ادعای اجماع نموده که محل و معقد اجماع نبوده و در نتیجه دیگران را به اشتباه انداخته و مآلا- موجب تدلیس برای آنها شده است، بلکه تمسک او به لفظ اجماع و آوردن آن در کلامش برای این است که به دیگران بفهماند که فتوایش مستند به علم است و بدون علم فتوی نداده است.

*** مراد از عبارت (نعم قد يوجب التدليس من جهة ...) چیست؟**

استدراک شیخ است مبنی بر اینکه:

بله: گاهی این ادعاها موجب حصول تدلیس برای دیگران می‌شود و آن بدین جهت است که: مدعی در ضمن ادعای اجماع، فتوی را به علما نسبت دهد و چنان وانمود کند که این نسبت و فتوی را خود در عبارات آنها یافته است و حال آنکه، فتاوی علما را حدس زده است.

ص: ۱۳۳

*** پس مراد از عبارت (و لکنه یندفع بادنیه ... الخ) چیست؟**

این است که: با اندک تفحص و دقت، زمینه مذکور برای تدلیس از بین می‌رود و شخص می‌فهمد که استکشاف آراء و فتاوی، مبتنی بر اجتهاد و استنباط خود مدعی است نه اینکه بعد از فحص و بررسی در اقوال به آنها دست یافته است.

*** حاصل و نتیجه این اندفاع چیست؟**

این است که:

تدلیس احتمالی زائل شده و از این جهت نیز به اجماعات مذکور اشکالی وارد نمی‌شود.

ص: ۱۳۴

متن: و الحاصل أن المتتبع في الإجماعات المنقولة يحصل له القطع من تراكم أمارات كثيرة باستناد دعوى الناقلين للإجماع - خصوصا إذا أرادوا به اتفاق علماء جميع الأعصار، كما هو الغالب في إجماعات المتأخرين - إلى الحدس الحاصل من حسن الظن بجماعه ممن تقدم على الناقل، أو من الانتقال من الملزوم إلى لازمه مع ثبوت الملازمة باجتهاد الناقل و اعتقاده.

و على هذا ينزل الاجماع المتخالفه من العلماء مع اتحاد العصر أو تقارب العصرين و عدم المبالاة كثيرا بإجماع الغير، و الخروج عنه للدليل، و كذا دعوى الاجماع مع وجود المخالف فإن ما ذكرنا في مبنى الإجماع من أصح المحامل لهذه الامور المنافية لبناء دعوى الإجماع على تتبع الفتاوى في خصوص المسألة.

ترجمه:

حاصل كلام

حاصل كلام اینکه: برای شخص متتبع در اجماع منقوله از راه قرائن فراوان، قطع حاصل می شود که ادعای ناقلین اجماع منقوله به ویژه هنگامی که از آن اجماع اتفاق تمام علمای اعصار را قصد کرده باشند، چنانچه غالبا اجماع منقوله در کلمات متأخرین همین طور است، تماما مبتنی بر حدس ناشی از حسن ظن مدعی به جماعتی از علماء گذشته و یا ناشی از انتقال از ملزوم (اتفاق کل علما) به لازم (رأی معصوم) است، که تلازم میان این لازم و ملزوم، به اجتهاد و اعتقاد خود ناقل و مدعی ثابت شده است.

بنابراین: اجماع متخالف از علماء هم عصر و یا قریب العصر و بی توجهی فراوان دیگران به این گونه اجماع و صرف نظر از این (اجماع)، به مجرد وجود دلیلی (برخلاف آن) و نیز ادعای اجماع در مسأله‌ای که مخالف در آن وجود دارد، بر همین اجماع مبتنی بر حدس برمی گردد.

به هر تقدیر: آنچه ما در مبنای اجماع ادعاشده ذکر کردیم از اصلح محامل، برای مواردی است که با ادعای اجماع بر تفحص نمودن فتاوی در خصوص این مسئله منافات دارد.

ص: ۱۳۵

تشریح المسائل

* مراد شیخ از عبارت (و الحاصل ...) چیست؟

این است که: قرائن فراوانی دلالت دارد بر اینکه مراد مدعیان اجماع، به ویژه کسانی که ظاهر اجماعاتشان اتفاق الکل در تمام اعصار و امصار است، از جمله اجماعات شهیدین و فاضلین، اجماع حدسی و اجتهادی است، چرا که به نظر آنها میان این دو امر ملازمه وجود دارد و کبرای کلی را نیز منطبق نمودند، لذا مدعی اجماع شدند.

* مراد از قرائن کثیره چیست؟

۱- وجود مخالف در مسئله ۲- اجماعات متعارضه از دو عالم هم‌عصر و ...

* مراد از عبارت (و علی هذا ینزل الاجماع المتخالفه ...) چیست؟

این است که:

اگر دو اجماع متخالف با هم از دو عالم هم‌عصر و یا قریب العصر صادر می‌شود و اگر در برخی موارد به ادعای اجماع توجه نمی‌کنند و به مجرد وجود دلیل برخلاف از اجماع رفع ید می‌کنند و گویا با اجماع مثل اصل رفتار می‌کنند که (الاصل دلیل حیث لا دلیل) و یا اگر با وجود مخالف هم، ادعای اجماع می‌کنند و یا اگر از ادعای اجماعی که کرده‌اند عدول می‌کنند و اگر ... بهترین توجیهش این است که بگوئیم: در تمام این ادعاها و ... مرادشان اجماع اجتهادی است و لذا نیازی به حمل لفظ اجماع برخلاف ظاهر نمی‌باشد.

ص: ۱۳۶

متن: و ذکر المحقق السبزواری - فی الذخیره - بعد بیان تعسر العلم بالإجماع:

انّ مرادهم بالإجماعات المنقولۀ فی کثیر من المسائل بل فی أكثرها لا يكون محمولاً علی معناه الظاهر، بل إمّا يرجع الی اجتهاد من الناقل مؤدّ - بحسب القرائن و الأمارات الّتی اعتبرها - الی أنّ المعصوم موافق فی هذا الحكم، أو مرادهم الشهرة، أو اتفاق أصحاب الكتب المشهوره، أو غیر ذلك من المعانی المحتملۀ: (۱) ثمّ قال بعد کلام له: و الّذی ظهر لی من تتبّع کلام المتأخّرين أنّهم كانوا ينظرون الی کتب الفتاوی الموجودة عندهم فی حال التّألیف فإذا رأوا اتفاقهم علی حکم قالوا:

إنّهُ إجماعی، ثمّ اذا اطّلعوا علی تصنیف آخر خالف مؤلّفه الحكم المذكور رجعوا عن الدّعوی المذكورۀ. و یرشد الی هذا کثیر من القرائن الّتی لا یناسب هذا المقام تفصیلها. (۲)

ترجمه:

بیان محقق سبزواری پیرامون اجماعات مذکوره

مرحوم سبزواری در کتاب «ذخیره» پس از بیان تعسر و دشواری دسترسی به اجماع (همه علما) عن حس می‌فرماید: مراد علماء از اجماعات منقولۀ در بسیاری از مسائل بلکه در اکثر آنها حمل بر معنای ظاهری آن نیست (که همه نظرات را بررسی کرده و عن حس برای ما نقل کند) بلکه مراد از اجماع:

- یا معنایی است که به اجتهاد ناقل تکیه دارد و به حسب قرائنی که وی مورد نظر قرار داده، این اجماع دلالت می‌کند که معصوم در این حکم با مجمعی موافق است.

- و یا مرادشان از آن (اجماع) شهرت است و نه اجماع مصطلح.

- و یا مرادشان از آن اتفاق صاحبان کتب مشهوره است (مثل: مؤلفین کتب اربعه).

- و یا غیر این امور از معانی دیگر که احتمال اراده آن از مدعی اجماع داده می‌شود.

سپس بعد از این کلام می‌فرماید:

از تتبع در کلام متأخرین روشن می‌شود که ایشان هنگام تألیف تنها به کتب فتوائی که در اختیارشان بوده مراجعه می‌کردند، پس وقتی می‌دیدند که صاحبان این کتب در مسأله‌ای با هم موافق بوده‌اند می‌گفتند: این مسئله اجماعی است، سپس وقتی بر تصنیف و کتاب دیگری (غیر از آنچه در اختیارشان بود) دست می‌یافتند، که مؤلف آن مخالف حکم مزبور است، از ادعای اجماع خود برمی‌گشتند.

و گواه ما بر این مدعا: قرائن بسیاری است که این مقام تقاضای ذکر آن را نداشته و تفصیل آن مناسب این مقام نیست.

۱- ذخیره المعاد: ص ۵۰ س ۴۲

۲- همان منبع: ص ۱۳۶

ص: ۱۳۷

متن: و حاصل الكلام من أول ما ذكرنا الى هنا:

۱- أن الناقل للإجماع إن احتمل في حقه تتبع فتاوى من ادعى اتفاقهم حتى الإمام الذي هو داخل في المجمعين فلا إشكال في حجتيه وفي إلحاقه بالخبر الواحد، إذ لا يشترط في حجتيه معرفة الإمام تفصيلا حين السماع منه لكن هذا الفرض مما يعلم بعدم وقوعه، وإن المدعى للإجماع لا يدعيه على هذا الوجه.

۲- و بعد هذا فإن احتمل في حقه تتبع فتاوى جميع المجمعين- و المفروض أن الظاهر من كلامه هو اتفاق الكل المستلزم عادة لموافقة قول الإمام- فالظاهر حجتيه خبره للمنقول إليه سواء جعلنا المناط في حجتيه تعلق خبره بنفس الكاشف الذي هو من الامور المحسوسة المستلزمة ضرورة لأمر حدسي و هو قول الامام، أو جعلنا المناط تعلق خبره بالمنكشف و هو قول الامام لما عرفت من أن الخبر الحدسي المستند إلى احساس ما هو ملزوم للمخبر به عادة كالخبر الحسي في وجوب القبول.

۳- و قد تقدم الوجهان (۱) في كلام السيد الكاظمي في شرح الوافية.

۴- لكنك قد عرفت سابقا (۲) القطع بانتفاء هذا الاحتمال، خصوصا إذا أراد الناقل اتفاق علماء جميع الأعصار؛ نعم، لو فرضنا قلّة العلماء في عصر- بحيث يحاط بهم- أمكن دعوى اتفاقهم عن حسّ، لكن هذا غير مستلزم عادة لموافقة قول الإمام نعم يكشف عن موافقته بناء على طريقة الشيخ المتقدمة التي لم تثبت عندنا و عند الأكثر.

ثم إذا علم عدم استناد دعوى اتفاق العلماء المتشككين في الاقطار- الذي يكشف عادة عن موافقة الامام- ألا الى الحدس الناشئ عن احد الامور المتقدمة التي مرجعها الى حسن الظنّ او (الملازمات الاجتهادية) فلا عبرة بنقله لأنّ الاخبار بقول الامام حدسي غير مستند الى حسّ ملزوم له عادة- ليكون نظير الاخبار بالعدالة المستندة الى الآثار الحسية و الاخبار بالاتفاق ايضا حدسي. ترجمه:

حاصل بحث

حاصل سخن از ابتدای آنچه تاکنون ذکر کردیم آن است که:

۱- اگر احتمال بررسی و تفحص فتاوی کسانی را که ناقل اجماع ادعای اتفاق آنها را نموده، حتی امام را که داخل مجمعین است (اجماع دخولی) در حق او داده شود، پس اشکالی در حجیت آن (اجماع دخولی)

۱- ذخیره المعاد: ص ۱۳۶

۲- همان منبع: ص ۱۳۷

ص: ۱۳۸

و الحاقش (به خبر واحد) نیست، زیرا در حجت بودن آن (خبر واحد) معرفت و شناخت امام توسط مخبر هنگام شنیدن خبر از او شرط نمی‌باشد.

لکن این فرض قطعا واقع نشده، و مدعی اجماع ادعایش بر این وجه صورت نگرفته است و بعد از این فرض، فرض دیگر آن است که:

۲- اگر احتمال تتبع و بررسی فتاوی جمیع مجمعین (که به حسب فرض ظاهر کلام ناقل اجماع نیز این اتفاق تمام علما است که عرفا مستلزم با موافقت قول امام (ع) است، به این معنا که مدعی اجماع، اقوال همه آحاد مجمعین به جز امام را بررسی نموده، منتهی لازم فتاوی کل، توافق امام با آنهاست) در حق ناقل اجماع داده شود، ظاهرا خبر مدعی (به اتفاق علماء) در حق منقول الیه حجت است. اعم از آنکه:

الف: مناط حجیت (خبر مدعی) را تعلق خبر به نفس کاشف (یعنی: اتفاق کل علما) قرار دهیم که امر محسوسی است که ضرورتا مستلزم امر حدسی دیگر یعنی: رأی امام (ع) می‌باشد.

ب: مناط حجّت بودن (خبر مدعی) را تعلق خبر او به منکشف (یعنی: قول امام) بدانیم.

زیرا دانستی که: خبر حدسی مستند به احساس (امر حسی) که عادتا ملزوم مخبر به است، همچون خبر حسی است در لزوم و وجوب قبول و پذیرفتن آن.

۳- و قبلا هر دو وجه در کلام مرحوم سید کاظمی در شرح وافیه آورده شد.

۴- ولی در مباحث گذشته به منتفی بودن این احتمال (از مدعی اجماع) قطع حاصل نمودی، به ویژه اگر ناقل، اتفاق علمای اعصار را از اجماع اراده کرده باشد (که چنین احتمالی در حق مدعی اجماع داده نمی‌شود، مگر قلت علما را در قرنی چنان فرض کنیم که احاطه بر اقوالشان مقدور باشد)، ادعای اتفاق و اجماع آنها از طریق حس ممکن است، ولی این فرض عادتا ملازم با موافقت قول امام نمی‌باشد.

بله: فرض مزبور بنا بر طریقه شیخ (قاعده لطف) که از نظر ما و اکثر علما ثابت نمی‌باشد، کاشف از موافقت امام است. پس اگر معلوم شود که ادعای اتفاق علمای پراکنده در اقطار عالم که توافقتشان عادتا کشف کننده از موافقت امام (ع) است، صرفا مستند به حدس ناشی از یکی از امور گذشته است که مرجع آنها به حسن ظن (ناقل به جمعی از علماء بوده) یا ملازمات اجتهادیه (حاکمی اجماع) است، توجه و اعتنایی به نقل آن نمی‌شود؛ زیرا اخبار به قول امام حدسی است و در این فرض مستند به امر حسی که ملزوم آن بوده و رأی امام (ع) لازم‌اش باشد نیست، تا از قبیل اخبار به عدالتی که به آثار حسی مستند است باشد چه آنکه علاوه بر حدسی بودن رأی امام (ع) اخبار به اتفاق علما نیز امر حدسی است و به چنین اجماعی که کاشف و منکشف هر دو، امر حسی باشند نمی‌توان اعتنا نمود.

ص: ۱۳۹

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (تقدم الوجهان ...) چیست؟

تعلق خبر به کاشف و مکشوف است.

* وجه تعبیر به کلمه خصوصا در عبارت (خصوصا اذا اراد الناقل ...) در این فرض چیست؟

این است که:

اگر به احتمال بسیار غریب و بعید بتوان بر اقوال تمام علمای عصر واحدی احاطه پیدا نمود، تسلط یافتن و آگاهی یافتن بر اتفاق علمای جمیع اعصار از محالات است، به طوری که با جزم و یقین می‌توان گفت که مدعی، چنین قصد و اراده‌ای را نداشته است.

* حاصل کلام از ابتدای بحث اجماع تا به اینجا چیست؟

این که از ابتدائی که وارد بحث اجماع شدیم شیخ فرمود:

هیچ ملازمه‌ای میان حجیت خبر واحد و حجیت اجماع منقول وجود ندارد و ادله حجیت خبر واحد شامل اجماع منقول به خبر واحد نمی‌شود، و این مدعی را در دو مرحله بیان نمود:

۱- در مرحله اول ثابت کرد که ادله حجیت خبر واحد تنها خبرهای حسی را شامل می‌شود.

۲- در مرحله دوم بعد از ذکر مقدمه‌ای طولانی تفصیلا وارد بحث شده ثابت کرد، اجماع منقول خبر حدسی است و لذا مشمول ادله حجیت نیست. و در اینجا که پایان مطالب است خلاصه مطالبی را که گذشت این گونه بیان می‌کند که:

- اگر مدرک و مستند ناقل اجماع حس و وجدان باشد، یعنی: مدعی فتاوی همه علما را عن حس بررسی کرده و یقین حاصل نموده که امام در میان مجمعین بوده و قول ایشان (ع) را نیز به دست آورده، چنین اجماع منقولی مصداقی از مصادیق خبر واحد بوده و به همان ادله‌ای که خبر واحد حجت است، اجماع منقول نیز حجت است.

زیرا که این اخبار، حکایت حجت و نقل قول معصوم است و در اینجا لازم نیست که حتما امام را تفصیلا بشناسی، بلکه شناخت اجمالی هم کافی است، لکن متأسفانه این شیوه، مخصوص به زمان حضور است و در دوران غیبت احدی از مدعیان اجماع چنین شیوه‌ای را ادعا نکرده است.

- و اگر مدرک و مستند مدعی اجماع در استکشاف رأی امام قاعده لطف باشد، چنین چیزی ممکن التحقق است و لکن ارزش ندارد، لذا اجماعاتی که بر این مبنا بنا شوند فاقد حجیت‌اند.

- و اگر مدرک و مستند مدعی اجماع در استخراج رأی امام حدس باشد، خود دارای سه شعبه است:

۱- یکی حدس قطعی ضروری که مبتنی بر مبادی حسیه ضروریه است.

ص: ۱۴۰

فی المثل: اتفاق نظر تمام علما در تمام اعصار و امصار را تتبع کرده و از این راه حدس به قول امام می‌زند.

مثل: حدس به شجاعت علی وجود حاتم... از راه آثار حسیه که این قسم از حدس نازل منزله حس است و ارزش دارد.

- هم از ناحیه نقل سبب و کاشف حجیتش ثابت می‌شود، هم از ناحیه نقل مسبب و منکشف که قول معصوم باشد. لکن میان آن و واقعیت و حقیقت فاصله است.

۲- یکی حدس قطعی اتفاقی که مبتنی بر مبادی حسیه غیر ضروریه است.

فی المثل: اتفاق نظر جماعتی را بررسی کرده و براساس حسن ظن به آنها و نازل منزله وحی منزل دانستن کلام آنها، قطع پیدا کرده که رأی امام همین است که این طریق فاقد ارزش است.

۳- حدس قطعی که مبتنی بر مبادی حدسیه و اجتهادیه است.

یعنی مجتهد:

- کبرای کلی مورد قبول همه علماء را بر فلان فرع فقهی منطبق می‌بیند.

- روی این انطباق و اجتهاد در خصوص همان فرع ادعای اجماع می‌کند.

- این ادعای اجماع نسبت به اتفاق الكل حدس است.

- سپس از راه این حدس به قول امام منتقل می‌شود که نسبت به رأی امام نیز حدس است.

- این قسم از اجماعات نیز برای خود ارزش دارد و نه برای دیگر مجتهدین.

در نتیجه: ما هو حجة من الاجماع المنقولة، لیس بمتحقق و ما هو متحقق لیس بحجة.

به عبارت دیگر: ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد.

* مراد از (ثم) در عبارت (ثم اذا علم عدم ...) چیست؟

یعنی: پس از اینکه گفتیم:

اجماع دخولی قطعاً در خارج تحقق نیافته، اجماع کشفی به هر یک از دو احتمالش قطعاً مراد مدعیان اجماع نمی‌باشد؛ زیرا اگر علمای اعصار یا عصر واحد به قدری زیاد بوده که احاطه بر آنها ممکن نیست، در این فرض اطلاع بر اقوال آنها اگرچه مستلزم کشف از موافقت امام با ایشان است، لکن چنانچه گفته شد وقوع این امر در خارج و حصول اطلاع بر اقوال امر غیر ممکن است و اگر هم تعداد و آحاد مجمعین معدود و کم باشد اگرچه احاطه بر آنها کار آسانی است ولی دست یافتن بر آنها کاشف از موافقت معصوم با ایشان نمی‌باشد.

ص: ۱۴۱

متن: نعم، یبقی هنا شیء، و هو أنّ هذا المقدار من النسبة المحتمل استناد الناقل فيها إلى الحسّ يكون خبره حجّة فيها؛ لأنّ ظاهر الحكایة محمول علی الوجدان إلّا إذا قام هناك صارف، و المعلوم من الصارف هو عدم استناد الناقل إلى الوجدان و الحسّ فی نسبة الفتوی إلى جمیع من ادّعی إجماعهم، و أمّا استناد «نسبة الفتوی الی جمیع أرباب الكتب المصنّفه فی الفتاوی» إلى الوجدان فی كتبهم بعد التتبع فأمر محتمل لا یمنعه عادة و لا عقل.

ترجمه: استدراک بله: مطلبی در اینجا باقی مانده، و آن این است که: این مقدار از نسبت، که محتمل است ناقل (اجماع) در آن (ادعایش) به حس و امر محسوسی استناد بسته باشد، کفایت نموده و خبر او (ناقل) در نقل اجماع حجت می‌باشد، زیرا ظاهر حکایت اجماع (این است که ناقل، اقوال مجمعین را دیده و ادعایش) مستند به وجدان است. مگر اینکه صارف و قرینه‌ای بر عدم چنین استنادی وجود داشته باشد، و آنچه از صارف و قرینه‌ای که یقیناً وجود دارد معلوم است، عدم استناد و تمسک به حس و وجدان است در نسبت فتوی به جمیع علماء و کل فقهای که ادعای اتفاقشان را دارد (یعنی: آرای همه ایشان را خودش مشاهده و ملاحظه نکرده، زیرا بسیاری از ایشان دارای اثر مکتوب نبوده و آراء و فتاوایشان در دست نبوده است تا او به آنها مطلع شده باشد). و اما استناد نسبت فتوی به تمام صاحبان کتب و ارباب تصنیف به وجدان و حس (مشاهده و ملاحظه آرای خود آنها) بعد از تفحص و آگاهی بر آنها امری است ممکن و عقل و عادت مانع از آن نمی‌شود.

ص: ۱۴۲

متن: و ما تقدّم من المحقق السبزواری، من ابتداء دعوی الاجماع علی ملاحظه الكتب الموجودة عنده حال التألیف، فلیس علیه شاهد، بل الشاهد علی خلافه. و علی تقدیره فهو ظنّ لا یقدح فی العمل بظاهر النسبه، فانّ نسبه الأمر الحسّیّ إلى شخص ظاهر فی إحساس الغیر إریاه من ذلك الشخص. و حیثئذ فنقل الاجماع غالباً إلّا ما شدّ حجّیه بالنسبه إلى صدور الفتوی عن جمیع المعروفین من أهل الفتاوی.

و لا یقدح فی ذلك أنّا نجد الخلاف فی كثير من موارد دعوی الاجماع، إذ من المحتمل إرادة الناقل ما عدا المخالف، فتتبع كتب من عداه و نسب الفتوی إلیهم، بل لعلّه أطلع علی رجوع من نجده مخالفاً. فلا حاجة إلى حمل كلامه علی من عدا المخالف. و هذا المضمون المخبر به عن حسن، و إن لم یکن مستلزماً بنفسه عادة لموافقه قول الامام، إلّا أنّه قد یستلزمه بانضمام أمارات اخر یحصّلها المتتبع او بانضمام أقوال المتأخرین دعوی الاجماع.

ص: ۱۴۳

ترجمه:

تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ

و آنچه از محقق سبزواری مبنی بر اینکه اجماعات ادعاشده تنها مبتنی بر ملاحظه و مشاهده کتب موجود نزد مدعی اجماع است، در وقت تألیف شاهدهی بر آن نیست، بلکه شاهد برخلاف آن است و به فرض وجود شاهد (بر گفتار ایشان)، (موجب حصول) ظنی است که عملاً ضروری به ظاهر نسبت (دادن اتفاق توسط ناقل به مجمعی) نمی‌رساند. زیرا نسبت دادن یک امر حسی (مثل اینکه: ناقل اجماع گفته است که اتفاق علماء در این مسئله چنین و چنان است) به یک شخص، ظهور در احساس و ادراک آن (امر حسی) توسط آن شخص دارد (یعنی: او این اقوال را بالحس و المشاهده ادراک کرده و خودش آنها را در کتب فقهاء دیده و لذا به آنها نسبت داده).

و هنگامی که به ظهور این نسبت قائل شدیم، غالباً نقل اجماع منقول به استثنای تعداد کمی نسبت به صدور فتوی از جمیع معروفین از اهل فتوی، حجت و مورد اعتماد بوده و وجود مخالف ضروری به آن (نسبت) نمی‌زند، زیرا احتمال دارد ناقل اجماع مرادش از اجماع، اتفاق غیر مخالفین باشد، در نتیجه کتب و تصانیف غیر مخالفین را بررسی (و پس از دست‌یابی به اتفاق رأی میان آنان) فتوی را به (همگی) آنان نسبت داده است. بلکه شاید (ناقل اجماع) از رجوع کسی که ما مخالفش می‌دانیم آگاهی یافته (که ما از آن بی‌خبریم).

بنابراین: نیازی به حمل کلام ناقل اجماع بر اجماع غیر مخالف نیست (بلکه می‌گوئیم: از معروفین، مخالفی در این مسئله وجود نداشته و ناقل پس از بررسی اقوال معروفین اهل فتوی به اتفاق آنها دست پیدا کرده و فتوی را به همه آنها نسبت داده است). و این مضمون (نسبت) که به وسیله ناقل از آن خبر داده شده (امری) ناشی از حس است اگرچه بنفسه از نظر عرف و عادت مستلزم موافقت با قول امام نباشد، جز آنکه این مضمون امکان دارد به کمک انضمام به برخی از قرائن که متبوع آنها را به دست آورده و یا به انضمام اقوال متأخرین با ادعای اجماع مزبور، به موافقت رأی امام با مجمعی باشد.

ص: ۱۴۴

متن: مثلاً:

- ۱- إذا ادعى الشيخ قدس سره الاجماع على اعتبار طهارة مسجد الجبهة، فلا أقل من احتمال أن يكون دعواه مستندة إلى وجدان الحكم في الكتب المعدة للفتوى و إن كان بايراد الروايات التي يفتى المؤلف بمضمونها.
- ۲- فيكون خبره المتضمن لافتاء جميع أهل الفتوى بهذا الحكم حجة في مسأله. فيكون كما لو وجدنا الفتاوى في كتبهم، بل سمعناها منهم.
- ۳- و فتواهم و إن لم تكن بنفسها مستلزمة، عادة، لموافقة الإمام عليه السلام إلا أننا إذا ضمنا إليها فتوى من تأخر عن الشيخ من أهل الفتوى و ضم إلى ذلك أمارات اخر، فربما حصل من المجموع القطع بالحكم، لاستحالة تخلف هذه جميعها عن قول الامام.
- ۴- و بعض هذا المجموع- و هو اتفاق أهل الفتاوى المأثورة عنهم- و إن لم يثبت لنا بالوجدان، إلا أن المخبر قد أخبر به عن الحسن، فيكون حجة كالمحسوس لنا.
- ۵- و كما أن مجموع ما يستلزم عادة لصدور الحكم عن الامام إذا أخبر به العادل عن حس قبل منه و عمل بمقتضاه، فكذا إذا أخبر العادل ببعضه عن حس.

ص: ۱۴۵

ترجمه:

مثال

مثلاً:

- ۱- وقتی شیخ طوسی (ره) بر وجوب پاک بودن محل سجده (مهر) ادعای اجماع نمود، کمترین احتمال (در حق وی) این است که ادعای وی مستند است به یافتن این حکم (توسط خود او) در کتب معتبره اهل فتوی، اگرچه این یافتن صرفاً به سبب نقل روایات داله‌ای باشد که شیخ به مضمون آن (روایات) فتوی داده است.
- ۲- پس خبر شیخ (ره) که دربرگیرنده فتوای جمیع اهل فتوی به حکم مزبور است در این مسئله حجت است و به منزله این است که خود ما این فتاوی را در کتب مؤلفین دیده باشیم بلکه از خود آنها شنیده باشیم.
- ۳- و اگرچه فتوای ایشان بنفسه و به طور معمول (بدون انضمام قرینه) مستلزم موافقت با رأی امام نمی‌باشد، لکن اگر فتاوی علمای متأخر از شیخ را به آنها ضمیمه کنیم و امارات دیگری (که کاشف از موافقت امام است) به آنها منضم شود، چه بسا از این مجموعه قطع به حکم حاصل شود؛ زیرا تخلف جمیع امور یاد شده از موافقت با رأی امام محال است.
- ۴- اگرچه برخی از این مجموع، که همان اتفاق اهل فتاوی رسیده از آنان است، وجدانا برای ما ثابت نشده، و لکن چون این مخبر (عادل و موثق یعنی شیخ) عن حسّ از آن خبر داده است به منزله محسوس است برای ما (مثل این است که ما خود آن را از اهل فتوی دیده یا شنیده باشیم) در نتیجه حجت است.
- ۵- و همان‌طور که این مجموعه، در صورتی که شخص عادل (شیخ) عن حسّ از آن خبر بدهد از او پذیرفته شده و به مقتضای آن عمل می‌شود، عادتاً مستلزم موافقت با رأی امام است، پس اگر همان شخص عادل از بعضی آن نیز عن حسّ خبر دهد از او پذیرفته شده و به مقتضای آن خبر عمل می‌شود.

ص: ۱۴۶

متن: ۱- و توضیحه، بالمثال الخارجی، أن نقول: إنَّ خبر مائه عادل أو ألف مخبر بشيء مع شدّة احتياطهم في مقام الاخبار يستلزم عادةً ثبوت المخبر به في الخارج، فإذا أخبرنا عادل بأنه قد أخبر ألف بموت زيد و حضور دفنه، فيكون خبره باخبار الجماعة بموت زيد حجّة فيثبت به لازمه العاديّ و هو موت زيد.

۲- و كذلك إذا أخبر العادل ياخبار بعض هؤلاء و حصلنا إخبار الباقي بالسّماع منها.

۳- نعم لو كانت الفتاوى المنقولة إجماعاً بلفظ الاجماع على تقدير ثبوتها لنا بالوجدان ممّا لا يكون بنفسها او بضميمة أمارات اخر مستلزماً عادةً للقطع بقول الامام و إن كانت قد تفيده، لم يكن معنّى لحجّية خبر الواحد في نقلها تعبدًا، لأنّ معنى التعبد بخبر الواحد في شيء ترتيب لوازمه الثابتة له و لو بضميمة امور اخر.

۴- فلو أخبر العادل باخبار عشرين بموت زيد و فرضنا أنّ إخبارهم قد يوجب العلم و قد لا يوجب، لم يكن خبره حجّة بالنسبة إلى موت زيد، إذ لا يلزم من إخبار عشرين بموت زيد موته.

۵- و بالجملة، فمعنى حجّية خبر العادل و جوب ترتيب ما يدلّ عليه المخبر به مطابقتاً، او تضمّناً، او التزاماً عقلياً او عادياً او شرعياً، دون ما يقارنه أحياناً.

ص: ۱۴۷

ترجمه:

توضیح مطلب با یک مثال خارجی

این است که بگوییم:

۱- خبر صد نفر شخص عادل یا گزارش هزار نفر مخبر از حادثه‌ای با وجود احتیاط در مقام خبر دادن، عادتاً مستلزم ثبوت و تحقق مخبر به (آن حادثه) در خارج است. پس اگر یک نفر عادل خبر دهد که هزار نفر عادل (محتاط) از موت زید و حضورشان در دفن او خبر داده‌اند، خبر او از اخبار آن جماعت به موت و مرگ زید حجت است، و لازمه عادی آنکه مرگ زید است ثابت می‌گردد.

۲- و این چنین است، وقتی یک نفر عادل خبر دهد از اخبار برخی از این مخبرین (مثلاً ۱۰۰ نفر) و اخبار بقیه این مخبرین با شنیدن خود ما از آنها برای ما حاصل شود (لازمه عادی مجموع خبر و استماع ما که مرگ زید است ثابت می‌شود).

۳- بله: در صورتی که فتاوی منقول به لفظ اجماع به فرض ثبوت و حصول وجدانی آنها در کتب فتاوی برای ما، از جمله اموری است که به تنهایی یا به ضمیمه کردن امارات و قرائن دیگر، عادتاً مستلزم قطع به رأی امام و موافقت حضرت با مجمعین نمی‌باشد و اگرچه (این فتاوی منقوله) گاهی مفید قطع می‌باشند، ولی به معنای حجیت خبر واحد در نقل آن (فتاوی منقوله) نمی‌باشد و نمی‌توان آن را تعییداً ثابت فرض نمود، زیرا معنای تعبد به خبر واحد، ترتب و تحقق لوازم ثابت برای آن (خبر واحد) است و لو به ضمیمه امور و امارات دیگر.

۴- در نتیجه: اگر عادل خبر دهد از خبر دادن بیست نفر از مرگ زید، به فرض اینکه اخبار ایشان گاهی موجب علم شده و گاهی فاقد این فایده است، خبر این عادل نسبت به مرگ زید حجت نمی‌باشد؛ زیرا خبر بیست نفر از مرگ زید مستلزم ثبوت و تحقق مرگ زید (برای ما) نمی‌باشد.

۵- خلاصه کلام اینکه:

معنای حجیت خبر عادل، عبارت است از مرتب ساختن معنا و مدلول مطابقی یا تضمینی و یا التزامی مخبر به (حادثه) بر آن خبر، اعم از آنکه در مدلول التزامی، لازمه مخبر به (چیزی که از آن خبر داده می‌شود) عقلی بوده و یا شرعی و یا عادی باشد، نه آنچه را که احیاناً با خبر عادل مقارن است (یعنی: گاهی با آن بوده و گاهی نه).

تشریح المسائل

* حاصل کلام از عبارت (نعم بقی هنا شیء) تا به اینجا چیست؟

این است که: برخلاف جمع‌بندی قبلی که در تمام مبحث اجماع، شیخ نسبت به اجماع منقول نظر منفی داشت و در همه جا به تضعیف و رد آن می‌پرداخت و آن را از درجه اعتبار ساقط می‌نمود و قائل به حجیت آن نبود، در اینجا به آن روی سکه که شیخ نظر نهایی خود را در باب اجماع ابراز می‌کند، برمی‌خوریم و آن عبارت است از اینکه: به این آسانی نمی‌توان از جنبه‌های مثبت و برکات اجماع دست کشید و لذا حق این است که بگوئیم: اجماع برخلاف خبر واحد فی نفسه و بالاستقلال حجت نیست. و لکن با ضمیمه کردن امارات دیگر حجیت پیدا می‌کند، پس فی الجملة و نه بالجمله ارزشمند است.

* مراد شیخ از مطلب اخیر چیست؟

این است که: درجات و مراتب اجماع متفاوت است و ترتیب آن از بالا به پایین به شرح ذیل است:

- ۱- اتفاق الكل در تمام اعصار و امصار.
 - ۲- اتفاق الكل در عصری از اعصار.
 - ۳- اتفاق المعروفین در تمام اعصار.
 - ۴- اتفاق المعروفین در یک عصر.
 - ۵- اتفاق جماعتی اندک به خاطر حسن ظن به آنها.
 - ۶- اجماع اجتهادی و حدسی.
- حال می‌گوید:

- ۱- کسی که با صراحت در مکتوباتش می‌گوید: اجمع الاصحاب علی کذا، نمی‌توان گفت: مراد او از این اجماع، اجماع مرحله پنجم و ششم است چرا که چنین چیزی با ظاهر اجماع نمی‌سازد، چون ظاهر اجماع اتفاق الكل است آن‌هم وجدانا. یعنی: مدعی اجماع خود از نزدیک به بررسی و مشاهده اقوال علما پرداخته، نه اینکه حدس زده و یا اینکه حسن ظن پیدا نموده باشد.
- ۲- گفته شد که تحصیل اتفاق الكل در تمام اعصار و یا لاقلاً عصر واحد مع کثرة الفقهاء معمولاً ممکن نیست، پس مرحله اول و دوم اجماع نیز معمولاً غیر ممکن است.

در نتیجه:

نمی‌توان اجماعات منقوله در کتب فقهیه را بر معنای حقیقیش حمل نمود، هم به دلیل وجود صارف و هم حکم عقل به محال بودن آن.

* پس اگر به نظر شیخ، دست‌یابی به اجماع حقیقی تعذر دارد چه باید کرد؟

می‌فرماید: قانون این است که: (اذا تعذرت الحقیقه فاقرب المجازات اولی بالارادة)

* حاصل قانون مذکور چیست؟

این است که بگوییم: مراد مدعیان اجماع از این ادعاها، اتفاق المعروفین در تمام عصرها و یا عصر واحد است.

* و لکن قبلاً گفته شد که اتفاق المعروفین به تنهایی مستلزم قول امام نیست و برای ما حدس قطعی به رأی امام نمی‌آورد؟

بله: و لکن با انضمام امارات و قرائن می‌توان چنین اجماعی را حجت نمود.

* مراد از امارات و قرائن چیست؟

قرائن عبارتند از:

۱- ظاهر آیه و یا آیاتی از قرآن به انضمام اتفاق المعروفین.

فی‌المثل: وقتی شیخ طوسی برای ما نقل اجماع می‌کند، اگرچه یقین داریم که مرادش از آن اجماع، اتفاق الكل در تمام اعصار و یا یک عصر مع کثره العلماء نیست، چرا که چنین امری عادتاً ممکن نیست، لکن از آنجا که حد اقل مراد شیخ طوسی می‌تواند اتفاق المعروفین باشد و این اتفاق المعروفین هم عن حسّ باشد، آن را می‌پذیریم هرچند عادتاً مستلزم قول امام نیست. از طرفی هم خود ما از ظاهر آیه برداشتی داشته مطابق با آن اجماع، یعنی: ۵۰٪ از ارزش حکم را اجماع و ۵۰٪ از ارزش آن را ظاهر آیه تأمین نماید، پس یقین حاصل می‌شود که حکم واقعی همین است.

۲- ظاهر حدیث به ضمیمه اتفاق المعروفین به همان بیان که در ظاهر آیه گفته شد.

۳- انضمام اجماعات منقوله دیگر که در حد استفاضه‌اند به اتفاق المعروفین.

۴- اجماع محصل ظنی و ضمیمه آن به این اجماع (اتفاق المعروفین).

فی‌المثل: شیخ طوسی می‌گوید: (اجمع العلماء علی طهاره مسجد الجبهه).

حال: اگرچه ما یقین داریم که او فتاوی همه علماء را تفحص و تتبع نکرده، اطمینان داریم که حد اقل فتاوی صاحبان کتب فتوائیه را دیده است و لذا از راه نقل شیخ، اتفاق المعروفین تا زمان خود شیخ را به دست می‌آوریم، سپس همت کرده خودمان به تحصیل آراء معروفین پس از شیخ می‌پردازیم. وقتی کتب فتوائیه آنان را بررسی کرده، دیدیم این‌ها نیز همان فتوی را دارند، اجماع علمای پس از شیخ نیز تحصیل می‌شود.

ص: ۱۵۰

حال: از انضمام این اجماع محصل ظنی به آن اجماع منقول یقین به رأی معصوم پیدا می‌کنیم.

* این یقین حاصله وجدانی است یا ظنی؟

اگر همه این فتاوی را خودمان وجدان کرده بودیم، یقین ما به رأی معصوم وجدانی بود، لکن در اجماع مذکور، چون قسمتی را با اخبار عادل تحصیل نمودیم یقین ما به رأی معصوم تبعیدی است.

* حاصل مطلب از مطالب مذکور چیست؟

این است که:

- ۱- اگر فتاوی همه ارباب کتب فتوی را خودمان تتبع و بررسی کنیم یقین ما به رأی معصوم وجدانی است.
- ۲- اگر فتاوی تمام معروفین را فرد عادل برای ما اخبار کند، یقین ما به رأی معصوم تبعیدی است.
- ۳- اگر قسمتی از فتاوی را یکی از علماء برای ما اخبار کند و فتاوی متأخرین را خودمان تتبع کنیم، یقین ما به رأی معصوم باز تبعیدی است.
- ۴- و آنجا که اخبار مخبر به تنهایی مستلزم قول امام نیست و اماره قابل اعتمادی هم در دست نباشد، چنین اخباری فاقد ارزش است زیرا مستلزم رأی امام نمی‌باشد.

* تنظیر شیخ جهت فهم مطالب چیست؟

این است که:

- ۱- گاهی خود شخص شاهد مرگ زید بوده و در خاکسپاری او حضور داشته لذا برای او علم وجدانی به مرگ زید و ترتیب آثار موت، شرعا و عقلا و عاداتا و ... پیدا می‌شود.
- ۲- گاهی خود شخص شاهد مرگ زید و حاضر در خاکسپاری او نبوده، لکن صد مخبر عادل و یا هزار مخبر و لو غیر عادل که در حد تواترند از موت زید و دفن او برای مخاطب خبر داده‌اند، در اینجا نیز برای مخاطب یقین وجدانی به موت زید حاصل می‌شود.
- ۳- گاهی شخص، شاهد موت زید نبوده و در خاکسپاری او حضور نداشته و یک نفر عادل از مرگ زید به او خبر داده که هزار نفر دیگر به آن عادل خبر داده‌اند، در اینجا نیز خبر آن عادل حجت است.
- یعنی: ما آن عادل را تصدیق می‌کنیم و تصدیق عبارت است از: نَزَلَهُ مِنْزَلَةُ الْعِلْمِ، آن گاه برای خود مخبر یقین وجدانی به مرگ زید حاصل می‌شود و برای ما یقین تبعیدی.
- ۴- و گاهی نیز عادل به ما خبر می‌دهد که ۵۰ نفر از مرگ زید به او گزارش داده‌اند که این عاداتا یقین آور نیست. لکن اگر ۵۰ نفر هم به خود ما خبر دادند، این خبر حسی به اضافه آن خبر، نسبت به مرگ زید برای ما قطع تبعیدی حاصل می‌کند.

ص: ۱۵۱

متن: ۱- ثم إن ما ذكرنا لا- يختصّ بنقل الاجماع، بل يجرى فى نقل الاتفاق و شبهه، و يجرى فى نقل الشهرة و نقل الفتاوى عن أربابها تفصيلاً.

۲- ثم إنه لو لم يحصل من مجموع ما ثبت بنقل العادل و ما حصله المنقول إليه بالوجدان من الأمارات و الأقوال القطع بصدور الحكم الواقعى عن الإمام عليه السلام لكن حصل منه القطع بوجود دليل ظنى معتبر بحيث لو نقل الينا لاعتقدناه تاماً من جهة الدلالة و فقد المعارض، كان هذا المقدار أيضاً كافياً فى اثبات المسألة الفقهيّة، بل قد يكون نفس الفتاوى التى نقلها الناقل للاجماع إجمالاً مستلزماً لوجود دليل معتبر، فينقل الاجماع المنقول بالحجّة بعد إثبات حجّة خبر العادل فى المحسوسات، إلّا إذا منعنا- كما تقدّم سابقاً- عن استلزام اتفاق أرباب الفتاوى عادة لوجود دليل لو نقل إلينا لوجدناه تاماً و إن كان قد يحصل العلم بذلك من ذلك، إلّا أن ذلك شىء قد يتفق و لا يوجب ثبوت الملازمة العاديّة التى هى المناط فى الانتقال من المخبر به إليه.

۳- الا ترى أن إخبار عشرة بشىء قد يوجب العلم به، لكن لا ملازمة عاديّة بينهما، بخلاف إخبار ألف عادل محتاط فى الإخبار.

۴- و بالجملة، يوجد فى الخبر مرتبة تستلزم عادة تحقّق المخبر به، لكن ما يوجب العلم أحياناً قد لا يوجبه، و فى الحقيقة ليس هو بنفسه الموجب فى مقام حصول العلم و إلّا لم يتخلف.

ص: ۱۵۲

ترجمه: ۱- البته مطالبی که ذکر نمودیم تنها به نقل فتوای علماء (توسط ناقل) به لفظ اجماع، اختصاص ندارد بلکه در لفظ (اتفاق) و شبه آن، بلکه در نقل شهرت و نقل و حکایت فتوی از ارباب فتوا، به طور تفصیل و (به صورت) علی حده نیز جاری است.

۲- سپس می‌فرماید:

اگر از مجموع آنچه به نقل عادل ثابت شده و آنچه را که منقول الیه خود از امارات و اقوال بالوجدان تحصیل نموده، قطع و یقین به صدور حکم واقعی از امام پیدا نشود، لکن علم به وجود دلیل ظنی معتبری از آن حاصل گشت، که اگر (از جانب ناقل اجماع و یا ... برای ما نقل می‌شد، از جهت دلالت و مفقود المعارض بودن به تام بودنش معتقد می‌شدیم، و این مقدار نیز در اثبات مسئله فقهیه (و استنادش به دلیل) کفایت می‌کند، بلکه چه بسا نفس فتاوائی را که ناقل برای اجماع نموده است به تنهایی (یعنی بدون انضمام به آنچه منقول الیه تحصیل نموده) مستلزم وجود دلیل ظنی مذکور باشد، پس بعد از اثبات حجیت خبر عادل در محسوسات اجماع منقول (به عنوان یک دلیل دیگر) مستقلاً حجت است، مگر اینکه همچون گذشته از تلازم (مجرد) اتفاق ارباب فتوی و کشف وجود دلیل معتبری منع کنیم که اگر برای ما نقل شود آن را تام خواهیم یافت، اگرچه گاهی علم به آن دلیل معتبر، از آن اتفاق ارباب فتوی حاصل می‌شود، و گاهی نه، جز اینکه حصول علم گاهی اتفاق می‌افتد ولی موجب ثبوت ملازمه عادی‌ای که ملاک و مناط انتقال از مخبر به به آن می‌باشد نشود.

۳- آیا ملاحظه نمی‌کنی که خبر دادن ده نفر به امری گاهی موجب حصول علم به آن (امر) می‌شود، لکن ملازمه عادی‌ای میان این خبر و حصول علم وجود ندارد (و لذا قابل اعتماد نمی‌باشد) به خلاف خبر دادن هزار نفر عادل احتیاط‌کننده در مقام اخبار (که تلاش می‌کنند میان خبرشان با حصول علم برای مخاطب ملازمه عادی‌ه وجود داشته باشد به نحوی که عرف، انفکاک آن دو را محال می‌داند و چنین اخباری حجیت دارد).

۴- خلاصه کلام اینکه:

گاهی در خبر مرتبه‌ای وجود دارد که معمولاً مستلزم تحقق مخبر به است، لکن گاه این مرتبه موجب علم به تحقق مخبر به می‌شود و گاه نه، و در حقیقت این نفس خبر نیست که در این مقام موجب علم است (بلکه امر دیگری علت حصول علم به تحقق حادثه است) و الا- (اگر نفس خبر، علت ایجاد علم به تحقق حادثه بود، نمی‌باید در برخی اوقات) از تحقق مخبر به و علم به آن تخلف کند؛ زیرا تخلف علت از معلول خودش ممکن نیست.

ص: ۱۵۳

تشریح المسائل

* حاصل مطلب در عبارت (ثم ان ما ذكرنا ...) چیست؟

این است که:

- ۱- همه مطالبی که در اطراف لفظ اجماع بیان شد در رابطه با لفظ اتفاق، شهرت و ظاهر الاصحاب نیز جاری است لذا اگر کسی بگوید: اتفق العلماء علی کذا، همان‌طور که در آنجا می‌گفت: اجمعت العلماء علی کذا ...، این به تنهایی و بالاستقلال حجت نمی‌باشد، لکن با ضمیمه شدن امارات معتبره به آن ارزشمند می‌شود و یقین تعبدی به رأی امام پدید می‌آورند.
- ۲- همین کلام در نقل شهرت نیز جاری است، یعنی: اگر کسی بگوید: هذا الحكم مشهور، سپس ما یا به تتبع آرا بردازیم و یا ظاهر آیه را به آن ضمیمه کنیم باز یقین آور می‌شود.
- ۳- و یا اگر فقیهی فتاوی دیگر فقهاء را مفصل بیان نمود فی المثل فرمود: قال الصدوق و یا المفید و یا السید، فی الجملة دارای ارزش‌اند و در صورت انضمام امارات معتبره به آن، ارزش تام و کامل پیدا می‌نماید.

* پس مراد از عبارت (ثم انه لو لم يحصل ...) چیست؟

این است که:

- ۱- گاهی از انضمام اجماع منقول و امارات ظنیه معتبره و مجموعه حاصله از آن دو به حکم واقع و رأی امام قطع حاصل می‌شود.
 - ۲- گاهی در اثر قوت امارات مثل: انضمام فتاوی همه صاحبان فتاوی متأخرین به اجماع منقول شیخ و یا ... مجموعه‌ای حاصل می‌شود که قطع به حکم ظاهری یعنی: وجود دلیل معتبر پیدا می‌شود.
 - یعنی: فقیه یقین حاصل می‌کند که حتما یک دلیل معتبری وجود داشته که فتاوی مشهور متقدمین و متأخرین یکی شده است. نتیجه اینکه: این انضمام چه ما را به حکم واقعی برساند و چه به دلیل معتبری که (لو وصل الینا لکان عندنا ایضا حجة) در مسائل فقهیه کافی است.
 - ۳- گاهی ممکن است مجرد یک نقل اجماع (بدون انضمام امارات دیگر) قطع به یک دلیل معتبر حاصل شود. در نتیجه: این اجماع منقول نیز مستقلا و بدون ضمیمه دارای ارزش است لکن این مطلب تصادفی است. یعنی: میان نقل اجماع و قطع به دلیل معتبر ملازمه عادی‌ای وجود ندارد و لذا از ارزش می‌افتد. پس اجماع منقول فی الجملة دارای ارزش است لکن مع الانضمام ارزش بالجملة پیدا می‌کند و بدون ضمیمه از ارزش می‌افتد.
- لذا: ما از اجماع منقول به عنوان مؤید استفاده می‌کنیم و در مقام استدلال به اجماع منقول تنها اکتفا نمی‌کنیم.

ص: ۱۵۴

- متن: ۱- ثمَّ إِنَّهٗ قد تَبَّهٗ علی ما ذکرناه- من فائدهٗ نقل الإجماع- بعض المحقِّقین(۱) فی کلام طویل له.
- ۲- و ما ذکرنا و إن کان محصِّل کلامه علی ما نظرنا فیہ، لكنَّ الأولى نقل عبارته بعینها، فلعلَّ الناظر یحصِّل منها غیر ما حصَّی لنا فإنا مررنا علی العبارة مرورا و لا یبعد أن یكون قد اختفی علینا بعض ما له دخل فی مطلبه.
- ۳- قال فی «کشف القناع» و فی رسالته الَّتِی صَنَّفها فی الموسعةٗ و المضایقةٗ- ما هذا لفظه:
- و لیعلم أنَّ المحقِّق فی ذلك هو أنَّ الإجماع الّذی نقل- بلفظه المستعمل فی معناه المصطلح أو بسائر الألفاظ علی کثرتها- إذا لم یکن مبتنیا علی دخول المعصوم بعینه أو ما فی حکمه فی المجمعین فهو إنَّما یكون حجةً علی غیر الناقل باعتبار نقله السبب الکاشف عن قول المعصوم أو عن الدلیل القاطع أو مطلق الدلیل المعتدَّ به، و حصول الانکشاف للمنقول إلیه و التمسُّک به بعد البناء علی قبوله لا باعتبار ما انکشف منه لناقله بحسب ادِّعائه فهنا مقامان:

۱- هو الشیخ العلامة اسد الله التستری

ص: ۱۵۵

ترجمه: ۱- سپس شیخ می‌فرماید: آنچه از فوائد نقل اجماع تا به اینجا ذکر نمودیم، برخی از محققین (شیخ اسد الله تستری) در کلام و نوشتار طولانی آورده است.

۲- و آنچه ما گفتیم اگرچه حاصل کلام ایشان است، لکن آنچه شایسته‌تر است نقل عین عبارت ایشان است شاید خوانندگان چیزی غیر از آنچه ما استفاده کرده‌ایم تحصیل نمایند، البته ما مطالب ایشان را به دقت مرور کردیم لکن ممکن است برخی از امور که در مطلب و مقصود ایشان دخیل بوده است از نظر ما مخفی مانده باشد.

نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع

اشاره

۳- جناب تستری در کتاب «کشف القناع» و رساله‌ای که در مسأله مواسعه و مضایقه تألیف نموده، فرموده است: آنچه در باب اجماع منقول، محقق و ثابت است این است که:

اجماعی که به لفظ اجماع و یا با الفاظ کثیر الاستعمال دیگر در معنای مصطلحش استعمال گردد، البته زمانی که اجماع مبتنی بر دخول امام در مجمعی نباشد، در حق غیر ناقل از این جهت است که، ناقل سبب کاشف از قول امام و یا سبب حاکی از دلیل قاطع و یا مطلق دلیل قابل اعتماد (هرچند قطع آور نباشد) نقل نموده است، و حصول انکشاف (یعنی: آگاهی به رأی معصوم و یا وجود دلیل) برای منقول الیه و تمسک وی به اجماع منقول بعد از بنا گذاشتن بر قبول آن، نه به اعتبار اموری است که از اجماع منقول برای ناقل آن کشف شده و نه به حسب ادعای اوست.

پس: در اینجا دو مقام از بحث وجود دارد:

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (او ما فی حکمه ...) در متن چیست؟

معطوف به اجماع دخولی است و مراد آنجایی است که ناقل یقین به دخول امام در میان مجمعی دارد، لکن بعینه و به طور مشخص به حضرت علم و معرفت ندارد و حال آنکه در اجماع دخولی: ناقل قطع و یقین دارد که امام در میان مجمعی است و بعینه و به طور مشخص او را می‌شناسد.

* مراد از عبارت (او مطلق الدلیل المعتدّ به ...) چیست؟

یعنی: علم و آگاهی از دلیلی بدهد که قطع آور نبود، و لکن از جمله ادله ظنیّه معتبره باشد.

ص: ۱۵۶

متن: الأول:

حجّيته بالاعتبار الأول ۱- و هي مبتنية من جهتي الثبوت و الإثبات على مقدمات:

الاولی: دلالة اللفظ على السبب

و هذه لا بد من اعتبارها و هي متحققة ظاهرا في الألفاظ المتداولة بينهم ما لم يصرف عنها صارف.

۲- و قد يشته الحال إذا كان النقل بلفظ الإجماع في مقام الاستدلال. لكن من المعلوم أنّ مبناه و مبنی غیره ليس على الكشف الذي يدّعيه جهال الصوفية و لا على الوجه الأخير الذي إن وجد في الأحكام ففي غاية الندرة- مع أنه على تقدير بناء الناقل عليه و ثبوته واقعا كاف في الحجّية- فإذا انتفى الأمران تعين سائر الأسباب المقررة.

۳- و أظهرها غالبا عند الإطلاق حصول الأطلاع بطريق القطع أو الظنّ المعتدّ به على اتفاق الكلّ في نفس الحكم و لذا صرح جماعة منهم باتّحاد معنى الإجماع عند الفريقين و جعلوه مقابلا للشّهرة، و ربّما بالغوا في أمرها بأنّها كادت تكون إجماعا و نحو ذلك، و ربّما قالوا: إن كان هذا مذهب فلان فالمسألة إجماعية.

۴- و إذا لوحظت القرائن الخارجية- من جهة العبارة و المسألة و النقلة- و اختلف الحال في ذلك فيؤخذ بما هو المتيقّن أو الظاهر.

۵- و كيف كان، فحيث دلّ اللفظ و لو بمعونه القرائن على تحقّق الاتفاق المعتبر كان معتبرا و إلّا فلا.

ص: ۱۵۷

ترجمه:

مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول**اشاره**

۱- و آن از دو جهت ثبوت و اثبات مبتنی بر مقدماتی است.

مقدمه اول: دلالت لفظ (اجماع) است بر سبب (یعنی بر اتفاق مجمعین).

و این (دلالیت) قطعاً باید مورد لحاظ و اعتبار قرار گیرد، چرا که در الفاظ متداول میان حضرات تا زمانی که قرینه صارف‌های در کار نباشد ظهور دارد (یعنی: در مقام نقل اجماع بر سبب مذکور دلالت می‌کند).

۲- و گاهی امر مشتبه است (و نقل اجماع ظهور مذکور را ندارد) زیرا نقل (اتفاق مجمعین) به لفظ اجماع، در مقام استدلال می‌باشد، لکن مخفی نباشد که مبنای ناقل و مبنای غیر ناقل، نه بر کشفی است که جهال از صوفیه ادعای آن را می‌کنند و نه بر وجه اخیری است که اگر در احکام یافت شود در نهایت ندرت باشد، و در صورتی که بنای ناقل بر امر خیر و ثبوت آن (به حسب) واقع باشد، در حجیت (اجماع منقول) کافی است. پس وقتی دو امر مذکور (بناء اجماع بر کشف صوفیه و بر طبق وجه اخیر) منتفی شود، سایر اسباب مقرر (در این معنا) تعیین می‌یابد و باید اجماع را مبتنی بر آنها دانست.

۳- و اظهار آن (ده وجهی که در کتاب کشف القناع آمده) عند الاطلاق حصول علم و اطلاع به طریق قطع و یا ظن معتبر، بر اتفاق کل علماء در نفس حکم است (یعنی: منقول الیه می‌تواند از لفظ اجماع منقول به اتفاق علما در فتوا، علم و یا ظن معتبر پیدا کند) و لذا جماعتی از اهل فن به یکی بودن معنای اجماع نزد شیعه و سنی تصریح نموده و آن را در مقابل شهرت قرار داده‌اند، و چه بسا برخی در مسئله شهرت مبالغه کرده به اینکه نزدیک است که این مسئله (شهرت) در حد اجماع باشد، و چه بسا برخی از فقها فرموده‌اند: اگر فلان حکم (مشهور) مذهب فلان فقیه است، پس مسئله اجماعی است.

۴- و اگر قرائن خارجیه از جهت دلالت (بر اتفاق علما) و از جهت نفس مسئله و از نظر ناقلین اجماع ملاحظه شوند، و حال (امر) دگرگون باشد، پس آنچه متیقن یا ظاهر است، اخذ می‌شود.

۵- به هر صورت، در هر موردی که لفظ (ولو) به کمک قرائن دلالت بر تحقق اتفاق معتبر کند، معتبر است و الا نمی‌توان به آن اعتماد کرد.

ص: ۱۵۸

تشریح المسائل

*** مراد از اعتبار اول در عبارت (حجیت بالاعتبار الاوّل ...) چیست؟**

نقل اجماع به اعتبار سبب کاشف است و نه نقل آن به اعتبار امری که برای ناقل منکشف شده است.

*** مراد از جهت ثبوت و جهت اثبات در عبارت (و هی مبنیة من جهتی الثبوت و ...) چیست؟**

۱- مراد از جهت ثبوت، همان سبب کاشف است.

فی المثل: لفظ اجماع و یا اتفاق و یا ... دلالت بر اتفاق جماعتی کند که رأیشان عادتاً ملازم با رأی امام باشد. (بیان جهت ثبوت در مقدمه اول صورت می‌پذیرد).

۲- و مراد از جهت اثبات، حجیت سبب مذکور و اثبات چگونگی استکشاف حجت معتبره از این سبب است. (بیان جهت اثبات در مقدمه دوم و سوم صورت می‌پذیرد).

*** مراد از دو کلمه (لفظ) و (السبب) در عبارت (دلالة اللفظ علی السبب ...) چیست؟**

مراد از لفظ همان اجماع است و از سبب، اتفاق مجمعین است.

*** مراد تستری از عبارت (و هی محققة ظاهراً ... الخ) چیست؟**

این است که: گاهی نقل سبب کاشف از حیث ظاهر لفظ روشن است، فی المثل ناقل می‌گوید:

اتَّفَق العلماء و یا اتَّفَق الأصحاب و یا أجمع الأصحاب.

نکته: اگر کلماتی مثل: جمیعاً یا کافهً یا قاطبهً به عنوان تأکید در پایان عبارت مذکور آورده شود، بدون شک لفظ منقول به نظر تستری ظاهراً بر سبب کاشف دلالت می‌کند.

*** مراد از عبارت (و قد یشبه الحال ... الخ) چیست؟**

این عبارت معطوف است به عبارت (و هی محققة ظاهراً) و حاصل مطلب این است که:

۱- گاهی نقل اجماع، ظهور تام در سبب، که همان اتفاق الكل است دارد و این در صورتی است که ناقل صرفاً در مقام نقل اقوال علما باشد.

۲- و گاهی نقل اجماع ظهور مذکور را ندارد، یعنی: دلالت لفظ اجماع بر سبب کاشف نامعلوم و مشتبه است، و این در صورتی است که ناقل اجماع را در مقام استدلال نقل نماید.

*** کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال توسط ناقل چگونه است؟**

بدین گونه است که ناقل تنها اجماع را نقل کند بدون اینکه آن را به فقها نسبت دهد. فی المثل:

وقتی حکم مستنبطی را از نظر خود بیان می‌کند در مقام اثبات آن حکم بگوید: یدل علیه الاجماع و یا هذا الحكم اجماعی.

ص: ۱۵۹

*** وجه مشتبه الحال بودن و دلالت نداشتن لفظ اجماع بر سبب کاشف (اتفاق الكل) در این مقام چیست؟**

این است که: ناقل اجماع در مقام استدلال، هدفش اثبات مطلوب است از هر راهی که ممکن است لذا ممکن است به اتفاق جماعتی که معمولا سبب کاشف نیست تمسک جوید، برخلاف ناقل در مقام نقل اجماع، که ظاهر نقل دلالت بر اتفاق الكل دارد. که میان این امر و موافقت رأی معصوم با ایشان ملازمه عادیه وجود دارد.

*** مراد از عبارت (ان مبناه و مبنا غیره لیس علی الکشف الذی ...) چیست؟**

این است که: مبنای ناقل اجماع و غیر او نه بر کشفی است که صوفیه ادعای آن را دارند و نه بر آخرین وجه از وجوه ده گانه، که اگر در احکام یافت شود بسیار کم است.

*** کشف صوفیانه چیست؟**

مقام صحو بعد از محو و بقای بعد از فناست که عارف سالک پس از ریاضات نفسانی و سختیهای جسمانی بدان رسیده است و در مقام حق یقین مستقر شده، از عالم بیان به عالم جنان ارتقاء یافته در نتیجه همه اشیاء نزد او به کشف حقیقی آشکار و منکشف‌اند، و هکذا ادامه سیر و مجاهدات نفسانی تا رسیدن به درجه السبعین و ...

*** مراد از وجه الاخیر در عبارت (و لا علی الوجه الامر ... الخ) چیست؟**

آخرین و دوازدهمین وجه از وجوهی است که جناب تستری در کتاب کشف القناع آورده است. حاصل وجه مذکور عبارت است از اینکه:

در زمان غیبت امام از طریق رؤیت و سماع از وجود مقدس آن حضرت علم به قول ایشان حاصل کرده باشد، لکن آن رایی و سامع جهت کتمان این سرّ از طرفی و حق را به اهلش رساندن از طرف دیگر، فرموده آن حضرت را به لفظ اجماع بیان کند، البته این در حالی است که مدرک آن را از دیگران پنهان می‌کند.

*** قول تستری راجع به وجه اخیر به طور کامل چیست؟**

این است که: و یلحق بهذه الوجوه وجه آخر يتم به العدد و هو الثاني عشر و يختص كالثاني غالبا بالامام الثاني عشر. و هو ان يحصل لبعض الاولياء العلم بقوله بعينه باحد الوجوه الغير المنافية لامتناع رؤيته في غيبته و لم يكن مأمورا باختفائه و كتمان او كان مأمورا باعلانه به حيث لا ينكشف حقيقة امره فيبرزه في مقام الاستدلال بصورة الاجماع خوفا من التكذيب و الاذاعة و الضياع، و ربّما يكون العلم بقول الامام كذلك

ص: ۱۶۰

هو الاصل فى كثير من الزيارات و الاعمال المعروفة التى لا يوجد لها مستند ظاهرا.

*** مراد از امران در عبارت (فاذا اتقى الامران ...) چیست؟**

طریق کشف است به طریق صوفیه و وجه اخیر از دوازده وجه مذکور در «کشف القناع».

*** مراد از سائر الاسباب در عبارت (تعین سایر الاسباب المقررة ...) چیست؟**

همان وجوه مذکوره در «کشف القناع» است.

*** مراد از عبارت (و صرح جماعة منهم ...) چیست؟**

تقدیر آن چنین است که: یکون لفظ الاجماع کاشفا عن اتفاق الكل و دالاً علیه، صرح جماعة علیه.

*** مراد از عبارت (و هذه المسألة كادت أن تكون اجماعياً) چیست؟**

یعنی مرادشان از اجماع اتفاق کل علما است به طوری که شهرت را اتفاق اکثر علما می دانند.

*** مراد از سه کلمه (عبارت) (و المسألة) و (النقله) در عبارت (و اذا لوحظت القران ...) چیست؟**

مراد از (عبارت) دلالت بر اتفاق همه علماء است، مراد از (المسألة) این است که این مسئله: یا از فروع قدیمه‌ای است که در کلمات قدما مطرح بوده و یا از فروع جدیده‌ای است که در لسان متأخرین وجود دارد. و مراد از (النقله)، کثیر التبع بودن و یا نبودن ناقل است.

ص: ۱۶۱

متن: الثانية: حجية نقل السبب المذكور و جواز التعويل عليه.

۱- و ذلك لأنه ليس إلاً كنقل فتاوى العلماء و أقوالهم و عباراتهم الدالّة عليها لمقلديهم و غيرهم و روايته ما عدا قول المعصوم و نحوه من سائر ما تضمّنه الأخبار- كالأسئلة التي تعرف منها أجوبته و الأقوال و الأفعال التي يعرف منها تقريره- و نحوها ممّا تعلق بها و ما نقل عن سائر الرواة في الأسانيد و غيرها؛ و كنقل الشهرة، و اتفاق سائر أولى الآراء و المذاهب و ذوى الفتوى أو جماعه منهم، و غير ذلك.

۲- و قد جرت طريقة السلف و الخلف من جميع الفرق على قبول أخبار الآحاد في كلّ ذلك- ممّا كان النقل فيه على وجه الإجمال أو التفصيل، و ما تعلق بالشرعيات أو غيرها- حتّى أنّهم كثيراً ما ينقلون شيء مما ذكر معتمدين على نقل غيرهم من دون تصريح بالنقل عنه و الاستناد إليه، لحصول الوثوق به و إن لم يصل إلى مرتبة العلم، فيلزم قبول خبر واحد في ما نحن فيه أيضاً، لاشتراك الجميع في كونها نقل قول غير معلوم عن غير معصوم و حصول الوثوق بالناقل كما هو المفروض.

۳- و ليس شيء من ذلك من الاصول حتّى يتوهم عدم الاكتفاء فيه بخبر الواحد- مع أنّ هذا الوهم فاسد من أصله كما قرّر في محلّه- و لا- من الامور المتجددة التي لم يعهد الاعتماد فيها على خبر الواحد في زمان النبيّ و الأئمة و الصحابة و لا- ممّا يقدر اختصاص معرفته ببعض دون بعض مع أنّ هذا لا يمنع من التعويل على نقل العارف به لما ذكر.

مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجیت آن

اشاره

۱- و وجه آن (جواز اعتماد و حجت بودن) آن (نقل سبب) نیست مگر آنکه:

نقل آن به منزله نقل فتاوی علما و اقوالشان و عباراتی که دال بر آن فتاوی و اقوال برای مقلدین و غیر مقلدین آنهاست می‌باشد و یا به منزله نقل ماعدای قول معصوم از سایر اموری که اخبار و روایات متضمن آنهاست، از جمله فعل و تقریر حضرتش باشد. مانند سؤالاتی که پاسخ معصوم را از خود آنها می‌فهمی و یا به منزله نقل اقوال و افعالی است که تقریر امام از آنها فهمیده می‌شود و یا به منزله اموری مشابه آن اقوال و افعال یعنی: متعلقات آنها و یا آنچه از سایر روات و نقله‌ای که در اسانید و غیر اسانید وجود دارد و یا به مثابه نقل شهرت و اتفاق سایر ارباب آرا و مذاهب و صاحبان فتوا است.

۲- و گاهی طریق گذشتگان و آیندگان از هر فرقه و طائفه‌ای بر قبول اخبار آحاد در تمام امور ذکر شده جاری می‌شود، چه آنکه خبر واحد در آنها به نحو اجمال باشد یا به نحو تفصیل، و چه متعلق اخبار امور شرعی بوده باشد و یا غیر شرعی تا آنجا که چه بسیار حضرات، امور یاد شده را به اعتماد نقل دیگران حکایت کرده‌اند بدون اینکه تصریح به نقل از دیگری کرده و یا اینکه به ناقل استناد دهند به دلیل وثوق و اطمینان (ناقلین) به منقول عنه. اگرچه این وثوق و اطمینان به مرتبه علم و یقین نمی‌رسد، پس: در نتیجه قبول حجیت ما نحن فیه (خبر واحد) که از همین قبیل است، لازم است به دلیل اشتراک تمام امور یاد شده، در اینکه نقل از غیر معصوم بوده و مفید علم نمی‌باشد بلکه موجب حصول وثوق و اطمینان است.

۳- و هیچ‌یک از این امور نه از اصول است تا توهم عدم اکتفا در آن به خبر واحد شود و از این گذشته این وهم (که خبر واحد در اصول مسموع نیست) وهمی فاسد است، همان‌طور که در محل خودش به اثبات رسیده است، و نه از امور متجدده و مستحدثه‌ای است که در زمان پیامبر و ائمه اطهار و صحابه ایشان اعتماد در آنها به خبر واحد معهود نبوده است (تا بدون پشتوانه تلقی شوند)، بلکه این امور از امور متعارفه‌ای است که در همه اعصار و امصار در میان مردم رائج و مورد اعتماد بوده است، و نه اینکه اختصاصاً برخی گروهها به آن اعتماد و استناد جسته باشند و به فرض که معرفت به آن ندرتا اختصاص به گروهی غیر از گروه دیگر داشته باشد، این امر مانع از آن نیست که بگوئیم: فردی که به ناقل اعتماد داشته می‌تواند بر نقل او اعتماد نماید. دلیلش هم همان است که ذکر شد.

ص: ۱۶۳

تشریح المسائل*** چه زمانی نقل اجماع در اتفاق الكل را دارد؟**

زمانی که ناقل صرفاً در مقام نقل اقوال باشد.

*** چه زمانی نقل اجماع ظهور در اتفاق الكل را نداشته و امر مشتبّه است؟**

زمانی که ناقل اجماع را در مقام استدلال نقل نماید

*** کیفیت نقل اجماع در مقام استدلال را بیان کنید؟**

بدین گونه است که ناقل تنها اجماع را نقل می‌کند بدون اینکه آن را به علما و یا اصحاب نسبت دهد فی المثل:
وقتی ناقل حکم استنباط شده توسط خودش را بیان کرد در مقام اثبات و استدلال آن بگوید: و يدل عليه الاجماع و یا اینکه هذا الحكم اجماعی.

ص: ۱۶۴

متن: ۴- و يدلّ عليه مع ذلك ما دلّ على حجّية خبر الثقة العدل بقول مطلق. و ما اقتضى كفاية الظنّ في ما لا غنى عن معرفته و لا طريق إليه غيره غالباً، إذ من المعلوم شدّة الحاجة الى معرفة أقوال علماء الفريقين و آراء سائر أرباب العلوم لمقاصد شتى لا محيض عنها، كمعرفة المجمع عليه و المشهور و شاذّ من الاخبار و الاقوال و الموافق للعامّة او اكثرهم و المخالف لهم و الثقة و الاوثق و الاورع و الافقه، و كمعرفة اللغات و شواهدا المثورة و قواعد العربيّة التي عليها يبنى استنباط المطالب الشرعيّة و فهم معانى الاقارير و الوصايا و سائر العقود و الايقاعات المشتبهة و غير ذلك ممّا لا يخفى على المتأمل.

۵- و لا- طريق الى ما اشتبه من جميع ذلك غالباً سوى النقل الغير الموجب للعلم و الرجوع الى الكتب المصحّحة ظاهراً و سائر الامارات الظنيّة، فيلزم جواز العمل بها و التّعويل عليها فيما ذكر، فيكون خبر الواحد الثقة حجّة معتمدا عليها فيما نحن فيه و لا سيّما اذا كان الناقل من الافاضل الاعلام و الاجلاء الكرام كما هو الغالب بل هو اولى بالقبول و الاعتماد من اخبار الآحاد في نفس الاحكام و لذا بنى على المسامحة فيه من وجوه شتى بما لم يتسامح فيها كما لا يخفى.

ص: ۱۶۵

ترجمه: ۴- و علاوه بر ادله مذکور تمام ادله خبر واحد ثقه به لحاظ اطلاقی که دارند (حجیت کلام ناقل اجماع را نیز شامل می‌شوند) و آنچه (دلیل انسدادی) که کفایت و بسنده بودن ظن را در اموری که بی‌نیازی از شناخت و معرفت آن وجود ندارد (و باید به آن معرفت پیدا نمود) و طریقی غیر از آن وجود ندارد، بر این (تعویل و اعتماد به نقل ناقل سبب و کسی که اتفاق الکل را حکایت می‌کند) دلالت می‌کنند؛ زیرا پرواضح است نیاز شدید به شناخت اقوال علماء شیعه و سنی و نظرات دیگر ارباب علوم برای مقاصد مختلف همچون شناخت نظرات مجمع علیه، امور مشهوری، مسائل نادر و اخبار و اقوال کمیاب، آرای موافق با عامه یا موافق با اکثر آنها و نظرات مخالف با آنها از امور اضطراری بوده و گریزی از آن نیست و ثقه بودن راوی و اوثق یا اورع یا افقه بودن وی و اطلاع بر لغات و شواهد بر آنها در کلام منثور و منظوم و آگاهی بر قواعد علوم عربیه‌ای که استنباط مطالب و احکام شرعی مبتنی بر آنهاست و درک معانی اقراریر و وصایا و سایر عقود و ایقاعات مشتبه و غیر این امور چیزی است که بر شخص اندیشمند پنهان نمی‌باشد و آگاه شدن بر آنها الزامی است.

۵- و گاهی راهی برای دست‌یابی به برخی از امور یاد شده که مشتبه‌اند به جز نقل غیر (و لو موجب حصول ظن باشد) و اعتماد بر آن و رجوع به کتابهای تصحیح‌کننده و دیگر امارات ظنیه وجود ندارد.

در نتیجه: عمل به نقل و اعتماد به آن، در آنچه ذکر شد لازم و جایز است.

حاصل کلام اینکه: خبر واحد ثقه در ما نحن فیه (نقل فتاوی علماء) حجت و قابل اعتماد است به ویژه اگر ناقل از افاضل اعلام و اجله کرام باشد، کما اینکه غالباً همین‌طور است. بلکه خبر واحد در این مقام به مراتب اولی به قبول و پذیرش از خبر واحد در نقل نفس احکام و مسائل شرعی است و لذا حضرات مسامحاتی در این مقام از وجوه مختلفی مرتکب شده‌اند که در باب نقل مسائل و احکام به آن قائل نشده‌اند.

ص: ۱۶۶

تشریح المسائل

* مراد از عبارت (و رواية ما عدا قول المعصوم ...) چیست؟

مراد نقل مسائلی است که غیر از کلام معصوم اجمالی است که با جمله (من سایر ما تضمنه الاخبار)

* مراد از عبارت (كأستلثة التي تعرف منها اجوبته ...) چیست؟

فی المثل: روایت شده است که: أنه سئل عنه عن بيع الرطب بالتمر. فقال عليه السلام: أ ينقص اذا جفّ؟ فقالوا: نعم: فقال: فلا اذن.

* مراد از عبارت (و قد جرت طريقة السلف و الخلف ... علی قبول الاخبار) چیست؟

این است که سابقین و لاحقین از شیعه و سنی اخبار آحاد را در تمام اموری که ذکر شد معمولاً قبول می‌کنند اعم از آنکه خبر واحد در آنها به نحو اجمال واقع شود و یا به نحو تفصیل، متعلق اخبار امور شرعیه واقع شده باشد و یا امور غیر شرعیه.

* از نظر تستری دلیل حجیت خبر واحد چیست؟

- ۱- سیره قطعیه فرق اسلامی.
- ۲- ادله حجیت خبر عادل به طور مطلق که این اطلاق بر حجیت نقل اجماع نیز دلالت دارد.
- ۳- دلیل انسداد که بر حجیت مطلق ظن در مواردی که باب علم منسد است، دلالت دارد.

* مراد از عبارت (مع ان هذا الوهم فاسد من اصله ...) چیست؟

مربوط به این سخن است که (خبر واحد در اصول مسموع نیست) که محقق تستری آن را توهم دانسته است.

* وجه فساد این وهم چیست؟

این است که: مبنای آن فاسد است، زیرا مبنای این توهم یا اصالة حرمة العمل بالظن است یا استبعاد اثبات مسائل اصولی که اساس فروع اند مثل: خبر واحد.

حال اگر مبنا اصالة حرمة العمل بالظن باشد وجه فساد آن این است که:

تنها مسائل فرعی از تحت این اصل خارج نشده‌اند تا عمل به خبر واحد را که دلیل ظنی است به آن اختصاص دهیم، بلکه به ملاحظه عمومی که در ادله حجیت خبر واحد است گفته شود که علاوه بر فروع فقهیه، اصول نیز مشمول این اطلاعات قرار گرفته و لذا در اصول نیز در عمل به خبر واحد مانعی وجود ندارد. و اگر مبنا استبعاد اثبات مسائل اصولی باشد وجه فسادش این است که: مجرد استبعاد مانع و دلیل بر عدم جواز نمی‌تواند باشد.

ص: ۱۶۷

متن: الثالثه: «۱» حصول استکشاف الحجة المعتره من ذلك السبب. «۲» و وجهه أن السبب المنقول بعد حجته كالمحصّل فيما يستكشف منه و الاعتماد عليه و قبوله و إن كان من الأدلة الظنیه أصله و لذا كانت النتيجة في الشكل الأول تابعه في الضرورية و النظرية و العلمیه و الظنیه و غيرها لأخس مقدماتیه مع بدهاه إنتاجه. فینبغی حیثئذ أن یراعی حال الناقل حین نقله من جهة ضبطه و توزّعه فی النقل و بضاعته فی العلم و مبلغ نظره و وقوفه علی الكتب و الأقوال و استقصائه لما تشّتت منها و وصوله إلى وقائعها فأن أحوال العلماء مختلف فیها اختلافا فاحشا، و كذلك حال الكتب المنقول فیها الاجماع. «۳» فربّ كتاب لغير متتبّع موضوع علی مزید التتبّع و التدقیق، و ربّ كتاب لمتتبّع موضوع علی المسامحة و قلة التحقیق. «۴» و مثله الحال فی آحاد المسائل، فأنها تختلف أيضا فی ذلك. و كذا حال لفظه بحسب وضوح دلالتیه علی السبب و خفائها و حال ما یدلّ علیّه من جهة متعلّقه و زمان نقله لاختلاف الحكم بذلك كما هو ظاهر. «۵» و یراعی أيضا وقوع دعوی الاجماع فی مقام ذكر الأقوال او الاحتجاج، فأنّ بینهما تفاوتاً من بعض الجهات، و ربّما كان الأولی بالاعتماد بناء علی اعتبار السبب، كما لا یخفی، فاذا وقع التباس فیما یقتضیه و یتناوله كلام الناقل بعد ملاحظه ما ذكر أخذ بما هو المتیقن او الظاهر. ثمّ لیلحظ مع ذلك ما یمکن معرفته من الأقوال علی وجه العلم و یقین، إذ لا- وجه لاعتبار المظنون المنقول علی سبیل الاجماع دون المعلوم علی التفصیل. «۶» مع أنه لو كان المنقول معلوما لما اکتفی به فی الاستکشاف عن ملاحظه سائر الأقوال التي لها دخل فیها، فكیف إذا لم یكن كذلك. «۷» و یلحظ أيضا سائر ما له تعلّق فی الاستکشاف بحسب ما یعتمد من تلك الأسباب كما هو مقتضى الاجتهاد سواء كان من الامور المعلومه او المظنونه و من الاقوال المتقدّمة علی النقل او المتأخّرة او المقارنه.

ترجمه:

مقدمه سوم و یا نتیجه

اشاره

- ۱- کشف حجت و دلیل معتبر از آن سبب (یعنی: اتفاق کل علماء) است.
- ۲- و وجه کشف مذکور این است که: اجماع منقول پس از (اثبات) حجیتش (در مقدمه دوم به وسیله ادله عقلیه و نقلیه حجیت خبر واحد) به منزله اجماع محصّلی است که ما خود آن را تحصیل و برآن اعتماد کرده باشیم، اگرچه نقل ناقل به اعتبار اصلش از ادله ظنیه باشد، و لذا در شکل اول از اشکال اربعه، نتیجه از جهت بدهات و نظری بودن، علمی یا ظنی بودن، تابع اخس مقدماتین (یعنی صغری و کبری) می‌باشد. پس در این صورت (به هر کیفیتی که باشد) با بدهی بودن نتیجه (که به واسطه ناقل

ص: ۱۶۸

این دلیل کشف می‌شود) شایسته است که حال ناقل را نسبت به زمان نقلش از جهت قوه ضبطش و تقوایش در نقل و بضاعت علمی و میزان اندیشه و اطلاعش بر کتب و اقوال و بررسی و تحقیقش نسبت به اقوال پراکنده و رسیدنش به وقایعی (که سبب حدوث آراء) شده مراعات نمود، چرا که احوال علماء در این امور اختلاف فاحشی دارد، چنان که کتبی که اجماعات در آن نقل شده از جهات مختلف تفاوت دارند.

۳- پس چه بسا کتابی متعلق به فرد غیر متبعی است و در عین حال در نهایت دقت و تحقیق نوشته شده است و چه بسا کتابی متعلق به شخصی متبوع است و حال آنکه بر اساس مسامحه و کمترین دقت پایه‌ریزی شده است.

۴- و کیفیت در یکایک مسائل این چنین است؛ زیرا که آنها نیز از حیث عمیق و سطحی بودن مختلف‌اند. چنان که، چه بسا لفظ کاشف از اجماع (و عبارتی که دلالت بر سبب مذکور دارد) به حسب اینکه دلالتش روشن و یا مخفی است با هم اختلاف دارند، چنانچه هریک از متعلق نقل و زمان آن در تحقق دلالت مذکور دخیل بوده و لذا حکمی که بر این نقلها مترتب است نیز مختلف می‌شود، همان‌طور که این مطلب روشن است و نیازی به برهان ندارد.

۵- وقوع ادعای اجماع در مقام هریک از اقوال یا استدلال رعایت می‌شود؛ زیرا میان این دو از برخی جهات تفاوت وجود دارد، و چه بسا اجماع نوع اول از نظر اعتبار شایسته‌تر از قسم اول است

پس وقتی در آنچه کلام ناقل مقتضی آن است اجمال و اشتباهی واقع شود، بعد از توجه به مطالب مذکور به آنچه متیقن و یا آنچه لااقل از ظاهر کلامش استفاده می‌شود اخذ شود، سپس با آن ملاحظه و همراه کنند آنچه از اقوال را که معرفت و شناختش به نحو علم و یقین ممکن است. چه آنکه وجهی ندارد با احاطه تفصیلی بر اقوال، آن را رها نموده و به منقول اجمالی روی آورند و آن را حجت قرار دهند.

۶- از این گذشته اگر منقول (اجمالی) معلوم و روشن هم می‌بود، ما را از ملاحظه اقوال دیگر که دخالت بسزایی در کشف حجت دارند در استکشاف حجت معتبره کفایت نمی‌کرد، چه رسد به اینکه این گونه نباشد و ظنی باشد.

۷- و نیز غیر از (ملاحظه اقوال تحصیل شده با اجماع منقول)، سایر اموری که در استکشاف رأی معصوم به حسب آنچه که در مقام اسباب مورد اعتماد قرار می‌گیرد مورد ملاحظه و انضمام واقع می‌شود همان‌طور که مقتضای اجتهاد همین است، اعم از اینکه از ادله ظنیّه و یا علمیّه باشند، اقوالی که خود، آنها را قبل از ناقل به دست آورده و یا پس از آن برایش معلوم گشته و یا هم‌زمان با نقل، به آنها آگاهی پیدا کرده جهت رسیدن به حکم واقعی باید مورد لحاظ و اعتبار قرار بگیرد.

ص: ۱۶۹

تشریح المسائل

* آیا مراد از (الثالثه) مقدمه سوم است و یا در حقیقت نتیجه مقدمات قبل است؟

با توجه به مطالبی که در ذیل این مقدمه آورده شده می‌توان فهمید که این در حقیقت نتیجه دو مقدمه قبل است.

* مراد از (کالمحصل) در عبارت (و وجه ان السبب المنقول بعد حجته کالمحصل ...) چیست؟

۱- اگر مراد از اجماع محصل عند الاصولیین، اتفاقی باشد که از آن وجود حجت و دلیل معتبری را کشف می‌کنیم در این صورت مراد از عبارت فوق این است که:

پس از آنکه اجماع منقول با ادله نقلیه و عقلیه حجیت خبر واحد، حجت گردید، به منزله اجماع محصلی است که از آن کشف قطعی حاصل می‌شود و لذا تمام آثار شرعی‌ای که بر اجماع محصل مترتب است باید بر اجماع منقول هم مترتب شود، خواه آثار مذکور با واسطه و یا بی‌واسطه باشند.

۲- و اگر مراد از اجماع محصل اتفاقی باشد که با قطع نظر از کشف قطعی که بر آن مترتب است، ناقل خودش آن را تحصیل نموده است در این صورت مراد از عبارت فوق این است که: اقوال منقول پس از آنکه نقل گردیدند مثل: اقوال و آرائی است که شخص خودش آنها را تحصیل کرده باشد در نتیجه: ۳- اگر این اجماع نسبت به منقول الیه محصل باشد و او خود آن را به دست آورده باشد، همان‌طور که مستلزم حجت معتبره (یعنی: سنت با دلیل قطعی است) اکنون که آن را شخص عادل برای نقل نموده نیز همراه با سنت با دلیل قطعی است.

* مطلب مذکور چه ربطی به ما نحن فیه دارد؟

در اینجا نیز می‌گوییم: اگرچه نقل ناقل به مناط اصلش که خبر واحد بوده است و از جمله ادله ظنی می‌باشد، (لکن جزء ادله ظنی محسوب می‌شود) ولی در عین حال منافات ندارد که بتوان از آن دلیل معتبری را به کشف علمی احراز نماییم.

* حاصل مطالب فوق چه می‌شود؟

حاصل مطلب در ترجمه عبارت (فینبغی حینئذ ... الخ) آورده شد.

* مراد از عبارت (باعتبار ظنیة اصله) چیست؟

مراد از اصله، اصل اجماع منقول است و مراد از اصل اجماع منقول، خبر واحد است که از جمله ادله ظنی محسوب می‌شود.

* مراد از اصطلاح (حینئذ) در عبارت (فینبغی حینئذ ..) چیست؟

حین تمهید المقدمات الثالثه می‌باشد.

ص: ۱۷۰

*** مراد از عبارت (و لا من الامور المتجدده التي ... الخ) چیست؟**

این است که: تمسک جناب تستری به سیره و حجت نمودن نقل اجماع به وسیله آن، و لزوم منتهی شدن سیره به زمان پیامبر و یا یکی از ائمه جهت احراز تقریر معصوم و اثبات حجیت امر مورد نظر، هیچ‌یک از امور متجدده‌ای که منتهی به زمان معصوم نباشد نیست.

*** مراد از (و لا مما یندر اختصاص معرفته ببعض دون بعض ...) چیست؟**

این است که: اجماع علماء از اموری نیست که در صورت تحقق و وقوع به ندرت و افراد اندکی از آن علم و اطلاع داشته باشند و دیگران از آگاهی به آن بی‌خبر باشند، بلکه در صورت وقوع به خاطر موقعیتی که دارد همه از آن مطلع می‌شوند.

*** مراد از (علی حجّته خبر الثقة العدل بقول مطلق ...) چیست؟**

اطلاق ادله حجیت خبر واحد است که شامل حجیت کلام ناقل اجماع هم می‌شوند.

*** مراد از (و ما اقتضی کفایة الظن ...) چیست؟**

دلیل انسدادی است که مقتضای آن کفایت نمودن ظن است در اموری که باید آنها را شناخت.

*** مراد از (و لذا بنی علی المسامحة ...) چیست؟**

یعنی: بنای علماء در ناقل، امور یاد شده بر مسامحه است، از جمله در ناقل اجماع مسامحاتی کرده‌اند که در ناقل خبر واحد چنین نکرده‌اند.

*** مراد از (من وجوه شئی بما لم ... الخ) چیست؟**

وجوهی است که علماء بنا را در آنها بر مسامحه گذاشته‌اند از جمله:

۱- بسیاری از فقهاء مثل سید مرتضی و تابعین ایشان به خبر واحد عمل نمی‌کنند و حال آنکه در باب لغات به این اخبار عمل می‌کنند.

۲- برخی فقهاء مثل شهید ثانی معتقدند که هر یک از روایات خبر در اخبار واحد باید به وسیله دو نفر عادل ترکیه شوند و حال آنکه در غیر خبر واحد نسبت به احکام این شرط را لحاظ نفرموده‌اند.

۳- برخی فقهاء مثل شیخ در «عده الاصول» فرموده است راوی خبر در احکام لازم است عادل و امامی باشد و حال آنکه این شرط را در غیر احکام لحاظ نکرده‌اند.

۴- برخی از اصحاب ضبط را در راوی خبر نسبت به احکام، شرط دانسته‌اند و حال آنکه این شرط را در غیر احکام لحاظ نفرموده‌اند.

*** مراد از عبارت (من جهة متعلقه ...) چیست؟**

مراد از متعلق نقل است، چرا که: ۱- گاهی می‌گویند: اجمع اصحابنا ۲- گاهی می‌گویند: اجمع علمائنا

ص: ۱۷۱

۳- گاهی می‌گویند: اجماع علماء الاسلام و چنان که مشهود است این الفاظ به لحاظ متعلقشان متفاوت‌اند.

* مراد از عبارت (و یراعی ایضا وقوع دعوی الاجماع ... الخ) چیست؟

این است که: باید میان ادعای اجماع در مقام ذکر اقوال، با ادعای اجماعی که در مقام استدلال و احتجاج واقع شده است فرق گذاشت، چرا که میان آن دو از برخی جهات تفاوت می‌باشد، و چه بسا اجماع نوع اول از نظر اعتماد و اعتبار شایسته‌تر از قسم دوم است.

* علت اولویت مذکور در اجماع اول چیست؟

این است که: سبب را معتبر بدانیم؛ زیرا که در این فرض به نقل سببی که صرفاً ناقل، قصدش حکایت آنها و مقصودش اثبات اتفاق علما است، بهتر می‌توان اعتماد نمود تا موردی که حاکی اجماع، مرادش اثبات مدعای خودش و اقامه برهان بوده و چندان اعتنا و دقتی در نقل آرا و اتفاق علما ندارد.

* پس مراد از عبارت (بناء علی اعتبار السبب ...) چیست؟

یعنی: در صورتی که انکشاف برای ناقل مورد اعتبار باشد میان این دو قسم هیچ فرقی نمی‌باشد، چرا که هر دو از حیث انکشاف دلیل معتبر با هم متحد و مساوی می‌باشند.

* مراد از عبارت (ثم انه قد تبه) چیست؟

این است که: آنچه را نهایتاً شیخ به عنوان نظر نهایی برای ما آورد، خلاصه و چکیده سخنان مرحوم تستری در دو کتاب (القناع و رساله مواسعه و مضایقه) است، لکن چون مطالعه ایشان گذرا بوده احتمال می‌دهد که نکاتی چند مورد غفلت واقع شده باشد، عین عبارات تستری را برای ما نقل نموده شاید مطالب جدیدی از آن استنباط کنیم.

* حاصل مطالب تستری چیست؟

این است که: اجماعاتی که در کتابها نقل می‌شود چه با لفظ اجماع باشد و یا با الفاظ دیگر، اگر از قبیل اجماع دخولی و یا تقریری باشد، از باب اینکه نقل قول معصوم است دارای ارزش است ولی اگر از قبیل اجماع حدسی باشد در دو مرحله مورد بحث قرار می‌گیرد:

مرحله اول: حجیت اجماع منقول به لحاظ نقل سبب و کاشف است.

مرحله دوم: عدم حجیت اجماع منقول به لحاظ نقل مسبب و منکشف است.

حال: راجع به مرحله اول باید در دو مقام بحث نمود از جمله:

۱- مقام ثبوت، که در این مقام بحث می‌شود که آیا این اجماعات منقوله، نقل سبب (اتفاق الكل) هستند یا نه؟

ص: ۱۷۲

۲- مقام اثبات، که در این مقام بحث می‌شود به فرض که این اجماعات نقل سبب باشند، آیا حجیت دارند یا نه؟

* جناب تستری برای تبیین دو مقام مذکور چه کرده است؟

با سه مقدمه و یا دو مقدمه و یک نتیجه بحث را دنبال نموده است که در حقیقت: در مقدمه اول: بحث ثبوتی می‌کند، در مقدمه دوم: بحث اثباتی می‌کند و در مقدمه سوم: نتیجه‌گیری می‌کند.

* مقدمه اول یا بحث ثبوتی چگونه شروع می‌شود؟

با این سؤال که آیا الفاظی همچون اجمع العلماء و یا اتفق الاصحاب و ... دلالت بر نقل سبب (یعنی: اتفاق الكل) دارند یا نه؟

* جناب تستری چه پاسخی به این سؤال می‌دهد؟

می‌فرماید: دلالت این الفاظ بر نقل سبب و اتفاق الكل امری است که حتما باید ثابت شود و گرنه اجماع منقول ارزشی نخواهد داشت، لکن این معنا ثابت است و الفاظ متداوله در میان علما از قبیل اجماع و اتفاق و ... بر اتفاق الكل دلالت دارند و این دلالت ظهوری است، چرا که ظاهر لفظ اجماع، این معنا را نشان می‌دهد و تا زمانی که قرینه برخلاف نیامده است کلام را بر این ظاهر حمل می‌کنیم.

* اگر اشکال شود که شاید این اجماعات منقوله مبتنی بر حدس و اجتهاد خود مدعی اجماع باشد و نه بر اساس تتبع و فتوی چه پاسخ می‌دهد؟

و یا اگر اشکال شود که شاید مراد مدعی اجماع از این ادعای اجماع، اجماع بر روایت است و نه فتوی چه پاسخ می‌دهد؟ و یا اگر اشکال شود که شاید ناقل اجماع به محضر امام عصر (عج) مشرف شده است و حکم شرعی را از زبان امام شنیده باشد، لکن اظهارا للحق و کتماننا للسر ادعای اجماع نموده باشد تستری چه پاسخ می‌دهد؟ و یا اگر اشکال شود که شاید بر اساس مبانی صوفیه این شخص از راه ریاضات و مکاشفه، حکم شرعی را دریافته و ادعای اجماع می‌کند و نه بر اساس تتبع، تستری چه پاسخی می‌دهد؟ حال: با توجه به اینکه هریک از اشکالات فوق محتمل است، جناب تستری از کجا می‌گوید: و هو امر ثابت؟ جناب تستری پاسخ می‌دهد که: احتمالات مذکور نیش‌غولی و نادرالوقوع‌اند، بدین معنا که خلاف ظاهر لفظ اجماع بوده و نیاز به قرینه و اثبات دارد.

بنابراین: آن احتمالی ارزشمند است که عقلانی بوده و قانونیت داشته باشد و آن عبارت است از:

حمل اللفظ علی ظاهره ما لم یصرف عنه صارف.

حال کلمه اجماع عند العامه و الخاصه ظهور در اتفاق الكل دارد و به سایر احتمالات توجه

ص: ۱۷۳

نمی‌شود. پس: در مقام ثبوت باید گفت: این اجماعات منقوله برای ما نقل سبب می‌کنند، به ویژه اگر ناقل بگوید: اگر مخالفت فلانی نبود مسئله اجماعی می‌شد که معلوم و مشخص است که از روی تفحص می‌گوید. و یا اگر بگوید: این مسئله اجماعی است لکن در فلان مسئله علماء اختلاف دارند باز هم از روی تتبع است.

* آیا از نظر تستری مطلب به لحاظ قرائن خارجی تفاوت نمی‌کند؟

چرا، گاهی به لحاظ قرائن خارجی مطلب تفاوت می‌کند.

فی المثل: از جهت عبارت، یکی اتفاق الکل را نقل می‌کند و یکی اتفاق معروفین را نقل می‌کند و از جهت مسئله، گاهی در مسأله‌ای ادعای اجماع می‌شود که قدیمه است و گاهی ادعای اجماع می‌شود که مستحدثه است و تاکنون اصلاً معنون نبوده است. و یا فی المثل: به حسب افراد ناقل: گاهی مجتهدی نقل اجماع می‌کند که ۸۰ سال از عمرش گذشته و در فقه تفحص نموده است و گاهی مجتهد در سنین جوانی ادعای اجماع می‌کند، که این دو مساوی نیستند و برخی قوی‌تر از برخی دیگرند. به هر حال:

اگر ما از ظاهر کلام و یا به کمک قرائن، اتفاق الکل را حد اقل در عصر واحد به دست آوریم برای ما ارزش دارد و نقل سبب می‌شود. لکن با انضمام امارات به این نتیجه می‌رسیم که:

۱- گاهی کشف، قول معصوم است قطعاً.

۲- گاهی کشف، دلیل قطعی است.

۳- گاهی کشف، دلیل ظنی معتبر است.

نکته: هریک از کشفهای فوق که باشد در باب فقه ارزش دارد.

* مقدمه دوم یا بحث اثباتی چگونه شروع می‌شود؟

با این سؤال که آیا اجماع منقول از ناحیه نقل سبب حجیت دارد یا نه؟

* پاسخ تستری به سؤال مذکور چیست؟

این است که: بله اجماع از این زاویه معتبر است.

* اولین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع از زاویه فوق چیست؟

سیره مستمره علمای اسلام و بلکه همه امت و بلکه همه عقلاء عالم می‌باشد.

* در تبیین مطلب فوق مقدمه بفرمایید چند نوع روایت داریم؟

دو نوع: روایت مصطلحه و روایت غیر مصطلحه.

ص: ۱۷۴

*** روایت مصطلحه چگونه روایتی است؟**

عبارت است از نقل قول یا فعل و یا تقریر معصوم.
فی المثل: زراره می گوید: قال الصاق کذا و کذا و یا فعل کذا.

*** روایت غیر مصطلحه چگونه روایتی است؟**

عبارت است از نقل تمام اموری که مستقیماً مربوط به قول امام نمی باشد، اعم از اینکه غیر مستقیم به قول امام مربوط باشد و یا نه و چه در رابطه با احکام شرع باشد و یا امور دیگر؛ به عبارت دیگر: ما دو قسم خبر داریم: ۱- خبر از معصوم ۲- خبر از دیگر امور.

*** با توجه به مطالب مقدماتی فوق، سیره مستمره امت مسلمان چگونه می تواند دلیل بر اجماع مذکور باشد؟**

۱- سیره مستمره مسلمانان بر این بود که وقتی فرد مورد وثوقی فتوای مرجع تقلید را برای مقلدین آن مرجع و یا دیگران نقل می کرد، شنونده بدون چون و چرا قبول می کرد.

۲- و سیره بر این بوده است که وقتی راوی حدیث از سایر امور غیر از قول و فعل و تقریر معصوم را نقل می کرد مسلمانان آن را می پذیرفتند.

فی المثل: نقل می کرد که شخصی از امام پرسید: یا ابن رسول الله آیا فلان موضوع، فلان حکم را دارد؟ حال: تا اینجا سؤال سائل بود و نه روایت مصطلح، لکن شنونده این را می پذیرفت و هنگامی که راوی به دنبال نقل سؤال گفت: فاجاب علیه السلام نعم ام لا، شنونده با تطبیق این پاسخ امام بر آن سؤال سائل مطلب را دریافت می نمود.

یا فی المثل: راوی اقوال و آرای دیگران را نقل می نمود سپس می گفت: امام سکوت کرد، از اینجا شنونده به تقریر امام منتقل می شد.

یا فی المثل: افعال دیگران را نقل می کرد سپس تقریر امام را و ...

نکته: نقل اقوال و افعال دیگران غیر از معصوم روایت مصطلحه نمی باشد.

۳- و سیره مستمره بر این جاری است که اگر فرد موثقی قول لغوی را در رابطه با معانی کلمات احادیث نقل می نمود و یا اینکه آرای ادبای عرب را بر فلان قاعده مثلاً نحوی نقل می نمود، با اینکه روایت مصطلح نمی باشد مخاطب قبول می کرد.

۴- و سیره چنین است که اگر فرد مورد وثوقی از رجال حدیث چیزی نقل می نمود و فی المثل می گفت: فلان کس ثقة است و فلان کس کذاب و ... و یا اگر پیرامون رجال حدیث از قول علمای بزرگ چیزی را نقل می نمود از او می پذیرفتند.

ص: ۱۷۵

- ۵- و سیره بر این است که اگر فردی اتفاق نظر دیگر صاحب نظران را در رشته تخصصی خودشان نقل نماید، فی المثل، بگوید: فلان مطلب از نظر فلاسفه و یا حکما بالاجماع چنین است، قبول می کند هرچند روایت مصطلحه نیست.
- ۶- سیره بر این است که حتی اگر فرد مطلع و موثقی از دانشمندان سایر ادیان (یهودی و مسیحی) مطلبی را عنوان نمایند پذیرفته می شود.

* چه ارتباطی میان ما نحن فيه (یعنی: نقل اجماع و اتفاق الكل) با موارد مذکوره از سیره وجود دارد؟

در موارد مختلفی با این امور مشترک‌اند از جمله:

- ۱- اینکه تمام این‌ها نوعی از حکایت است که برای شنونده یقین آور نیست.
- ۲- تمام این‌ها روایت غیر مصطلح یعنی: نقل از غیر معصوم است.
- ۳- در تمام این‌ها اعتماد و وثوق ما به ناقل است که مطلب را می پذیریم.

* حاصل مطالب مذکور از نظر تستری چیست؟

این است که: مناط قبولی خبر در موارد مذکوره، همان مناط قبولی خبر در ما نحن فيه (اجماع منقول) است. بنابراین: سیره مستمره مسلمین و بلکه همه خردمندان جهان بر این است که آن را بپذیرند.

* آیا خبر واحد ثقة در این امور ارزشی دارد؟

- ۱- امور مذکوره نه از اصول فقه‌اند و نه از اصول دین، تا اینکه شما بگوئید: خبر واحد ثقة در این‌ها ارزش ندارد.
- ۲- اگر شنیده‌اید که خبر واحد ثقة ارزش ندارد مربوط به اصول دین است.
- ۳- خبر واحد ثقة در اصول فقه و مسأله حجیت، حجت است و دارای ارزش.
- ۴- اگرچه خبر واحد از جمله ظنون است و اصل اولی حرمت عمل به ظن است، لکن به حکم براهین قطعی خبر واحد ثقة از این اصل استثنا شده است.
- ۵- موارد مذکور از سیره، از جمله مسائل مستحدثه و امور متجدده نیستند تا بگوئید در زمان پیامبر و ائمه اطهار و اصحاب، قطعی و مسلم نگردیده که در این موارد هم بشود به خبر ثقة اعتماد نمود و یا بگوئید سیره‌ای ارزش دارد که به زمان معصوم برسد.
- ۶- بیشتر این امور مسائلی است که از زمان حضرت آدم تا امروز وجود داشته و سیره عقلا بر آن مستقر شده است.

ص: ۱۷۶

۷- نمونه‌های مذکور از اموری نیستند که آگاهی به آنها مخصوص به فرد و یا گروه خاصی باشد، تا شما بگویید: چنین سیره‌ای عند العموم مسلم نیست، بلکه بسیار از آنها مبتلا به عموم بوده.

۸- به فرض که امور تخصصی باشد، اختصاص داشتن آنها به گروه متخصصین باعث نمی‌شود که حتی به خبر فرد عارف هم اعتماد نکنیم.

به عبارت دیگر: در مسائل تخصصی که همه آن را نمی‌دانند و گزارش هرکسی در مورد آنها مورد قبول نیست، لکن اخبار عارف به آن امور تخصصی، عند الکُلّ للسیره المستمره منقول می‌باشد.

پس: دلیل اول بر معتبر بودن اجماع منقول سیره مستمره است.

* دومین دلیل تستری بر معتبر بودن اجماع منقول از زاویه مذکوره چیست؟

این است که: ادله حجیت خبر واحد مطلق خبرهای واحد حسی را حجت می‌نماید، چه خبر از قول و فعل و تقریر معصوم باشد که از آن تعبیر به روایت مصطلح می‌شود و چه خبر از نقل اجماع و شهرت باشد، که روایت مصطلح نمی‌باشد، لکن خبر حسی است و احتمال تعمد کذب ندارد و سایر احتمالات هم با اصل برداشته می‌شود.

پس: به حکم ادله مذکوره، اجماع منقول، به لحاظ نقل سبب حجت است.

* سومین دلیل تستری بر اعتبار اجماع منقول به لحاظ نقل سبب چیست؟

دلیل انسداد است، بدین معنا که:

در هر موردی که ما نسبت به امری از امور نیاز به شناخت آن امر و عمل کردن به آن داشته باشیم و لکن راه علم بالنسبه به آن امر مسدود باشد، چاره‌ای نیست جز اینکه در آن مورد به ظن عمل کنیم و این مطلب همان سخن اصولیین است که می‌گویند: اذا تعذر العلم قام الظن مقامه.

* ما نحن فيه (اعتبار اجماع منقول) چه ارتباطی با قانون کلی مذکور دارد؟

ما نحن فيه (باب اجماع منقول) صغری برای قانون کلی مزبور (کبری) می‌باشد.

یعنی:

از طرفی برای عمل نیاز به شناخت مطلب داریم.

و از طرفی دیگر راهی به سوی علم و شناخت آن نداریم.

در نتیجه ناگزیریم که به ظن اکتفا کنیم.

* به چه دلیل می‌گویند: لا غنی لنا عن معرفه هذا الامر؟ و جناب تستری چه پاسخی می‌دهد؟

بیان مطلب این است که: ما از جهات بسیاری و برای اغراض و مقاصد فراوانی نیاز به شناختن اقوال و آراء عامه و خاصه و همچنین

آراء و نظرات سایر دانشمندان از جمله: لغویین، نحویین، رجالیین و

ص: ۱۷۷

غیره داریم و راهی هم جز شناخت به این امور نداریم.

آن اغراض و مقاصد هم عبارتند از:

- ۱- شناخت اینکه کدام حکم مجمع علیه است بین الفریقین و کدام حکم مختلف فیها می‌باشد تا به مجمع علیه عمل کرده و در حق ما حجت باشد.
- ۲- شناخت مشهور اخبار از اخبار شاذ تا اینکه به مشهور آنها عمل نماییم.
- ۳- شناخت اینکه کدام حدیث موافق جمهور عامه است و کدام مخالف با آنان، تا اینکه مخالف را گرفته و موافق را رها نماییم.
- ۴- شناخت اینکه کدام راوی ثقه و یا اوثق است و کدام غیر ثقه است تا ثقه و یا اوثق را اخذ نموده و ترجیح دهیم.
- ۵- شناخت معانی لغات و شواهد لغات چه نثری و یا نظمی.
- ۶- شناخت قواعد ادبیات تا اینکه در مقام استنباط معطل نمانده و بتوانیم: کما هو حقّه حکم الله را استخراج نماییم.
- ۷- شناخت معانی اقرارها، وصیت‌ها، کلیه عقود مشتبهه و ایقاعات مشتبهه و ... که مورد نیاز است تا قاضی بتواند طبق اقرار یا وصیت و ... حکم کند.

* حاصل مطلب فوق چیست؟

این است که:

پس ما چاره‌ای نداریم جز اینکه موارد مذکوره را بشناسیم و در حد لزوم با آنها آشنا شویم.

* پس مراد از عبارت (لا طریق الی هذه الامور غیر الظن غالباً) چیست و نثری چه پاسخی می‌دهد؟

این است که: در بیشتر امور مذکوره باب العلم به روی ما مسدود است و راهی برای علم و آگاهی از این امور نداریم به جز از راه نقل و حکایت دیگران که معمولاً به صورت خبر واحد است و یا در کتب فقهاء که با مراجعه به آن معلوم می‌شود و لکن نه در حد یقین وجدانی، و یا با مراجعه به سایر امارات ظنیه از قبیل ترجیحات مؤید است عقلایی یک امر بر امر دیگر و ...

* نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟

* نتیجه و حاصل مطلب مذکور چیست؟

این است که: در این امور مذکوره عمل به امارات ظنیه و اعتماد بر آنها جایز است.

بنابراین: خبر واحد ثقه در ما نحن فیه (باب نقل اجماع) حجیت دارد و قابل اعتماد است به ویژه اگر ناقل اجماع از بزرگان و علما باشد، از جمله: شیخ طوسی، محقق، علامه، شهید و امثال آنها که

ص: ۱۷۸

غالباً نیز این چنین است.

و اگر در باب روایات مصطلحه خبر واحد ثقه قابل اعتماد باشد، پس باید در باب نقل اجماع به طریق اولی اعتماد نمود. چرا که راویان احادیث اکثرشان مجتهد و متخصص نبوده بلکه عامی بوده‌اند، با این وجود، روی وثوق به آنان خبرشان را می‌پذیریم تا چه رسد به مدعیان اجماع.

و لذا: در باب روایت مصطلح همه علما می‌گویند: راوی باید ضابط، ثقه، معدّل به عدلین باشد، لکن در باب نقل اجماع این شرایط وجود ندارد چرا که شأن مدعی اجماع اجلّ از این حرفها و مقامش بالاتر از این صحبتها است.

* حاصل مقدمه اول و دوم در شکل منطقی چیست؟

اجماع منقول برای ما نقل سبب (اتفاق الكل) می‌کند. (مقدمه اول - صغری)

این نقل سبب حجت است. (مقدمه دوم - کبری)

پس: اجماع منقول حجت است. (مقدمه سوم - نتیجه)

* در بیان نتیجه فوق تستری چه می‌گوید؟

می‌گوید: المنقول کالمحصل. یعنی: همان‌طور که اگر خود منقول الیه می‌رفت و وجود حجت معتبره را که عبارت است از حکم واقعی و قول امام و یا حکم ظاهری و دلیل معتبر، از طریق تحصیل اجماع کشف می‌نمود. اکنون هم که خبر مخبر را پذیرفت نتیجه آن ترتب آثار بر آن است. یعنی: خود را جای او می‌گذارد و به همان نتیجه می‌رسد.

* آیا هیچ‌گونه تفاوتی در میان این دو طریق وجود ندارد؟

چرا وجود دارد، بدین معنا که: اگر خود منقول الیه تحصیل اجماع کرده باشد، یقین وجدانی پیدا می‌کند ولی حالا که خبر مخبر را پذیرفته، یقین تعبدی پیدا می‌کند.

به عبارت دیگر: برای ناقل استکشاف قطعی و برای منقول الیه ظنی است، چرا که از نظر منطقی نتیجه تابع احسن المقدمتین است.

یعنی: فی المثل:

اگر یکی از دو مقدمه دلیل بدیهی و دیگری نظری باشد، نتیجه نظری است.

یا اگر یکی از دو مقدمه کلیه بود و دیگری جزئی، نتیجه جزئی است.

یا اگر یکی از دو مقدمه موجه و دیگری سالبه بود، نتیجه سالبه است.

یا اگر یکی از دو مقدمه علمی و دیگری ظنی بود، نتیجه ظنی است.

ص: ۱۷۹

*** در ما نحن فيه (استدلال فوق) مقدمات چگونه اند؟**

مقدمه اول استدلال ظنی بود، چرا که ما از ظاهر کلام به دست آوردیم که مراد ناقل اتفاق الکل است و لکن احتمال خلاف هم وجود داشت.

حال که استکشاف برای مخاطب ظنی بود باید قرائن خارجی را نیز ملاحظه کرد چرا که برخی سبب ظن بیشتری می‌شوند نسبت به برخی دیگر.

*** قرائن خارجی مورد نظر کدام اند؟**

عبارت‌اند از اینکه:

ناقل اجماع در هنگام نقل از جهت قدرت ضبط و کثیر الحفظ بودن در چه مرتبه‌ای است؟

مدعی اجماع هنگام نقل تقوی و ورعش تا چه حدی است؟

حاکمی اجماع در هنگام حکایت، مرتبه علمی‌اش چه مقدار بوده است؟

دقت نظر مدعی اجماع تا چه میزانی است؟

اطلاع و آگاهی وی از کتابهای فقهی و اقوال فقهاء تا چه میزانی بوده است؟

اقوال مختلفه و پراکنده در ابواب گوناگون را تا کجا استقصا نموده است؟

*** احوالات علماء در امر مذکور چگونه است؟**

متفاوت و مختلف است و لذا از قول بعضی اطمینان بیشتری حاصل می‌شود.

*** وضعیت کتبی که اجماع در آنها نقل شده در این مقام چگونه است؟**

می‌گوید: باید وضع کتبی که اجماع در آنها نقل شده مورد ملاحظه قرار گیرد، بدین معنا که: آیا مؤلف فلان کتاب بنا را بر مسامحه گذارده و یا بنا را بر تتبع و تدقیق گذاشته است؟

چرا که شاید مؤلفی مدقق و عالی مقام هم باشد و لکن در خصوص این کتاب بنا را بر مسامحه گذارده است که در این صورت ادعای اجماع او مقداری سست می‌شود و یا چه بسا مؤلفی در نخستین تألیف خودش بنا را بر دقت گذارده و به اجماع او اعتماد بیشتری می‌شود.

*** مراد تستری از عبارت (ثم لیلحظ مع ذلک) به طور خلاصه چیست؟**

این است که: مجتهدی که اجماع و اتفاق الکل برای او نقل می‌شود حق ندارد بنا به همین اجماع منقول اکتفا کند، بلکه باید خودش در فتاوی فقهاء تفحص کند و محصل خود را به منقول دیگری ضمیمه نماید تا اینکه به نتیجه برسد که همان کشف حجت معتبره است.

*** چرا مجتهد حق ندارد به اجماع منقول اکتفا کند؟**

در بیان نظریه نهایی شیخ آورده شد.

*** پس اگر نباید تنها به اجماع منقول اکتفا کند باید چه کند؟**

باید از سایر امارات ظنیه‌ای که در استنباط دخیل اند و به نحوی از انحاء دارای تأثیرند استفاده کرده و آنها را مورد ملاحظه قرار دهد، چرا که تحقیق و تفحص کامل مقتضای اجتهاد و وظیفه مجتهد است.

*** آیا تفاوتی در آن امور خارج از اجماع منقول که باید مورد لحاظ واقع شوند وجود ندارد؟**

خیر، فرقی نمی‌کند که آن امور خارج از اجماع منقول از امور وجدانی و علمی باشند مثل: تفحص و تتبع اقوال و تحصیل اجماع و یا اینکه از امور ظنیه باشد مثل: نقل شهرت، ظاهر آیه، ظاهر حدیث و ... و نیز فرقی نمی‌کند که از اقوال علمای متقدم بر مدعی اجماع باشد و یا از معاصرین او و یا از دانشمندان پس از وی.

*** حاصل و نتیجه ملاحظه این امارات چیست؟**

این است که وقتی این امارات را مورد لحاظ قرار داد، چه بسا خود را از مراجعه به سخن ناقل بی‌نیاز بینند، چرا که اطمینان حاصل نموده که هرچه را ناقل تتبع کرده بود او نیز تتبع نموده است.

نکته: گاهی هم بعد از تتبع و ملاحظه اقوال به این نتیجه می‌رسد که بیشتر از ناقل اجماع، اقوال را تفحص کرده و متوجه می‌شود که ناقل در مسأله‌ای نقل اجماع نموده که بیان حکم آن مسئله در گفتار حکما به ندرت یافت می‌شود و لذا در این صورت به نقل ناقل توجه نمی‌کند.

در نتیجه: به طور کلی وظیفه مجتهد عبارت است از:

اجتهاد در مسیر تتبع و ملاحظه امارات در هر جا، چه در باب شناخت ادله احکام و چه در باب شناخت معارضات و مخصصات و مقیدات و ... و چه در باب اجماع منقول که این مقام مشخصی ندارد و مجتهد همه جا باید به نظر و تتبع و ملاحظات خود اعتماد کند، و اما اینکه نظر و رأی او با رأی ناقل اجماع متحد و موافق شود یا مختلف فرقی نمی‌کند.

*** اگر به اجماع منقول تنها نباید اعتماد نمود پس فایده نقل اجماع چیست؟**

دو فایده دارد از جمله اینکه: اولاً: در مواردی که بعد از تفحص برای ما ظن حاصل شود و یا احتمال دادیم که ناقل اجماع بررسی بیشتری کرده و به فتوایی دست یافته که ما در تفحص خود به آن نرسیدیم به این اجماع منقول با ضمیمه امارات اعتماد می‌کنیم. ثانیاً: در مواردی هم که متوجه می‌شویم که ناقل بیشتر از ما تفحص نکرده و نقلش با استنتاج خود ما موافق می‌باشد، این اجماع منقول نظر ما را تقویت و تأیید می‌کند، چرا که کاشف از هماهنگی نسخه‌های کتب موجود نزد منقول الیه و ناقل می‌باشد.

ص: ۱۸۱

- متن: ۱- و ربّما يستغنى المتتبع بما ذكر عن الرجوع الى كلام ناقل الاجماع لاستظهاره عدم مزية عليه في التبع و النظر.
- ۲- و ربّما كان الأمر بالعكس و أنّه إن تفرّد بشيء كان نادرا لا يعتدّ به.
- ۳- فعليه أن يستفرغ وسعه و يتبع نظره و تتبعه، سواء تأخر عن الناقل ام عاصره، و سواء أدّى فكره إلى الموافقة له او المخالفة، كما هو الشأن في معرفة سائر الأدلّة، و غيرها ممّا تعلق بالمسألة.
- ۴- فليس الاجماع إلّا كأحدها.
- ۵- فالمقتضى للرجوع إلى النقل هو مظنة وصول الناقل إلى ما لم يصل هو إليه من جهة السبب او احتمال ذلك، فيعتمد عليه في هذا خاصّة بحسب ما استظهر من حاله و نقله و زمانه و يصلح كلامه مؤيدا فيما عداه مع الموافقة لكشفه عن توافق النسخ و تقويته للنظر.
- ۶- فاذا لوحظ جميع ما ذكر و عرف الموافق و المخالف إن وجد، فليفرض المظنون منه كالمعلوم، لثبوت حجّيته بالدليل العلمي و لو بوسائط.
- ۷- ثمّ لينظر، فان حصل من ذلك استكشاف معتبر كان حجّة ظنيّة حيث كان متوقفا على النقل الغير الموجب للعلم بالسبب او كان المنكشف غير الدليل القاطع، و إلّا فلا- و اذا تعدّد ناقل الاجماع او النقل، فان توافق الجميع لوحظ كلّ ما علم على ما فصل و أخذ بالحاصل، و ان تخالف لوحظ جميع ما ذكر و أخذ فيما اختلف فيه النقل بالأرجح بحسب حال الناقل و زمانه و وجود المعاضد و عدمه و قلته و كثرته.
- ثمّ ليعمل بما هو المحصل و يحكم على تقدير حجّيته بأنّه دليل ظنيّ واحد و إن توافق النقل و تعدّد الناقل.
- ترجمه:

ادامه کلام تستری در کشف القناع

- ۱- و چه بسا شخص متتبع به واسطه آنچه خود تحصیل نموده است از رجوع به کلام ناقل اجماع بی نیاز شود؛ زیرا استظهار نموده است به عدم مزیت آن بر ما حصل خود به واسطه تتبع و تفحصی که در اقوال نموده است.
- ۲- و چه بسا امر بالعکس باشد و وی (متتبع) به چیزی دست یافته که امری شاذ و نادر است که بدان اعتنا و توجه نمی‌شود (و ناچارا باید به نقل ناقل اعتماد کند).
- ۳- پس بر او (متتبع) لازم است که اجتهاد و تلاشش را توسعه داده و نظر و فکرش را پیگیری نماید

ص: ۱۸۲

خواه از نظر زمان از ناقل اجماع متأخر بوده و یا هم‌عصر وی باشد و خواه فکر و نظرش منجر به موافقت با ناقل شود و یا مخالف با او، چنانچه شأن در شناخت سایر ادله (غیر از اجماع و غیر دلیل از متعلقات دیگر) همین‌طور است (که شخص با قطع نظر از رأی دگران خودش در رسیدن به آنها نهایت تلاش را می‌کند).

۴- بنابراین: نیست اجماع جز اینکه مثل یکی دیگر از ادله است (و هر حکمی که آنها دارند، اجماع منقول هم دارد).

۵- پس مقتضی برای رجوع به نقل ناقل همان احتمال دستیابی ناقل به امری است که متبوع از جهت سبب (برای کشف رأی معصوم) به آن دست نیافته است، (پس به خاطر همین احتمالات) وی (متبوع) اعتماد می‌کند به نقل (آنچه خود به آن دست نیافته) ناقل، به حسب آنچه از حال ناقل و اصل نقل و زمان نقل روشن می‌شود (و در صورت توافق متبوع او با نقل ناقل) کلام مبتنی بر تتبع و تفحصش را با اجماع منقول تأیید می‌نماید (چه آنکه نفس این موافقت) کاشف از توافق نسخ کتب و تألیفاتی است که متبوع و ناقل هر دو ملاحظه کرده و سبب تقویت کشف است در نظر.

۶- پس وقتی همه اموری که ذکر شد ملاحظه شود و متبوع فرد موافق و مخالف را در صورت وجود بشناسد، باید آنچه را که از طریق نقل ظن پیدا کرده است به منزله معلوم فرض نماید، به دلیل اثبات حجیت نقل به واسطه دلیل علمی، اگرچه (نقل) به چند واسطه صورت گرفته باشد.

۷- سپس توجه کند که: اگر از مجموع آن (امور و لحاظ تمام آنها) استکشاف دلیل معتبری حاصل می‌شود، دلیل مزبور حجیت ظنیه قابل اعتمادی است، از آن جهت که ثبوتش متوقف است بر نقل، که موجب حصول علم به سبب نمی‌باشد و یا از آن جهت است که منکشف دلیل قاطع و جازم نیست و الا (اگر از همه امور یاد شده دلیل معتبری را کشف نکرد) پس حجتی در دست ندارد که مسئله را به وسیله آن اثبات نماید. و وقتی ناقل اجماع و یا خود نقل متعدد باشد:

اگر جملگی توافق داشتند، نقل مجموع با آنچه (متبوع) تحصیل نموده (توسط متبوع) ملاحظه می‌شود و به نتیجه‌ای که به واسطه این انضمام حاصل می‌شود اخذ می‌گردد.

و اگر نقل ناقلین با هم مخالف باشد، تمام آنچه ذکر شد مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و آن نقلی که در آرای مختلف، ارجح است مورد توجه و اعتماد قرار می‌گیرد. آن‌هم به حسب حال ناقل و زمان نقل و وجود معاضد و قلت و کثرت نقل و سایر امور.

و پس از تحصیل نقل راجح اگر به درجه حجیت رسیده باشد حکم می‌شود که آن دلیل واحد، ظنی است هرچند نقلها متوافق لکن ناقلین متعدد باشند.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (ربما يستغنى المتبوع بما ذكر عن الرجوع ...) چیست؟**

این است که: متبوع گاهی به خاطر ملاحظه آن امارات خود را از مراجعه به گفتار ناقل بی‌نیاز می‌بیند. چرا که اطمینان حاصل نموده که هرآنچه را ناقل تتبع کرده بود او نیز تتبع کرده است.

*** مراد از (لاستظهاره عدم مزیه علیه ... الخ) چیست؟**

علت برای آن عدم نیاز است، چرا که گاهی بعد از تفحص و ملاحظه اقوال به این نتیجه می‌رسد که بیشتر از ناقل اجماع اقوال را بررسی کرده و یا اینکه متوجه می‌شود که ناقل اجماع در مسأله‌ای نقل اجماع کرده که به ندرت حکم آن در کلمات فقهاء بیان شده است و در این صورت است که به کلام ناقل توجه نمی‌کند.

*** مراد از عبارت (فعلیه ان يستفرغ وسعه و ...) چیست؟**

این است که: وظیفه مجتهد به طور کلی عبارت است از اجتهاد و استفرغ وسع در مسیر تتبع و ملاحظه امارات در همه جا، چه در باب شناخت ادله و چه در باب شناخت معارضات و مخصصات و مقیدات، و چه در باب اجماع منقول. و لذا مجتهد باید تکیه‌اش بر رأی و فحص و ملاحظات خودش باشد و تفاوت نمی‌کند که رأی و نظر او با رأی ناقل اجماع موافق و هماهنگ شود یا مخالف.

*** مراد از عبارت (فالمقتضى للرجوع الى النقل هو مظنه وصول الناقل الى و ...) چیست؟**

فایده نقل اجماع است، یعنی می‌گوید:

۱- در مواردی که پس از تتبع و بررسی برای ما ظن حاصل شد و یا حد اقل احتمال دادیم که ناقل اجماع بیشتر از ما تتبع و واریسی نموده و به فتاوائی دست یافته که ما به آنها نرسیدیم و یا اینکه اصلاً قبل از تتبع چنین اطمینانی را به او داشتیم به چنین اجماع منقولی با ضمیمه امارات اعتماد می‌کنیم.

۲- در مواردی هم که اطمینان حاصل نمودیم که تتبع ناقل بیشتر از ما نبوده است، چنان‌که نقل او با استنتاج و کشف خود ما موافق بود، چنین اجماع منقولی مؤید و تقویت‌کننده نظر ما خواهد شد چرا که کاشف از هماهنگی و توافق مطلب در نسخه‌های کتب موجوده عند المنقول الیه و الناقل است.

*** مراد از (فاذا لوحظ جميع ما ذكر ... الخ) چیست؟**

بیان فوائدی است که بر تبعات خود مجتهد مترتب است و مواردی از آن ذکر شد و به مواردی در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱- در مواردی متتبع متوجه می‌شود که اجماعات فلان مدعی اجماع مبتنی بر اجتهاد خود آن ناقل

ص: ۱۸۴

بوده و نه بر تتبع آرا و لذا ارزش ندارد.

۲- در مواردی متتبع بعد از تحقیق متوجه می‌شود که دیگران نیز مطابق این اجماع ادعای اجماع کرده‌اند، که مؤید اجماع اول می‌شود.

۳- در مواردی نیز بعد از تفحص ملاحظه می‌کند که دو اجماع متعارض در یک مسئله ادعا شده، در نتیجه تلاش می‌کند تا رجحان یکی از آن دو اجماع را بر دیگری از راه اماراتی که ذکر شد (از قبیل وضع ناقل، ضبط ناقل و به حسب زمان ...) نقل به دست آورد.

ص: ۱۸۵

- متن: ۱- و ليس ما ذكرناه مختصًا بنقل الاجماع المتضمن لنقل الأقوال إجمالاً، بل يجرى في نقلها تفصيلاً أيضاً.
- ۲- و كذلك في نقل سائر الأشياء التي يبتنى عليها معرفة الأحكام.
- ۳- و الحكم فيما إذا وجد المنقول موافقاً لما وجد او مخالفاً مشترك بين الجميع كما هو ظاهر.
- ۴- و قد أتضح بما بيناه وجه ما جرت عليه طريقة معظم الأصحاب من عدم الاستدلال بالاجماع المنقول على وجه الاعتماد و الاستقلال غالباً، و ردّه بعدم نقلها تفصيلاً، (أيضاً) و كذلك في نقل سائر الأشياء التي يبتنى عليها معرفة الاحكام. و الحكم في ما اذا وجد المنقول موافقاً كما وجد أو مخالفاً مشترك بين الجميع، كما هو ظاهر.
- ۵- و قد أتضح بما بينناه وجه ما جرت عليه طريقة معظم الأصحاب- من عدم الاستدلال بالاجماع المنقول على وجه الاعتماد و الاستقلال غالباً، و ردّه بعدم الثبوت أو بوجدان الخلاف و نحوهما- فإنه المتّجه على ما قلنا، و لا سيّما في ما شاع فيه النزاع و الجدل، أو عرفت فيه الأقوال أو كان من الفروع النادرة التي (لا يستقيم فيها دعوى الاجماع- لقلّة المتعرّض لها- إلّا على بعض الوجوه التي) لا يعتدّ بها، أو كان الناقل ممن لا يعتدّ بنقله لمعاصرته أو قصور باعه أو غيرهما ممّا يأتي بيانه. فالاحتياج إليه مختصّ بقليل من المسائل بالنسبة إلى قليل من العلماء و نادر من النّقله الأفاضل (۱). انتهى كلامه رفع مقامه.

۱- كشف القناع ص ۴۰۰-۴۰۵

ص: ۱۸۶

ترجمه:

پایان کلام محقق تستری در کشف القناع

۱- اموری که ما آن را ذکر نمودیم، اختصاص به نقل اجماعی که متضمن نقل اقوال و آراء به صورت اجمالی است ندارد، بلکه در نقل تمام آنها در صورتی که به طور تفصیلی نقل شوند جاری هستند.

۲- و همچنین در نقل سایر اشیاء و اموری که شناخت احکام مبتنی بر آنهاست مثل: شهرت و یا (لا خلاف) نیز جاری است.

۳- و این حکم در جایی که اگر منقول با آنچه (متبع و منقول الیه) خود تحصیل نموده موافق و یا مخالف باشد حکمش در تمام صور (جمع منقولات چه اجماع به طور اجمال و چه اجماع به نحو تفصیل و چه اشیائی که شناخت احکام مبتنی بر آنهاست) مشترک است.

۴- سپس می‌فرماید: و به آنچه بیان نموده و توضیح دادیم، وجه آنچه که طریقه بزرگان از اصحاب بر آن جاری است، مبنی بر عدم استدلال ایشان به اجماع منقول به طوری که دلالت بر اعتماد و استناد کند، و رد آن اجماع و اتفاق به دلیل عدم ثبوت و یا وجود اختلاف و امثال آن در میان اصحاب روشن شد، و همچنین در نقل سایر اموری که شناخت احکام مبتنی بر آن است و این حکم در آنچه به صورت منقول و موافق و یا مخالف یافت می‌شود میان تمام اصحاب علما مشترک است، همان‌طور که از ظاهر عبارات ایشان پیداست.

۵- پس وجه این رد (و تمام این مقالات و نقض و ابرام‌ها) طبق آنچه ما گفتیم روشن شده و موجه و درست می‌باشد، به ویژه در مسائلی که نزاع و جدال در آن شایع و رایج است، یا اینکه اقوال و آرای متشکست در آن معلوم باشد. یا اینکه مورد اجماع منقول، مسئله نادری باشد که به ملاحظه قلت متعرضین به آن، ادعای اجماع چندان مورد نداشته و قابل اعتنا نباشد، مگر آنکه اجماع منقول در این گونه مسائل به برخی از وجوه که مورد اعتماد نیست توجیه شود یا آنکه ناقل کسی باشد که نقلش برای معاصرین و هم‌عصرانش مورد اعتنا نباشد، یا کمی آگاهی او و یا قصور احاطه‌اش به اقوال سبب شده که ادعایش مورد عنایت دیگران واقع نگردد و یا غیر این امور از اسبابی که باعث بی‌رونقی این ادعا شده باشد.

پس: اجماعی که در مسائل، مورد احتیاج است اختصاص به مسائل معدود و قلیلی آن‌هم نسبت به برخی از فقهاء و نادری از نقل کنندگان فاضل و حکایت کنندگان مورد وثوق و اطمینان دارد. تمام شد کلام جناب تستری.

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (المتضمن لنقل الاقوال اجمالا ...) چیست؟**

این است که: ناقل بگوید: اجمعت الاصحاب، بدون اینکه اقوال را به طور تفصیل و جداگانه نام ببرد.

*** مراد از عبارت (و الحكم فيما اذا وجد المنقول ...) چیست؟**

این است که: همان‌طور که در سابق گفته شد اگر منقول الیه، اجماع منقول را با آنچه خود تحصیل نموده موافق و مطابق یافت، آن را مؤید کلام خود قرار می‌دهد و این امر را کاشف از توافق نسخه‌های مکتوب و مؤلف می‌پندارد. همان‌طور اکنون هم می‌گوئیم: این حکم، اختصاص به صورتی ندارد که ناقل اجماع اقوال را به طور اجمال نقل کند بلکه حکم مذکور در تمام صورتی که نقل شد مشترک است، اعم از آنکه ناقل اجماع اقوال را به لفظ (اجمعت الاصحاب) و به نحو اجمال نقل کند و یا به تفصیل متعرض آنها شود و یا اساساً ادله دیگری از قبیل شهرت را حکایت کند.

*** حاصل و خلاصه بحث محقق تستری در متن اخیر چیست؟**

در خاتمه می‌گوید: از مطالبی که گفته شد:

۱- سرّ این مطلب روشن می‌شود که چرا بزرگان از فقهاء در مقام استدلال تنها به اجماعات منقوله اعتماد نمی‌کنند، بلکه پیوسته به دنبال تحصیل امارات و مؤیدات خارجیه هستند تا با ضمیمه کردن آن به اجماع مجموعاً دلیل شوند.

۲- و سرّ این مطلب روشن می‌شود که چرا بسیاری از اجماعات را رد می‌کنند و می‌گویند: هذا مجرد ادعاء و یا می‌گویند: در مسئله مخالف وجود دارد و اجماعی نیست و ...

و سرّ تمام این مطالب آن است که:

ناقل اجماع تنها نقل سبب می‌کند، آن‌هم در حد توان و وسع خودش و این مقدار به تنهایی کافی نیست، چرا که مستلزم عادی با رأی امام و یا حجت معتبره نمی‌باشد.

لذا: باید سایر امارات را هم مورد لحاظ و توجه قرار دهیم، به ویژه در مسائلی که ذات الاقوال است و یا از فروع کیمیایی است که کمتر کسی متعرض آن شده است و در این امور به طریق اولی نمی‌توان به اجماع منقول تکیه کرد، همین‌طور اگر ناقل از کسانی است که اعتنائی به نقل او نمی‌شود یا به خاطر اینکه هم‌عصر ما هستند و یا به خاطر کم‌اطلاعی او و یا به خاطر اینکه اهل مسامحه است. اما: احتیاج اجماع منحصر می‌شود به قلیلی از مسائل که از قدیم معنون بوده، آن‌هم نسبت به قلیلی از علماء و گروه معدودی از ناقلین که با تتبع فراوان نقل می‌کنند، آن‌هم پس از دوران پختگی خود.

ص: ۱۸۸

متن: لکنک خبير بأن هذه الفائدة للإجماع المنقول كالمعدوم، لأنّ القدر الثابت من الاتفاق بإخبار الناقل المستند إلى حسّه ليس ممّا يستلزم عادة موافقه الإمام- وإن كان هذا الاتفاق لو ثبت لنا أمكن أن يحصل العلم بصدور مضمونه، لكن ليس علّه تامّه لذلك، بل هو نظير إخبار عدد معيّن في كونه قد يوجب العلم بصدق خبرهم وقد لا يوجب- وليس أيضا؛ ممّا يستلزم عادة وجود الدليل المعتبر حتّى بالنسبة إلينا، لأنّ استناد كلّ بعض منهم إلى ما لا نراه دليلا ليس أمرا مخالفا للعادة.

ألا ترى أنّه ليس من البعيد أن يكون القدماء القائلون بنجاسة البئر بعضهم قد استند إلى دلالة الأخبار الظاهرة في ذلك مع عدم الظفر بما يعارضها، و بعضهم قد ظفر بالمعارض و لم يعمل به لقصور سنده، أو لكونه من الآحاد عنده أو لقصور دلالة، أو لمعارضته لأخبار النجاسة و ترجيحها عليه بضرب من الترجيح؛ فإذا ترجّح في نظر المجتهد المتأخّر أخبار الطهارة فلا يضّرّه اتفاق القدماء على النجاسة المستند إلى الامور المختلفه المذكوره.

ص: ۱۸۹

ترجمه:

انتقاد شیخ به محقق تستری

اما تو آگاهی به اینکه این فایده (که تستری فرموده: منقول الیه می‌تواند برای کشف حجت معتبر و رأی معصوم از این اجماع منقول استفاده کند) به منزله معدوم است، زیرا مقدار اقوالی که به واسطه اخبار ناقل اجماع ثابت شده و مستند به حس (و مشاهده) اوست، عادتاً مستلزم موافقت رأی امام نیست، هرچند که اگر اتفاق مزبور برای ما ثابت شود، ممکن است علم به صدور مضمونش پیدا کنیم و لکن در عین حال نمی‌توان آن (اتفاق را به صورت قضیه دائمی) علت تامه برای آن (حصول علم) قرار داد.

بلکه اتفاق مذکور نظیر عدد معینی از مخبرین است که گاهی اخبارشان سبب برای علم به صدق و ثبوت خبرشان می‌شود و گاهی نه، و نیز این نقل اقوال از اموری نیست که عادتاً مستلزم وجود دلیل معتبری حتی نسبت به ما باشد؛ زیرا استناد هر بعضی از مجمعین به امری که ما آن را دلیل نمی‌دانیم، امری مخالف با عادت نیست تا اجتماعشان عادتاً از موافقت با رأی معصوم منفک نباشد.

از فقهاء تا زمان علامه که به متنجس شدن آب چاه قائل بودند در این فتوی استناد به دلالت اخبار می‌نموده و مدعی بودند که ظاهر اخبار دلالت بر تنجس آن دارد و دلیلی هم که با این ظواهر معارض باشد پیدا نکرده‌اند.

و برخی (در مقام استدلال) با ظهور اخبار مزبور به معارض دست یافته‌اند ولی به دلیل قاصر بودن سند اخبار معارض، یا به خاطر اینکه نفس اخبار نزد او از اخبار آحاد می‌باشد و یا اینکه در مقام معارضه آنها با اخبار نجاست ترجیح با اخبار ادله بر نجاست بوده که به واسطه برخی از مرجحات آنها را بر اخبار معارض ترجیح داده‌اند به آن عمل نکرده‌اند.

پس: اگر از نظر مجتهدی که متأخر واقع شده اخبار دالّه بر طهارت ترجیح داشته باشد می‌تواند به آن اخذ نموده و برطبق اخبار دالّه بر طهارت فتوی دهد، بدون اینکه اتفاق قدما، مضرّ به حال او باشد زیرا اتفاق و اجماع ایشان مستند به امور مختلفی است که برخی از آنها از نظر مجتهد متأخر تمام و درست نیست.

تشریح المسائل

* حاصل مطلب در عبارت (و لکنک خیر ... الخ) چیست؟

نظر شیخ انصاری است پیرامون فوایدی که جناب تستری برای اجمال منقول برشمرد. و لذا می‌فرماید: فایده‌ای را که مرحوم تستری در پایان کلامش آورد مبنی بر اینکه: (اجماع منقول در قلیلی از مسائل و برای قلیلی از علماء ارزش دارد)، قابل اعتنا و مهم نیست بلکه وجودش کالعدم است؛ زیرا مکرر گفتیم که

۱- اجماعات منقوله در کتب، اگرچه در اتفاق الكل فی عصر واحد و یا در اعصار و امصار ظهور دارند، لکن عقل اجازه نمی‌دهد که ما همین ظهور را اراده نمائیم، بلکه قدر متیقن از این اجماعات، اتفاق المعروفین (اتفاق همه صاحبان کتب فتوائیه) است.

۲- اتفاق المعروفین عادتاً مستلزم قول معصوم نیست، به ویژه اگر اتفاق معروفین یک عصر باشد و نه همه اعصار و به ویژه اگر معروفین سایر اعصار با این عصر مخالف باشند که در این صورت هرگز ملازمه عادی نخواهد بود.

بله: تصادفاً ممکن است برای کسی روی حسن ظن و یا جهات دیگر از طریق اتفاق المعروفین حدس قطعی به قول امام حاصل شود، لکن این اتفاق گاهی رخ می‌دهد و گاهی نه و لذا فاقد ارزش است.

۳- نه تنها اتفاق المعروفین کاشف قطعی رأی معصوم نیست، بلکه کاشف از یک دلیل معتبر ظنی (که اگر به دست ما برسد، ما به قول معصوم علم پیدا می‌کنیم) هم نمی‌باشد، چرا که شاید معروفین اعصار به دلائلی تمسک نموده‌اند که اگر به دست ما هم می‌رسید به آنها اعتنا و اعتماد نمی‌کردیم.

* در تبیین مطلب فوق مثال بزنید؟

فی المثل:

در میان قدما از زمان اصحاب تا زمان علامه مشهور بود که (ماء البئر قليل ینفعل بالملاقاه)، حال سؤال این است که بر اساس چه دلیلی چنین فتوایی داده‌اند؟

می‌توان گفت:

شاید برخی اخبار نجاست را دیده و بر اساس آن فتوایی داده‌اند و حال آنکه از اخبار طهارت به عنوان اخبار معارض اطلاعی نداشته‌اند.

و شاید برخی دیگر به هر دو دسته از اخبار اطلاع داشته‌اند، اما مع ذلك به دلائل مختلف به آنها عمل نکرده‌اند.

*** علل عمل نکردن این گروه به اخبار معارض مذکور چیست؟**

- ۱- ممکن است سند اخبار مذکور از نظر این‌ها ناتمام بوده است.
- ۲- ممکن است از نظر برخی دلالت این اخبار بر طهارت آب چاه ناتمام بوده.
- ۳- ممکن است به نظر این‌ها این اخبار، خبر واحد بوده و لذا توجه نکرده‌اند.
- ۴- شاید این اخبار را متعارض دیده و درحالی که هر دو دسته اخبار حجت و تام الدلاله بوده‌اند اخبار نجاست را به یکی از مرجحات باب تعادل و تراجیح بر اخبار طهارت ترجیح داده‌اند و لذا به آن اعتنا نکرده‌اند.

*** برداشت کلی از ذکر دلائل مذکور چیست؟**

این است که:

اگر به نظر فقیهی مثل علامه اخبار طهارت از هر جهت بر اخبار نجاست برتری داشت، به اخبار طهارت عمل می‌کند و به اخبار نجاست توجه نمی‌کند، و لذا اتفاق المعروفین نمی‌تواند حتی کاشف از حجت معتبره‌ای باشد.

ص: ۱۹۲

متن: و بالجمله، فالإنصاف- بعد التأمل و ترك المسامحة بإبراز المظنون بصورة القطع، كما هو متعارف محصلي عصرنا:- أن اتفاق من يمكن تحصيل فتاويهم على أمر كما لا يستلزم عادة موافقة الإمام كذلك لا يستلزم وجود دليل معتبر عند الكل من جهة أو من جهات شتى، فلم يبق في المقام إلا أن يحصل المجتهد أمارات اخر- من أقوال باقى العلماء و غيرها- ليضيفها إلى ذلك فيحصل من مجموع المحصل له و المنقول إليه- الذى فرض بحكم المحصل من حيث وجوب العمل به تعبدا- القطع فى مرحلة الظاهر باللازم، و هو قول الإمام أو وجود دليل معتبر- الذى هو أيضا يرجع إلى حكم الإمام بهذا الحكم الظاهري المضمون لذلك الدليل- لكنه أيضا مبنى على كون مجموع المنقول من الأقوال و المحصّل من الأمارات ملزوما عاديا لقول الإمام أو وجود الدليل المعتبر و إلا فلا معنى لتزليل المنقول منزلة المحصل بأدلة حجية خبر الواحد، كما عرفت سابقا.

ترجمه:

اجمال مقال

انصاف حكم می کند که: پس از اندیشه و دقت و ترك مسامحه در ابراز کردن مظنون به صورت قطع، چنان که در میان تحصیل کنندگان زمان ما این گونه شایع شده است (که از طریق مسامحه می توان مظنون را به منزله قطع و معلوم قرار داد)، اتفاق علمایی که دست یافتن به اقوال و فتاویشان بر امری ممکن است، همان طور که عاداتا مستلزم موافقت رأی معصوم با ایشان نیست، همین طور هم ملازم با وجود دلیل معتبری که قابل اعتماد نزد کل علما از جهتی و یا جهات متعددی نمی باشد.

بنابراین: باقی نمی ماند در این مقام (راهی برای دست یافتن به موافقت معصوم)، جز اینکه مجتهد امارات و قرائن دیگری را از اقوال و آراء باقی علماء و غیر آنها تحصیل کند تا به اجماع یاد شده اضافه کند، پس از مجموع آنچه خود تحصیل نموده و آنچه برای او نقل شده و به حسب فرض در حکم محصل و به منزله آن است و همچون محصل واجب العمل می باشد و نسبت به لازم این مجموعه که قول امام یا وجود دلیل معتبر که آن نیز برگشت به حکم امام به این حکم ظاهری می کند، قطع و یقین پیدا می نماید تا بتواند برطبق آن فتوی دهد. لکن باید توجه نمود که: این طریق نیز (در دست یابی به قول امام) مبنی است بر اینکه مجموع اقوال منقوله و آنچه منقول الیه خود تحصیل نموده یعنی: اقوال دیگر به انضمام قرائن موجوده ملزوم عادی رأی امام یا وجود دلیل معتبر و حجت قابل اعتماد باشند و الا- معنا ندارد اقوال منقول به منزله محصل فرض شوند. زیرا زمانی به کمک ادله حجیت خبر واحد می توان نقل آرا را حجت دانست و حکم به ثبوت آنها نمود که پس از ثبوت و انضمامش با اقوال و قرائن تحصیل شده بتوان به لازم عادی آن (یعنی: قول امام) دست پیدا نمود.

ص: ۱۹۳

تشریح المسائل

* حاصل مطلب شیخ انصاری در عبارت (فالانصاف ... الخ) چیست؟

این است که:

اگر دقت کرده و این گونه مسامحاتی را که در زمانهایی مثل زمان ما مرسوم شده که هر امر مظنونی را به دیده علم و یقین و به منزله آن حساب می‌کنند کنار بگذاریم، باید بگوییم که:

۱- قدر متیقن از اتفاق الكل و ادعای اجماع، همان اتفاق صاحبان کتب فقهی و فتوایی است.

۲- همان‌طور که اتفاق المعروفین به حکمی از احکام به تنهایی و بدون ضمّ ضمیمه، کاشف قطعی از رأی امام و مستلزم عادی موافقت امام نیست، همین‌طور هم استقلالاً مستلزم حجت ظنیه معتبره هم نیست و لذا نمی‌توان به این اجماعات به تنهایی اعتماد نمود.

پس: تنها راه حل این است که: مجتهد منقول الیه خودش همت نموده، به سراغ امارات دیگر برود تا شاید از انضمام مجموع آن امارات به این اجماع منقول بتواند به نتیجه‌ای برسد که همان کشف قول امام و یا حجت معتبره باشند.

* آیا به نظر شیخ این امارات همه یکسان هستند؟

خیر بلکه:

۱- گاهی از انضمام امارات به اجماع منقول، به رأی معصوم می‌رسد.

فی‌المثل: شیخ طوسی، اتفاق معروفین تا زمان خودش را برای ما نقل می‌کند و اتفاق تمام ارباب کتب را از زمان شیخ تاکنون خودمان تتبع می‌کنیم که عادتاً حدس می‌زنیم که «هذه المقالة بلغ الى الفقهاء من امامهم».

۲- و گاهی از انضمام امارات به حجت معتبره می‌رسیم.

فی‌المثل: مثل انضمام فتوای مشهور متأخرین به مشهور متقدمین است که اولی تبعی و دومی نقلی است و بعید است که مشهور بدون مدرک فتوی دهند.

۳- و گاهی از انضمام امارات به اجماع منقول در اثر ضعف اماره و عدم توجه به آن به نتیجه‌ای نمی‌رسند، مثل انضمام خبر واحد ضعیف به آن اجماع منقول و یا مثل: انضمام اتفاق المعروفین در عصری به نقل اتفاق معروفین عصر دیگر.

نکته: پس مسئله امارات جابه‌جا فرق می‌کند.

ص: ۱۹۴

- متن: ۱- و من ذلك ظهر أن ما ذكره هذا البعض ليس تفصيلا في مسأله حجّية الاجماع المنقول، ولا قولاً بحجّيته في الجملة من حيث أنه إجماع منقول، وإنما يرجع محصله إلى أن الحاكي للاجماع يصدق فيما يخبره عن حسّ.
- ۲- فإنّ فرض كون ما يخبره عن حسّه ملازماً، بنفسه او بضميمة أمارات اخر، لصدور الحكم الواقعيّ او مدلول الدليل المعبر عند الكلّ، كانت حكايته حجّاً، لعموم أدلّة حجّية الخبر في المحسوسات، وإلا فلا.
- ۳- و هذا يقول به كلّ من يقول بحجّية الخبر الواحد في الجملة.
- ۴- و قد اعترف بجريانه في نقل الشّهرة و فتاوى آحاد العلماء.
- ترجمه: ۱- از مطالبی که ذکر شد این گونه ظاهر می شود که آنچه جناب تستری ذکر نمود، نه تفصیل در مسئله حجیت اجماع منقول است و نه قول به حجت بودن اجمالی اجماع منقول، و تنها برگشت محصل کلام ایشان به این است که: حاکی اجماع و ناقل اتفاق در آنچه از روی حس خبر می دهد تصدیق و تأیید می شود.
- ۲- پس به فرض اینکه آنچه ناقل اجماع عن حس خبر می دهد به تنهایی یا به ضمیمه امارات دیگر ملازم با صدور حکم واقعی یا مدلول دلیل معتبری که از نظر کل علما مورد اعتماد است می باشد حکایت اجماع و نقل اتفاق مزبور حجت است، چرا که عموم ادلّه حجیت خبر واحد در امور محسوس شامل آن می شود و الا فلا. (یعنی: به فرض اینکه اخبار مذکور ملازم با رأی معصوم و یا دلیل معتبری نباشد، نه به تنهایی و نه با انضمام قرائن و امارات دیگر اقوال منقوله به عنوان اجماع حجیت ندارند).
- ۳- و این (حجت بودن اجماع در صورت وجود ملازمه و عدم حجّیت آن در فرض نبودن ملازمه) امری است که تمام قائلین به حجیت خبر واحد اجمالاً به آن قائل هستند (یعنی: کلامی نیست که منافی با قول به حجیت خبر واحد باشد).
- ۴- و اعتراف می کند که به جریان مستقل این مقاله در نقل شهرت و فتاوی آحاد علما و اختصاصی به اجماع منقول به صورت اجمالی ندارد.

ص: ۱۹۵

تشریح المسائل

*** حاصل مطلب در عبارت (و من ذلک ظهر... تا آخر متن مذکور) چیست؟***

از انتقاد گذشته شیخ و از ظاهر آخرین جمله تستری روشن می‌شود که جناب تستری قائل به تفصیل نمی‌باشد و نمی‌خواهد بگوید:
 ۱- برخی از اجماعات منقوله بالاستقلال ملازمه با رأی معصوم و یا حجت معتبره دارند و دارای اعتبار و ارزش‌اند.
 ۲- و برخی از اجماعات مزبور مستقلاً چنین ملازمه‌ای را با رأی معصوم نداشته و فاقد ارزش‌اند و حجیت ندارند.

*** چرا چنین برداشتی از سخن ایشان می‌شود؟***

زیرا متوجه شدیم که قدر متیقن از اجماع، همانا اتفاق المعروفین است، آن‌هم به تنهایی مستلزم حجت معتبره نمی‌باشد.
 از طرف دیگر:

مرحوم تستری ادعا نمی‌کند که اجماع منقول بما هو اجماع منقول فی الجملة (یعنی به عنوان جزء الحجّة) ارزش دارد، بلکه خلاصه کلام ایشان این بود که:

وقتی مدعی اجماع می‌گوید: اجمع الفقهاء علی کذا، کلامش ظهور در اجماع تبعی و حسی دارد و چون عادل است ما او را در این اخباری که می‌دهد تصدیق می‌کنیم منتهی، اگر این اخبار به تنهایی و یا به انضمام امارات، ما را به حجت معتبره برساند دارای ارزش است و گرنه ارزش ندارد و پس از آن تعمیم داد که این سخن به نقل اجماع اختصاص ندارد بلکه در نقل شهرت هم جاری و ساری است.

ص: ۱۹۶

متن: ۱- و من جميع ما ذكرنا يظهر الكلام في المتواتر المنقول و أنّ نقل التواتر في خبر لا يثبت حجّيته و لو قلنا بحجّيته خبر الواحد، لأنّ التواتر صفة في الخبر تحصل باخبار جماعة تفيد العلم للسامع و يختلف عدده باختلاف خصوصيات المقامات، و ليس كلّ تواتر ثبت لشخص ممّا يستلزم في نفس الامر عادة تحقّق المخبر به.

۲- فاذا أخبر بالتواتر فقد أخبر باخبار جماعة أفاد له العلم بالواقع.

۳- و قبول هذا الخبر لا يجدى شيئاً، لأنّ المفروض أنّ تحقّق مضمون المتواتر ليس من لوازم إخبار الجماعة الثابت بخبر العادل.

۴- نعم لو أخبر باخبار جماعة يستلزم عادة تحقّق المخبر به- بأن يكون حصول العلم بالمخبر به لازم الحصول لاخبار الجماعة، كأن أخبر مثلاً- باخبار ألف عادل او أزيد بموت زيد و حضور جنازته- كان اللازم من قبول خبره الحكم بتحقق الملزوم و هو إخبار الجماعة، فيثبت اللازم و هو تحقّق موت زيد.

۵- إلّا أنّ لازم من يعتمد على الاجماع المنقول و هو إن كان إخبار الناقل مستنداً إلى حدس غير مستند إلى المبادئ المحسوسة المستلزمة للمخبر به هو القول بحجّيته التواتر المنقول.

ص: ۱۹۷

ترجمه:

سخن در خبر متواتر منقول

- ۱- از همه آنچه در اجماع منقول ذکر نمودیم، سخن در خبر متواتر منقول نیز آشکار می‌شود که: نقل تواتر در خبری حجیت آن خبر را ثابت نمی‌کند، و لو اینکه قائل به حجیت خبر واحد باشیم چه آنکه عنوان تواتر صفتی است در خبر که به واسطه خبر دادن جماعتی که اخبارشان برای سامع علم‌آور است تحقق می‌یابد و به اختلاف خصوصیات مقامات و امتیازات مختلف می‌شود و این‌گونه نیست که هر تواتری که برای شخصی ثابت گردید مستلزم تحقق مخبر به باشد عادتاً و به مجرد نقل در خارج ثابت شود.
- ۲- پس: وقتی (مخبر) خبر از تواتر می‌دهد، در واقع از اخبار جماعتی سخن می‌گوید که اخبار ایشان برای او (مخبر) علم به واقع را افاده می‌کند.
- ۳- و قبول این خبر (به حساب اینکه مخبر عادل است) که خبر جماعت مذکور برای وی (مخبر) علم‌آور است هیچ فایده‌ای ندارد (و چنین نیست که ما مخبر به را تصدیق کنیم)؛ زیرا فرض این است که: تحقق مضمون خبر متواتر از لوازم اخبار جماعت یاد شده که این اخبار به واسطه خبر عادل ثابت شده نمی‌باشد.
- ۴- بلکه اگر (مخبر عادل) از اخبار جماعتی خبر داد که اخبارشان عادتاً مستلزم تحقق مخبر به است، مبنی بر اینکه حصول علم به مخبر به، لازمه نفس اخبار جماعت مذکور است، مثل اینکه مخبر خبر داده از اخبار هزار نفر و یا بیشتر برای وی از مرگ زید و حضور آنها در تشییع جنازه او، لازمه قبول خبر این مخبر حکم به تحقق ملزوم که همان اخبار جماعت است ثابت می‌شود، پس لازمه (این خبر) که مرگ زید است نیز ثابت می‌شود.
- ۵- بلکه لازمه قول کسانی که اعتماد می‌کنند بر مطلق اجماع منقول و لو خبر ناقل مستند به حدسی باشد که براساس مبادی محسوسه استوار نشده باشد، این است که خبر متواتر منقول را هم حجت بدانند.

ص: ۱۹۸

تشریح المسائل

* مراد شیخ از عبارت (من جمیع ما ذکرنا ...) چیست؟

این است که: تا به حال بحث ما راجع به اجماع منقول به خبر واحد بود که آن هم دو شعبه داشت:

- ۱- اینکه: خود مجتهد اقوال را تتبع نموده و برای ما حکایت اجماع می کند.
- ۲- اینکه: دیگری رفته و در اثر تفحص تحصیل اجماع نموده و به این مجتهدی که فلان شخص است خبر داده و این مجتهد هم به ما می گوید: فلانی خبر داد به اینکه حکم در فلان مسئله کذا و کذا بالاجماع.

لکن: از حالا به بعد بحث ما راجع به تواتر منقول به خبر واحد است.

* پس مراد از (یظهر الکلام فی التواتر المنقول ... الخ) چیست؟

این است که:

- ۱- گاهی فی المثل: شخص مخبر (مثل شیخ طوسی) از سنت (قول، فعل و تقریر) معصوم حکایت می کند. چنین خبر و حکایتی نامش روایت مصطلح است و مشمول ادله حجیت خبر واحد هم می شود، چرا که خبر حسی دارای اثر است و تفاوتی نمی کند که: الف: بلاواسطه خبر از معصوم دهد و مثلا بگوید: (حدثنی ابو عبد الله الصادق ...).
- ب: یا مع الواسطه او الوسائط خبر از معصوم دهد و مثلا بگوید: (عن فلان، عن فلان عن ابی عبد الله).
- ۲- و گاهی مخبر (مثلا شیخ طوسی) از اجماع و اتفاق فقهاء بر حکمی از احکام حکایت می کند که این قسم از خبر نامش اجماع منقول به خبر واحد است که تا به حال مفصلا درباره آن صحبت شد.
- ۳- و گاهی مخبر (مثلا شیخ طوسی) از تواتر یک خبر برای ما گزارش می دهد.

فی المثل می گوید: (بلغنی بالتواتر ان المعصوم قال کذا او فعل کذا، او قرر فلانا علی کذا ...).

یا مثلا می گوید: به تواتر شنیده‌ام که زید مرده است.

* مورد بحث در این مقام چیست؟

این است که آیا نقل تواتر ارزش دارد یا نه؟

* نظر شیخ پیرامون سؤال مذکور چیست؟

می فرماید: تمام مطالبی که در رابطه با اجماع منقول گفته شد در رابطه با تواتر منقول هم گفته می آید و آن این است که: فی المثل: گاهی مخبر (شیخ طوسی) به طور سربسته (اجمالی) برای ما نقل تواتر می کند و فی المثل

ص: ۱۹۹

می‌گوید: (بلغنی بالتواتر ان المعصوم قال كذا و كذا)، لکن فرموده که مرادش از تواتر چیست؟

آیا قول ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ یا هزار نفر است، معلوم نیست و لذا چنین نقل تواتری برای خود شیخ که متواتر وجدانی است ارزش دارد ولی برای منقول الیه ارزشی ندارد، چرا که در باب تواتر هم مثل باب اجماع، مبانی و مسائل فرق دارد و به واسطه اختلاف اشخاص و اقوال تفاوت می‌کند. شاید برای (شیخ طوسی) از اخبار سه نفر علم حاصل شده باشد و نام آن را متواتر گذاشته و لکن به عقیده ما قول سه نفر در فلان حادثه کافی نبوده و ملازمه عادیه با تحقق مخبر به ندارد، بلکه تصادفی و اتفاقی است، یعنی: قد يحصل و قد لا- يحصل، یعنی برای هر کسی که چنین حسن ظنی باشد این علم حاصل می‌شود و برای کسی که چنین حسن ظنی نباشد نه.

و گاهی مخبر (شیخ طوسی) به طور تفصیلی و مشخص برای ما نقل تواتر می‌کند، فی المثل می‌گوید: (اخبرنی الف عادل بان فلانا مات و دفن)

حال: چنین نقل تواتری ارزشمند است، یعنی: ما خبر شیخ را که عادل است می‌پذیریم، چرا که احتمال تعدد کذب با آیه نبأ منتفی است و سایر احتمالات را نیز با اصول عقلانیه دفع می‌کنیم.

* معنای پذیرفتن خبر چیست؟

عبارت است از ترتیب اثر دادن به آن.

* آیا هر کسی این خبر را بپذیرد یقین وجدانی برای او حاصل می‌شود؟

خیر، برای شیخ که این تواتر وجدانی است، یقین او به تحقق مخبر به وجدانی است. و برای منقول الیه که این تواتر منقول است، یقین او به تحقق مخبر به تبعی است.

* چه تفاوتی میان نقل اجماع و نقل تواتر از نظر ناقل وجود دارد؟

۱- در باب نقل اجماع خود ناقل باید همت کند و در مورد فتوی تبع کند، و لذا عقلا و عادتا محال است که یک انسان هر چند جدی بتواند اقوال همه فقهاء اعصار را تتبع نماید.

۲- اما در باب نقل تواتر، خود مدعی نرفته و تحصیل نکرده است، بلکه دیگران آمده و به او خبر داده‌اند، در نتیجه امری کاملاً ممکن است.

ص: ۲۰۰

متن: لکن لیعلم أنّ معنی قبول نقل التواتر، مثل الإخبار بتواتر موت زید مثلاً، يتصوّر علی الوجهین:
 الأوّل: الحكم بثبوت الخبر المدعی تواتره، أعنی موت زید. نظیر حجّیه الاجماع المنقول بالنسبه إلى المسأله المدعی علیها الاجماع. و
 هذا هو الذي ذكرنا أنّ الشرط فی قبول خبر الواحد فيه كون ما أخبر به مستلزماً عادةً لوقوع متعلقه.
 الثاني: الحكم بثبوت تواتر الخبر المذكور لیترتّب علی ذلك الخبر آثار المتواتر و أحكامه الشرعیّه. كما إذا نذر أن یحفظ او یكتب
 كلّ خبر متواتر.
 ثم احكام التواتر: منها: ما ثبت لما تواتر فی الجملة و لو عند غیر هذا الشخص.
 و منها: ما ثبت لما تواتر بالنسبه الى هذا الشخص. و لا ینبغی الاشکال فی أنّ مقتضى قبول نقل التواتر العمل به علی الوجه الاوّل و اوّل
 وجهی الثاني، كما لا ینبغی الاشکال فی عدم ترتّب آثار تواتر المخبر به عند نفس هذا الشخص.
 ترجمه:

معنای قبول نقل تواتر

ولی معلوم باشد که معنای قبول نقل تواتر نظیر اخبار به تواتر مرگ زید بر دو گونه تصوّر می شود:

- ۱- حکم به ثبوت خبری که ادعای تواترش شده است یعنی مرگ زید، نظیر حجت بودن اجماع منقول نسبت به مسأله‌ای که ادعای اجماع بر آن شده (و معنای حجیت اجماع آن است که مسئله مورد اجماع ثابت و محقق است) و این همان شرطی است که در قبول خبر واحد جاری است یعنی: مخبر به عادتاً باید مستلزم وقوع متعلقش باشد.
- ۲- حکم به اینکه متواتر بودن خبر مذکور ثابت است تا بدین وسیله بر آن آثار متواتر و احکام شرعیه تواتر ثابت شود، كما اینکه اگر نذر نمود که هر خبر متواتری را بنویسد و یا حفظ کند، این خبر را هم باید به مطابق نذرش نوشته و یا حفظ کند.

سپس احکام تواتر: برای معنای دوم قبول نقل خبر متواتر دو حکم وجود دارد:

- ۱- برخی از احکام، بر خبری مترتب می شود که اجمالاً تواترش ثابت است، هرچند از نظر دیگری متواتر بودن این خبر ثابت باشد.
- ۲- و برخی از احکام، بر خبری مترتب می شود که تواترش برای خود این شخص ثابت است.

و اشکال در اینکه مقتضای قبول نمودن نقل تواتر، عمل به آن است بر معنای اول و وجه اول از دو وجهی که برای معنای دوم نقل نمودیم سزاوار نیست. چنان که بلاشک شخصی که خبر از متواتر بودن خبری به او داده‌اند، بدون تردید آثار تواتر را به مخبر به نباید مترتب کند و این همان وجه دوم از معنای دوم است.

ص: ۲۰۱

تشریح المسائل

* حاصل مطلب در عبارت (لکن لیعلم...) چیست؟

این است که: هر خبری متناسب با خود آثار و تبعاتی دارد، حال خبر متواتر نیز داخل در این قانون کلی است.

* چند نوع اثر در رابطه با باب خبر متواتر وجدانی است؟

روی هم رفته سه نوع اثر وجدانی است.

* حجیت نقل تواتر نسبت به این آثار چگونه است؟

نقل تواتر:

- ۱- نسبت به برخی از آن آثار مطلقا حجت است، چه نقل تواتر اجمالی باشد و چه تفصیلی.
- ۲- نسبت به برخی از آنها آثار مطلقا حجت نیست.
- ۳- نسبت به برخی از آنها اگر به طور مجمل نقل شوند حجت نیست و اگر به طور مفصل نقل شوند حجت است.

* آثار مترتب بر خبر متواتر چه هستند؟

عبارت‌اند از:

- ۱- شنونده مخبر را تصدیق و حکم کند به اینکه مخبر به در واقع و نفس الامر محقق شده است.
فی المثل: تصدیق کند که، بله زید مرده است تا آثار موت بر این اثر به صورت وجدانی مترتب شود.
- ۲- همان طوری که تواتر وجدانی حجت است، نقل تواتر هم مطلقا حجت است چه به طور اجمال باشد و یا تفصیل. فی المثل: شما نذر کردید که هر خبری به صورت متواتر به شما رسید در کتاب حدیث بنویسی و لکن قید نکردی که نزد خودم متواتر باشد و یا نزد شیخ، بلکه به طور فی الجمله گفتم: متواتر. در اینجا وقتی شیخ طوسی فرمود: بلغنی بالتواتر عن الصادق کذا و کذا، به نظر خود شیخ متواتر است، لذا باید شما به نذرتان عمل کنید.
- ۳- برخی از آثار هم به طور مطلق مترتب نیستند.
فی المثل: شما نذر می کنید که هر حدیثی به عقیده من متواتر بود آن را در کتاب حدیثم بنویسم، حال به عقیده شیخ طوسی خبر به حد تواتر رسیده و لکن به نظر شما تواترش ثابت نیست.
در اینجا وفای به نذر برای شما واجب نیست و نسبت به این آثار تواتر منقول ارزش ندارد و چه به طور مجمل باشد و چه مفصل، بلکه چنین اثری فقط بر متواتر وجدانی مترتب می شود.

ص: ۲۰۲

متن: ۱- و من هنا يعلم أنّ الحكم بوجود القراءة في الصلاة إن كان منوطا بكون المقرّو قرآنا واقعيّا قرأه النبيّ فلا إشكال في جواز الاعتماد على إخبار الشهيد بتواتر القراءات الثلاث(۱)،

- أعنى قراءة أبي جعفر و أخويه (يعقوب و خلف)- لكن بالشرط المتقدّم، و هو كون ما أخبر به الشهيد من التواتر ملزوما عادةً لتحقق القرآنيّة.

۲- و كذا لا إشكال في الاعتماد من دون الشرط إن كان الحكم منوطا بالقرآن المتواتر في الجملة، فإنّه قد ثبت تواتر تلك القراءات عند الشهيد بإخباره.

۳- و إن كان الحكم معلّقا على القرآن المتواتر عند القارئ أو مجتهده فلا يجدى إخبار الشهيد بتواتر تلك القراءات.

۴- و إلى أحد الأوّلين نظر حكم المحقق و الشهيد الثانيين بجواز القراءة بتلك القراءات مستندا إلى أنّ الشهيد و العلّامة قد ادّعىا تواترها، و أنّ هذا لا يقصر عن نقل الاجماع(۲).

و إلى الثالث نظر صاحب المدارك و شيخه المقدّس الأردبيليّ حيث اعترضوا على المحقق و الشهيد بأنّ هذا رجوع عن اشتراط التواتر في القراءة(۳) و لا يخلو نظرهما عن نظر. فتدبر.

۱- الذكري: ص ۱۸۷، س ۹.

۲- المحقق الثاني في جامع المقاصد: ج ۷، ص ۲۴۶، و الشهيد الثاني في روض الجنان: ص ۲۴۶، س ۱۳.

۳- المدارك: ج ۳، ص ۳۳۸ و مجمع الفائدة و البرهان: ج ۲، ص ۲۱۸.

ص: ۲۰۳

ترجمه: ۱- و (از دانستن دو معنای مزبور برای قبول نقل تواتر) دانسته می‌شود که حکم به وجوب قرائت قرآن در نماز، اگر منوط باشد به اینکه مقروء در واقع باید قرآن واقعی باشد که پیامبر آن را در نماز خوانده باشد، پس در این فرض هیچ اشکالی در جواز اعتماد به خبر مرحوم شهید در متواتر بودن قراءات سه گانه یعنی: قرائت ابو جعفر و دو دوستش (یعقوب و خلف) وجود ندارد (و می‌توان آن را در نماز خواند) لکن مشروط به همان شرطی که گذشت و آن این بود که مخبر به مرحوم شهید ملزوم عادی تحقق قرآئیت باشد (یعنی عرف به مجرد این خبر اکتفا نموده و قراءات سه گانه را قرآن واقعی بدانند).

۲- و همچنین اشکالی در اعتماد (به مخبر به شهید یعنی: متواتر بودن قراءات سه گانه) و خواندن آن در نماز در صورتی که حکم به جواز قرائت در نماز منوط باشد، به قرائت قرآنی که تواترش اجمالاً از نظر مخبر ثابت شده باشد، وجود ندارد، زیرا که قرائت سه گانه از نظر مرحوم شهید متواتر هستند (و براساس وجه اول از دو وجه معنای دوم این مقدار ثبوت کافی است).

۳- و اگر حکم مذکور منوط و معلق باشد بر خواندن قرآنی که متواتر باشد عند القاری و یا مجتهدی که وی (یعنی قاری) از او تقلید می‌کند پس مجرد اخبار شهید به متواتر بودن این قراءات کافی نبوده و سودی ندارد (یعنی تا قرآئیت آنها از نظر قاری ثابت نشود نمی‌تواند آنها را در نماز بخواند).

۴- با توجه (به مطلب مذکور و لحاظ دو معنایی که برای قبول تواتر منقول نقل شد و توجه به دو وجهی که برای معنای دوم ذکر نمودیم ناظر است) به معنای اول از دو معنایی که برای قبول نقل متواتر ذکر کردیم، حکمی که مرحوم محقق ثانی و شهید ثانی نمودند، مبنی بر اینکه قراءات سه گانه را می‌توان در نماز خواند، چرا که شهید اول و علامه حلی ادعای تواتر آنها را نموده‌اند و این ادعا از نقل اجماع کمتر نمی‌باشد (و لذا همان‌طور که اجماع منقول به واسطه خبر واحد عادل ثابت شده و قابل اعتماد است، همین‌طور هم اعتماد و استناد به اخبار این دو فقیه عالی‌مقام در ثبوت تواتر قراءات جایز است).

۵- و ناظر است به شق سوم (یعنی: وجه دوم از معنای دوم) فرموده مرحوم صاحب مدارک و استاد ایشان (مقدّس اردبیلی) آنجا که اعتراض کرده‌اند بر شهید و محقق ثانی به اینکه: این کلام از این دو بزرگوار بازگشت از اشتراط تواتر در قرائت قرآن است و معنایش این است که در نماز شرط نیست که حتماً قرآن خوانده شود.

نکته: نظر ایشان خالی از اشکال نبوده و برای فهمیدن وجه اشکال، تدبر و دقت لازم است.

ص: ۲۰۴

تشریح المسائل

* حاصل مطلب در عبارت (و من هنا يعلم...) چیست؟

این است که: تاکنون روی مثال عرفی بحث می‌کردند، لکن در اینجا یک مثال فقهی آورده‌اند و حاصل بحث در این است که آیا خبر متواتر منقول به خبر واحد در اینجا که مقام بحث ما است حجت است یا نه؟

* مثال فقهی و شرعی مطرح شده در اینجا چگونه است؟

بدین نحو است که:

- ۱- قراء سبعة (یعنی: نافع، ابو عمرو، کسائی، حمزه، ابن عامر، ابن کثیر و عاصم) در سوره حمد، «مالک یوم الدین» قرائت نموده‌اند.
- ۲- و قراء سه گانه (یعنی: ابو جعفر و ابو ایوب و ابی ابن خلف) در سوره حمد، «ملک یوم الدین» قرائت کرده‌اند.

حال:

عند المشهور، قرائت قراء سبعة متواتر است و عند العلماء و الشهد، قرائت قراء سه گانه (مزبور که سه برادرند) متواتر است. لذا، این سؤال مطرح است که آیا همان‌طور که قرائت مالک در نماز مجزی است آیا قرائت ملک هم مجزی است یا نه؟ چرا که باید قرائت متواتر باشد تا بتوان به عنوان قرآن و در نماز آن را قرائت نمود.

پاسخ این است که:

اگر قرائتی متواتر وجدانی باشد، مثل قرائت پیامبر و شنیدن اصحاب و نقل آنها به دیگری که خواندن آن در نماز قطعاً مجزی است و اگر متواتر، منقول به متواتر باشد باز هم قرائت آن در نماز جایز است. لکن اگر متواتر، منقول به خبر واحد باشد فی المثل: شهید اول بفرماید که: (بلغنی بالتواتر ان رسول الله قرء فی صلاته (ملک یوم الدین)، آیا باز هم این متواتر منقول به خبر واحد، حجت است و می‌توان آن را در نماز خواند یا نه؟

* چه پاسخی به سؤال مذکور داده می‌شود؟

پاسخ داده می‌شود که مطلب دارای سه صورت است:

- ۱- اگر بگوئیم، جواز قرائت در نماز از آثار قرآن واقعی است، چه به تواتر یقین داشته باشیم یا نه،

ص: ۲۰۵

می‌توان به نقل تواتر از زبان شهید اعتماد نمود بلا اشکال، لکن شهید: اگر به صورت اجمال نقل تواتر کند و فی المثل بگوید: «بلغنی بالتواتر...» این کفایت نمی‌کند، چرا که مبانی در این باب متفاوت است و اگر به صورت تفصیلی نقل تواتر کند و فی المثل بگوید: (اخبرنی الف عادل بان النبى قرء ملک يوم الدين) ارزش دارد و مورد قبول واقع می‌شود، چرا که ما بین این خبر و آن لوازم ملازمه عادی برقرار است.

۲- و اگر بگوئیم که: جواز قرائت در نماز از آثار قرآن متواتر با وصف متواتر بودن است لکن تواترش فی الجملة است و لو نزد شخص دیگری باشد، باز هم می‌توان به خبر شهید اعتماد کرده و نماز خواند.

۳- و اگر گفتیم: جواز قرائت در نماز از آثار قرآن متواتر به عقیده خود من می‌باشد نمی‌توانیم به خبر شهید اعتماد کنیم، چرا که تواتر آن نزد خود من ثابت نشده است.

* حاصل مطلب در صورتهای فوق چیست؟

این است که:

۱- محقق ثانی و شهید ثانی که فرموده‌اند: (يجوز قراءة ملك يوم الدين فى الصلاة) چرا که علامه و شهید اول به تواتر (ملک يوم الدين) خبر داده‌اند، مراد و منظورشان، صورت اول و دوم است.

۲- و صاحب مدارک و محقق اردبیلی که گفته‌اند: قرائت (ملک) در نماز جایز نیست، مراد و مقصودشان به صورت سوم است.

* جناب شیخ کداهیک از نظرات فوق را رد می‌کند؟

می‌فرماید: نظر صاحب مدارک و محقق اردبیلی مبتلا به اشکال است، چرا که جواز قرائت منوط به قرآن واقعی است، که آن‌هم با نقل تواتر ثابت می‌شود به شرط استلزام عادی.

(پایان مبحث اجماع منقول)

ص: ۲۰۷

شهرت فتوائیه

اشاره

ص: ۲۰۸

متن: و من جمله الظنون التي توهم حجّيتها بالخصوص الشهرة في الفتوى الحاصلة بفتوى جلّ الفقهاء المعروفين، سواء كان في مقابلها فتوى غيرهم بخلاف، ام لم يعرف الخلاف و الوفاق من غيرهم.

ثم إن المقصود هنا ليس التعرّض لحكم الشهرة من حيث الحجّية في الجملة، بل المقصود إبطال توهم كونها من الظنون الخاصّة، و الّا فالقول بحجّيتها من حيث إفادة المظنّة بناء على دليل الانسداد غير بعيد.

ترجمه:

شهرت و حجیت آن از باب ظنّ خاصّ

از جمله ظنونی که توهم شده از باب ظن خاص حجت است، شهرت فتوائیه است که به واسطه فتوای فقهای بزرگ و معروف تشکیل می‌شود، خواه در مقابل ایشان فتوای به خلاف از دیگران وجود داشته باشد و یا خلاف و وفاقی شناخته نشده باشد.

سپس می‌فرماید: مراد ما از طرح این بحث در اینجا، تعرض و انکار حکم شهرت از آن جهت که حجیتش اجمالی است، نمی‌باشد. بلکه مراد ما ابطال این توهم است که شهرت فتوایی از باب ظن خاص حجت است، و گرنه اعتقاد به حجیت آن (شهرت) از حیث آنکه مفید ظنی می‌باشد و از باب انسداد باب علم معتبر و حجت شده است بعید نیست و نمی‌توان آن را انکار نمود.

ص: ۲۰۹

تشریح المسائل*** عنوان بحث در این بخش چیست؟**

شهرت فتوائیه است، که چهارمین اماره ظنیه‌ای است که در مباحث حجیت ظن، مورد بحث واقع شده است و برخی پنداشته‌اند که از امارات معتبره است.

*** معنای لغوی شهرت چیست؟**

وضوح و بروز است اعم از آنکه این وضوح و بروز را، نسبت به تمام مردم و یا معظم آنها و یا کثیری از آنها مورد سنجش قرار دهیم.

*** با توجه به معنای لغوی شهرت آیا ممکن است در حکم مسأله‌ای دو طرف نقیض آن مشهوری باشند؟**

بله ممکن است، یعنی عده‌ای از علما به یک طرف مسئله و عده‌ای دیگر به طرف دیگر فتوی داده‌اند.

*** شهرت به طور کلی دارای چه تقسیماتی است؟**

دارای دو تقسیم است.

*** تقسیم اول شهرت دارای چند قسم است؟**

دارای سه قسم است: الف: شهرت روائی؛ ب: شهرت عملی؛ ج: شهرت فتوایی.

*** مراد از شهرت روائی چیست؟**

این است که: مشهور محدثین، حدیثی را در کتب حدیثی خود ثبت و ضبط نموده‌اند، و لو شذوذ عملی داشته و علما بر اساس آن فتوی نداده باشند.

*** مراد از شهرت عملی چیست؟**

این است که: مشهور محدثین با استناد به حدیثی فتوی داده‌اند و به آن عمل نموده‌اند، هرچند شهرت روائی هم نداشته باشد.

* مراد از شهرت فتوائی چیست؟

این است که: مشهور بر حکمی از احکام فتوی داده درحالی که مدرک و مستند فتوی برای ما روشن نیست بلکه صرفاً فتوای مشهور مطرح است.

* کدام یک از مباحث شهرت در اینجا مورد بحث است؟

شهرت فتوائیه.

* چه تفاوتی میان شهرت فتوائی و اجماع وجود دارد؟

چنان که ذکر شد: شهرت فتوائی عبارت است از ثبوت حکمی از نظر فتوای اجل علما به نحوی که

ص: ۲۱۰

به اتفاق کلمه همگی بر یک رأی تمایل دارند لکن از اتفاقشان علم و یقین به حکم حاصل نمی‌شود. در صورتی که: از اتفاق اجل علماء اگر علم و یقین به حکم حاصل شود، در اصطلاح به آن مشهور گفته نمی‌شود بلکه موسوم به اجماع است.

* چرا مطرح کردید که عنوان بحث در اینجا شهرت فتوائی است؟

زیرا شیخ فرموده است: (الشهرة فی الفتوی).

* چرا شیخ فرموده (من حیث الحجیة فی الجملة...)?

زیرا مرادش حجیت از باب ظن مطلق است.

* دومین تقسیم شهرت دارای چه اقسامی است؟

دارای دو قسم است:

الف: شهرت محصله ب: شهرت منقوله.

* مراد از شهرت محصله چیست؟

این است که خود فقیه فتاوی مشهور فقهاء را تتبع کرده و در کتاب خود ادعای شهرت کند.

* مراد از شهرت منقوله چیست؟

این است که: خود فقیه به تتبع نپرداخته بلکه فقیه دیگر رفته فتاوی مشهور را تفحص نموده و برای ما نقل شهرت کرده است.

* کدام یک از شهرت محصله و منقول در اینجا مورد بحث است؟

شهرت محصله، زیرا در اجماع منقول مقداری پیرامون شهرت فتوائیه صحبت شد.

* بلا شک فتوی مشهور برای ما گمان آور است بفرمائید گمان بر چند قسم است؟

بر دو قسم است:

الف: ظن خاص ب: ظن مطلق

*** کلام در حجیت شهرت از باب ظن خاص است و یا ظن مطلق؟**

از باب ظن خاص است. یعنی آیا دلیل خاصی بر حجیت آن داریم یا نه.

*** پس مراد از عبارت (وَأَلَّا فَالِقَوْلِ بِحُجَّتِهَا مِنْ حَيْثُ افَادَةُ الْمِظْنَةِ بِنَاءِ عَلِيٍّ دَلِيلُ الْإِنْسَادِ) چیست؟**

این است که: شهرت از باب ظن مطلق و مقدمات دلیل انسداد حجت است، منتهی مخصوص به زمان انسداد است.

ص: ۲۱۱

متن: ثم إن منشأ توهم كونها من الظنون الخاصة أمران:

أحدهما: ما يظهر من بعض (۱)، من أن أدلته حجّية خبر الواحد تدلّ على حجّيته بمفهوم الموافقة، لآته ربّما يحصل منها الظنّ الأقوى من الحاصل من خبر العادل.

و هذا خيال ضعيف تخيله بعض في بعض رسائله، و وقع نظيره من الشهيد الثاني في المسالك، (۲).

حيث وجه حجّية الشيع الطنّي بكون الظنّ الحاصل منه أقوى من الحاصل من شهادة العدلين. و وجه الضعف: أن الأولوية الظنّيّة أوهن بمراتب من الشهرة، فكيف يتمسك بها في حجّيتها، مع أن الأولوية ممنوعة رأساً، للظنّ بل العلم بأنّ المناط و العلة في حجّية الأصل ليس مجرد إفادة الظنّ. و أضعف من ذلك تسمية هذه الأولوية في كلام ذلك البعض مفهوم الموافقة، مع أنه ما كان استفادة حكم الفرع من الدليل اللفظي الدالّ على حكم الأصل، مثل قوله تعالى: فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ.

۱- ذكره السيد المجاهد وجهها من الوجوه التي استدللّ بها للقائلين بحجّية الشهرة و لم ينسبه الى احد كما في مفاتيح الاصول، ص ۴۹۹، س ۲۵، و قيل: ان المراد به هو صاحب الرياض في رسالته المفردة في هذه المسألة. لاحظ اوثق الوسائل: ص ۱۱۹، س ۳.

۲- المسالك: ج ۲، ص ۳۶۳، س ۳۵.

ص: ۲۱۲

ترجمه:

منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص

منشأ این توهم که حجیت شهرت از باب ظن خاص است دو امر است از جمله:

۱- یکی از آن دو امر، دلیلی است که از کلام برخی اصولیین ظاهر می‌شود مبنی بر اینکه: ادله حجیت خبر واحد بر حجت بودن شهرت به مفهوم موافقت دلالت دارد؛ زیرا که ظن حاصل از شهرت، اقوی از ظنی است که از خبر واحد به دست می‌آید و لذا دلیلی که ظن ضعیف را حجت می‌کند به طریق اولی ظن قوی را حجت قرار می‌دهد.

شیخ در تضعیف این دلیل می‌فرماید: این دلیل، توهم سستی است که برخی در بعضی کتبشان آن را تخیل نموده‌اند، که نظیر آن برای شهید ثانی در کتاب مسالک واقع شده است، آنجا که حجیت شیاع ظنی را به اینکه ظن حاصله از این شیاع قوی‌تر است از ظنی که به واسطه شهادت عدلین به دست می‌آید، توجیه نموده است (یعنی: وقتی ظن مستند به شهادت عدلین حجت باشد به طریق اولی ظن ناشی از شیاع باید حجت باشد).

وجه ضعف این دلیل این است که: اولویت ظنیه (که دلیل بر حجیت شهرت گرفته‌اند) ضعیف‌تر از خود شهرت است. پس چگونه در حجیت شهرت به آن تمسک می‌شود، با اینکه اولویت ممنوع است (و باید دلیل از مدلول قوی‌تر باشد).

زیرا ظن و بلکه علم داریم به اینکه، مجرد افاده ظن، مناط و علت حجیت اصل (خبر واحد) نیست (تا گفته شود چون این مناط در شهرت اقوی است پس باید حجت باشد).

و ضعیف‌تر از این استدلال، نام‌گذاری این اولویت است در کلام آن مستدل به مفهوم موافقت، و حال آنکه این اسم را اصطلاحاً در جایی استعمال می‌کنند که استفاده حکم فرع از دلیل لفظی که بر حکم اصل دلالت دارد باشد مثل اینکه فرموده: (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ) که چون دلیل بر حرمت اف بر پدر و مادر است و به مفهوم موافقت و اولویت دلالت بر حرمت زدن آنها دارد.

ص: ۲۱۳

تشریح المسائل

*** با توجه به مطالبی که گذشت آیا شهرت فتوائیه از باب ظن خاص حجیت دارد یا نه؟**

- ۱- برخی همچون شهید اول و تابعین او قائل به حجیت شهرت فتوائیه‌اند.
- ۲- برخی دیگر همچون: مشهور متأخرین قائل به عدم حجیت شهرت از باب ظن خاص‌اند.

*** حاصل اولین استدلال گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه چیست؟**

این است که:

- ۱- ادله حجیت خبر واحد به مناط اینکه خبر واحد مفید ظن است آن را حجت نموده است.
 - ۲- اگر امری این مناط را قوی‌تر از خبر واحد داشته باشد به طریق اولی به نفس همین ادله حجت است.
 - ۳- ظن مستفاد از شهرت به لحاظ اکثریت افرادش از ظن مستفاد از خبر واحد قوی‌تر است.
- در نتیجه: ادله‌ای که دلالت بر حجیت خبر واحد دارد به طریق اولی تضمین‌کننده حجیت شهرت‌اند.

*** حاصل جوابی که شیخ از این استدلال می‌دهد چیست؟**

این است که: این نحوه ورود در بحث را استدلال نمی‌نامند، بلکه یک توهم و خیال است. یعنی: اگرچه مستدل آن را به عنوان استدلال مطرح نموده و لکن مثل توهم ضعیف و غیر قابل استناد است.

*** پس مراد از عبارت (وقع نظیره من الشهید...) چیست؟**

این است که: مثل همین استدلال را شهید ثانی در (مسالک) در باب شیاع ظنی دارد. توضیح:

- ۱- شهرت در احکام شرعیه است یعنی که اکثر فقها برطبق آن فتوی داده‌اند.
 - ۲- شیاع در موضوعات خارجی است مثل: رؤیت هلال.
 - ۳- یننه، یعنی: شهادت عدلین در موضوعات حجت است و دلیل دارد.
- حال: شهید ثانی فرموده است: اگر یننه (شهادت عدلین) حجیت دارد. پس باید شیاع به طریق اولی حجت باشد زیرا که چه بسا ظن حاصل از شیاع به مراتب قوی‌تر باشد از ظن حاصله از شهادت عدلین، پس بالاولویة باید حجت باشد.

*** وجوه ضعف و اشکالات وارده بر این استدلال از نظر شیخ چیست؟**

روی هم رفته از سه جهت سه اشکال بر آن وارد است از جمله اینکه:

ص: ۲۱۴

۱- این گروه در استدلال خود شهرت فتوائیه را به خبر واحد قیاس نمودند، آن‌هم به قیاس اولویت. درحالی‌که: این قیاس اولویت از اولویت‌های ظنی است و اولویت ظنیه به مراتب ضعیف‌تر از شهرت است و شما نمی‌توانید برای اثبات حجیت شهرت به آن تمسک کنید.

به عبارت دیگر: دلیل همیشه قوی‌تر از مدلول است چرا که نسبت دلیل به مدلول همان نسبت علت است به معلول. حال از آنجا که اولویت ظن به مراتب ضعیف‌تر از خود شهرت است. در نتیجه: نمی‌توان اولویت ظن را دلیل بر حجیت شهرت قرار داد.

* مقدمه بفرمائید غرض از قیاس چیست؟

کشاندن حکم اصل است به سوی فرع، آن‌هم به واسطه قدر جامع میان آن دو زیرا در قیاس یک اصل و یک فرع وجود دارد، و لذا قیاس بر دو قسم است.

* قیاس بر چند قسم است؟

بر دو قسم است: ۱- قیاس مساوات ۲- قیاس اولویت.

* مراد از قیاس مساوات چیست؟

قیاسی است که اصل و فرع در دارا بودن آن ملاک مساوی هستند.
مثل: فقاع و خمر نسبت به مسکر بودن.
نکته: قیاس مذکور از نظر علمای شیعه بالاجماع باطل است.

* قیاس اولویت چگونه قیاسی است؟

قیاسی است که مناط موجود در اصل به طریق اولی و قوی‌تر در فرع نیز وجود دارد.

* قیاس اولویت خود بر چند قسم است؟

بر دو قسم است: الف: قیاسی که اولویت قطعیه دارد. ب: قیاسی که اولویت ظنیه دارد.

* مراد از قیاسی که اولویت قطعیه دارد چیست؟

مثال بزنید.

یعنی: اولویتی است که تمام عقلاء عالم آن را از ظاهر کلام می فهمند.

مثل: آنچه در باب مفهوم موافقت از مفاهیم وجود دارد.

فی المثل: می فرماید: (فمن يعمل مثقال ذره شراً يره) حال وقتی ذره‌ای کار شر کیفر دارد، به طریق اولی شرهای بزرگتر دارای کیفر خواهند بود. و هکذا امثالهم.

* مراد از قیاسی که اولویت ظنیه دارد چیست؟

(استخراج مناط الحکم ظنا و الحاق ما کان المناط فیہ اقوی بالاصل فی الحکم) است.

ص: ۲۱۵

یعنی: ابتدا یک مناطی برای حجیت خبر واحد درست می‌کنیم و فی المثل می‌گوییم: حجیت خبر واحد به خاطر افاده ظن است، سپس می‌گوئیم: همین مناط و بلکه قوی‌تر از آن در شهرت وجود دارد، پس شهرت هم حجت است.

* حال بفرمائید ما نحن فیه مربوط به کدام یک از این دو نوع اولویت است؟

از قبیل اولویت ظنیه است.

* نظر شیخ پیرامون این مناط و اولویت آن چیست؟

اولا: از کجا که مناط حجیت خبر واحد افاده ظن بما هو ظن باشد؟

ثانیا: از آنجا که این قیاس از قبیل قیاس اولویت ظنیه است و چنین قیاسی به مراتب از خود شهرت فتوائیه ضعیف‌تر است چگونه می‌توانید حجیت شهرت را ثابت کنید.

* چرا اولویت ظنیه از شهرت فتوائیه ضعیف‌تر است؟

زیرا خود شهرت فتوائیه مضمون الاعتبار و پائین‌تر از آن مشکوک الاعتبار و پائین‌تر از آن موهوم الاعتبار و پائین‌تر از آن مقطوع العدم است.

حال اولویت ظنیه در مرتبه مقطوع العدم بودن شهرت فتوائیه است.

* حاصل مطلب شیخ در این اشکال چیست؟

این است که: اولویتی که به حکم اخبار متواتری که در بطلان قیاس آمده خودش مسلم البطلان است و مراتب بسیاری از مراتب شهرت پایین‌تر است و نمی‌توان حجیت شهرت را اثبات نمود.

* دومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟

این است که اصل اولویت از نظر ما قابل قبول نیست، چرا که:

اولا: باید ریشه اولویت را در این دانست که مناط حجیت را افاده ظن بما هو ظن بدانیم تا بتوانیم بگوئیم: این مناط در شهرت بالاولویت وجود دارد.

ثانیا: ما قبول نداریم که افاده ظن مناط حجیت خبر واحد باشد.

* چرا شیخ قبول ندارد که افاده ظن مناط حجیت خبر واحد باشد؟

زیرا سه احتمال متصور است و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، از جمله اینکه:

۱- احتمال دارد مناط حجیت، افاده ظن بما هو ظن باشد که با این احتمال، استدلال آنها درست است.

۲- احتمال دارد که مناط حجیت، تنها ظن حاصله از خبر ثقه باشد و نه ظن حاصله از هر طریقی، پس نمی توان شہرتی را بہ باب ظن سرایت داد کہ براساس این احتمال استدلال آنها غلط است.

ص: ۲۱۶

۳- احتمال دارد حجیت خبر واحد تبعدی محض باشد، بدین معنا که دلیل گفته عمل کنید، ما هم عمل می‌کنیم. یعنی: مناط تعبد است و سؤال از مناط نمی‌شود، و حال وقتی مناط تبعدی شد تابع نص است و ما نسبت به خبر دلیل خاص داریم و لذا از آن متابعت می‌کنیم، لکن نسبت به شهرت دلیل خاص نداریم. و لذا براساس این احتمال نیز استدلال آنها ناتمام است. پس اولویتی در کار نیست تا بتوان حکم خبر را به شهرت سرایت داد.

* سومین اشکال شیخ بر استدلال مذکور چیست؟

این است که: شما نام این استدلال را مفهوم موافقت گذاشتید و حال آنکه اولویت ظنیه را نمی‌توان مفهوم موافقت خواند، چرا که مفهوم موافقت در اصطلاح عبارت است از: دلیل لفظی که بتوان حکم فرع و مقیس را به نحو اولویت از آن استفاده نمود، همان‌طور که حرمت فحش دادن و کتک زدن را می‌توان از نفس آیه شریفه (فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ) استفاده نمود. و حال آنکه: اولویت ظنیه دلیل لفظی نیست تا دلالتش بر حجیت شهرت، سبب آن باشد که بتوان نام آن را مفهوم اولویت قرار داد.

* عبارت اخرای مطلب فوق چیست؟

این است که: مفهوم موافقت استفاده حکم فرع است از ظاهر دلیل لفظی. یعنی: خود کلام به ظهور لفظیه و به دلالت التزامیه لفظیه (با لزوم بین بالمعنی الاخص) دلالت بر حکم فرع دارد چه این ظهور، منطوقی و چه مفهومی باشد و مفهومی هم چه مفهوم مخالفت و یا مفهوم موافقت باشد. درحالی‌که: قیاس اولویت ظنیه، استفاده حکم فرع است از اصل، آن‌هم به توسط تنقیح مناط، آن‌هم ظنی و نه قطعی. حال: ما نحن فیه نیز از همین قبیل است، در نتیجه نامگذاری شما به مفهوم موافقت غلط است.

* دومین دلیل گروه اول بر حجیت شهرت فتوائیه از باب ظن خاص چیست؟

در متن بعدی آمده که ذیل آن پاسخ لازم داده خواهد شد.

ص: ۲۱۷

متن: الثاني: دلالة مرفوعة زرارة و مقبولة عمر بن حنظلة على ذلك:

ففي الاولى، قال زرارة: قلت: جعلت فداك، يأتي عنكم الخبران أو الحديثان المتعارضان، فبأيهما نعمل؟ قال: «خذ بما اشتهر بين أصحابك، و دع الشاذ النادر». قلت: يا سيدي، إنهما معا مشهوران مأثوران عنكم. قال «خذ بما يقوله أعدلهما» الخبر (۱). بناء على أن المراد بالموصول مطلق المشهور رويته كان أو فتوى، أو أن إناطة الحكم بالاشتهار تدل على اعتبار الشهرة في نفسها و إن لم تكن في الرواية.

و في المقبولة- بعد فرض السائل تساوى الراويين في العدالة- قال عليه السلام: «ينظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك- الذي حكما به- المجمع عليه بين أصحابك فيؤخذ به و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور عند أصحابك، فإن المجمع عليه لا ريب فيه و إنما الامور ثلاثة: أمر بين رشده فيتبع، و أمر بين غيئه فيجتنب، و أمر مشكل يرد حكمه إلى الله و رسوله. قال رسول الله صلى الله عليه و آله:

حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك، فمن ترك شبهات نجى من المحرمات، و من أخذ بالشبهات وقع في المحرمات و هلك من حيث لا يعلم».

قلت: فإن كان الخبران عنكم مشهورين قد رواهما الثقات عنكم، إلى آخر الرواية (۲).

بناء على أن المراد بالمجمع عليه في الموضوعين هو المشهور، بقريته إطلاق المشهور عليه في قوله «و يترك الشاذ الذي ليس بمشهور» فيكون في التعليل بقوله «فإن المجمع عليه» الخ دلالة على أن المشهور مطلقا مما يجب العمل به و إن كان مورد التعليل الشهرة في الرواية.

و مما يؤيد إرادة الشهرة من الإجماع أن المراد لو كان الإجماع الحقيقي لم يكن ريب في بطلان خلافه، مع أن الإمام جعل مقابله مما فيه الريب.

ترجمه:

دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتواییه

دلالت مرفوعة زراره و مقبولة ابن حنظله بر حجیت شهرت است.

۱- در مرفوعة آمده است که: عرض کردم فدایت شوم: از شما دو خبر و دو حدیث متعارض می‌رسد به کدامیک عمل کنیم؟ فرمود: به آن خبری که میان اصحاب و یاران مشهور است عمل نما و آنکه نادر است رها کن. عرض کردم: ای آقای من، هر دو روایت مشهور و از ناحیه شما رسیده‌اند. فرمود: روایتی را اخذ کن که راوی آن از دیگری عادل‌تر است. شیخ می‌فرماید: دلالت این خبر مبنی بر این است که مراد

۱- عوالی اللآلی: ج ۴، ص ۱۳، ح ۲۲۹.

۲- الوسائل: ج ۱۸، ص ۷۵، من ب ۹ و ص ۱۱۴، ح ۹، من ب ۱۲ من أبواب صفات القاضي.

ص: ۲۱۸

از (ما) موصوله در عبارت (ما اشتهر) مطلق مشهور باشد، خواه روایت باشد یا فتوی. و یا دلالت مذکور مبنی بر این است که: مناط حکم به وجوب اخذ و حجیت (از جانب امام) وصف اشتهار باشد، که این تعلیق خود دلالت دارد بر اعتبار شهرت فی نفسه، یعنی بدون تحقیقش در موصوفی هم معتبر است، چه در روایت باشد و چه در فتوی.

۲- و در مقبوله ابن حنظله: سائل بعد از فرض مساوی بودن دو راوی در عدالت می پرسد چه کنیم؟

امام می فرماید: نظر می شود به روایتی که راوی از ما نقل نموده و هر دو به آن حکم کرده و مجمع علیه میان اصحاب و یاران توست. لذا چنین روایتی اخذ و بدان عمل می شود و آنکه نزد یاران شاذ و غیر مشهور است ترک می شود چرا که در امر اجماعی شک و تردید وجود ندارد. سپس امام می فرماید:

امور (عالم) منحصر بر سه (۱) قسم است: ۱- امری که رشد و مستقیم بودنش روشن و آشکار است، پس مورد تبعیت و عمل واقع می شود. ۲- امری که اعوجاجش روشن و آشکار است، پس ترک می شود.

۳- امری که مشکل و مشتبه است و حکمش به خدا و رسول ارجاع داده می شود. پیامبر فرمود: امور سه دسته اند: ۱- حلال آشکار، ۲- حرام آشکار، ۳- اموری که میان حلال و حرام مشتبه است (نه حلیتش معلوم است و نه حرمتش). پس کسی که ترک کند شبهات را، نجات پیدا کند از افتادن در محرمات، و کسی که عمل کند به شبهات، می افتد در محرمات، و هلاک شود در حالی که متوجه نیست. گفتم: اگر هر دو خبر روایت شده از شما مشهور بوده و افراد موثق آن دو حدیث را از شما روایت کرده باشند چه باید کرد ... الخ ...

وجه استدلال

مبنی بر اینکه مراد از مجمع علیه (در کلام امام) در هر دو موضع، مشهور باشد، و قرینه (بر این ادعا)، اطلاق مشهور بر (مجمع علیه) در عبارت (و یتروک الشاذ الذی لیس بمشهور) می باشد.

پس: علت در این سخن امام که (فان المجمع علیه ...) دلالت دارد بر اینکه عمل به مشهور به طور مطلق واجب است، هر چند مورد این تعلیل شهرت روایی است.

لکن، مورد مخصص نبوده و به مقتضای (العله یعمم کما یخصص) می توان این حکم را به هر شهرتی تعمیم داد و لو شهرت فتوایی باشد.

مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع

از جمله اموری که اراده شهرت را از (مجمع علیه) در مقبوله تأیید می کند، این است که:

اگر مراد از اجماع، معنای حقیقی آن باشد، در بطلان قول مخالف و مقابل آن شکی نیست، و حال آنکه امام قول مقابل اجماع را مشکوک فیه قرار داد. (و این محال است مگر، اینکه از (مجمع علیه) شهرت اراده شده باشد، چرا که قول مخالف با مشهور، صحت و فسادش مشکوک فیه است).

تشریح المسائل

* محل شاهد در مرفوعه زراره چیست؟

این است که: امام در پاسخ به زراره می‌فرماید: (خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذَّ النادر).

* مراد از عبارت (بناء علی ان المراد بالموصل ... الخ) چیست؟

مبنای استدلال به مرفوعه است که تقریب آن عبارت است از اینکه:

مراد از (ماء موصوله) از دو حال خارج نیست:

یا مطلق مشهور است (چه شهرت به حسب روایت و چه شهرت به حسب فتوی) یا خصوص شهرت روایی. در صورتی که مراد از (ماء موصوله) مطلق مشهور باشد، روایت در صدد اثبات حجیت فعلیه برای وصف شهرت است و در صورتی که مراد از (ماء موصوله) خصوص شهرت روایی باشد، به قرینه سؤال سائل عمومیت را به تنقیح ملاک از آن به دست می‌آوریم.

به عبارت دیگر: با دو بیان می‌توان به مرفوعه مزبور استدلال نمود:

۱- اینکه بگوییم: هرچند مورد سؤال زراره روایت است (و نه فتوی)، لکن پاسخ امام عام و کلی است چرا که فرموده: (خذ بما اشتهر) یعنی: اخذ کن به آنچه که مشهور است.

حال می‌گوییم:

اولاً: این بیان اطلاق دارد.

ثانیاً: قاعده اصولی حکم می‌کند که (العبرة بعموم الجواب، لا بخصوص السؤال).

پس: ظاهر حدیث عام است و اطلاق دارد و شامل شهرت فتوائیه هم می‌شود.

۲- اینکه بگوییم: سلمنا که ظاهر حدیث عمومیت نداشته و مراد از (ماء موصوله) به قرینه سؤال سائل خصوص روایت باشد، ولی ما به تنقیح مناط عمومیت (و یا تعمیم) را به دست می‌آوریم، البته با این بیان که (تعليق الحكم على الوصف مشعر به علیة ذلك الوصف للحکم).

حال می‌گوییم: امام در اینجا فرموده «خذ بما» یعنی: خذ بالروایة، لکن بلافاصله و به دنبال آن صفت (اشتهر) را آورده است، یعنی (خذ بالروایة المشهورة) و این امر مشعر به آن است که: روایت بودن خصوصیتی ندارد، یعنی: اگر به روایت هم عمل می‌کنی چون که مشهور است دارای ارزش است.

پس: مناط و علت و جوب اخذ به حدیث، مشهور بودن است.

و العلة تعمیم یعنی:

هرجا که علت بود، حکم هم هست. در نتیجه: در شهرت فتوائیه: علت (یعنی: شهرت) هست، حکم هم که حجیت شهرت است باید باشد.

* محل شاهد در مقبوله ابن حنظله چیست؟

این است که: امام در پاسخ به سؤال سائل که می‌پرسد اگر هر دو قاضی و یا هر دو راوی در عدالت مساوی بودند چه کنیم؟ می‌فرماید که: «ینظر الی ما کان من روایتهم عَنَّا فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه بین اصحابک فیؤخذ و یتروک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فَانَّ المجمع علیه لا ریب فیہ».

* کیفیت استدلال به مقبوله مزبور چگونه است؟

توقف بر دو مرحله اجتهاد دارد.

۱- از آنجا که در روایت سخن از مجمع علیه است:

اولا: باید ثابت کنیم که مراد از مجمع علیه، مشهور است و نه اتفاق الكل.

ثانیا: برای اثبات این امر که مراد از مجمع علیه، مشهور است چند قرینه در خود حدیث وجود دارد.

الف: قرینه مقابله: زیرا که امام فرمود: (یؤخذ بمجمع علیه و یتروک الشاذ).

و شاذ حکمی یا حدیثی است که غیر مشهور است نه مجمع علیه.

ب: لا ریب فیہ، زیرا که امام فرمود: (فانَّ المجمع علیه لا ریب فیہ ...)

مفهومش این است که: (شاذ فیہ ریب)

آنکه اگر مراد اجماع مصطلح بود طرف مقابلش، لا ریب فی بطلانه بود، و نه فیہ ریب.

بنابراین: مراد شهرت است یعنی: حدیثی که مشهور است اطمینان‌آور است به همین دلیل است که لا ریب فیہ، برخلاف حدیث شاذ که ریب فیہ.

۲- سلمنا که مراد شهرت باشد، لکن حدیث مستقیما مربوط به شهرت روائی است و لا غیر.

پس: چنانچه بخواهیم در ما نحن فیہ به آن استدلال کنیم باید بگوئیم که:

مراد از شهرت، اعم از شهرت روائی و فتوائی است و دلیل آن تعلیل ذیل است که امام فرمود: فَانَّ المجمع علیه لا ریب فیہ.

یعنی: اگر مشهور ارزش دارد به خاطر این است که: لا- ریب فیہ، و این مناط در شهرت فتوائیه هم هست. حال: از آنجا که: العلة

تعمیم، در نتیجه: حکم شهرت روائی به شهرت فتوائی نیز سرایت می‌کند.

ص: ۲۲۱

متن: و لكن في الاستدلال بالروایتين ما لا يخفى من الوهن:

أما الأولى فيرد عليها- مضافا إلى ضعفها، حتى أنه ردها من ليس دأبه الخدش في سند الروايات، كالمحدث البحراني (۱)- أن المراد بالوصول هو خصوص الرواية المشهورة من الروايتين دون مطلق الحكم المشهور.

ألا- ترى أنك لو سئلت عن أن أي المسجدين أحب إليك؟ فقلت «ما كان الاجتماع فيه أكثر» لم يحسن للمخاطب أن ينسب إليك محبوبية كل مكان يكون الاجتماع فيه أكثر، بيتا كان أو خانانا أو سوقا؛ و كذا لو أجبت عن سؤال المرحيح لأحد الرمانين، فقلت «ما كان أكبر».

و الحاصل أن دعوى العموم في المقام لغير الرواية مما لا يظن بأدنى التفات، مع أن الشهرة الفتوائية مما لا يقبل أن يكون في طرفي المسألة، فقله «يا سيدي، إنهما معا مشهوران مأثوران» أوضح شاهد على أن المراد بالشهرة الشهرة في الرواية الحاصلة بكون الرواية مما اتفق الكل على روايته أو تدوينه، و هذا مما يمكن اتصاف الروايتين المتعارضتين به.

۱- كما في الحدائق الناضرة: ج ۱، ص ۹۹.

ص: ۲۲۲

ترجمه:

اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت

لکن در استدلال به این دو روایت یک وهن و سستی وجود دارد که پنهان هم نمی‌باشد.

اشکال به استدلال از روایت مرفوعه

علاوه بر ضعف سندی این روایت که حتی کسی مثل: محدث بحرانی که مرامش خدشه وارد کردن در سند روایات نیست آن را رد کرده است.

چون مراد از (ما موصوله) خصوص روایت مشهوره است از میان این دو روایت نه مطلق حکم مشهوری (هرچند از طریق فتوی تحقیق یابد)، دلالتش بر مدعا نیز ضعیف است.

مگر نمی‌بینی که: اگر از شما سؤال شود که کدامیک از دو مسجد محبوب‌تر است؟

و شما بگویید: آنکه جمعیت در آن بیشتر است، درست نیست که مخاطب به شما نسبت دهد محبوبیت هر مکانی را که جمعیت در آن بیشتر است اعم از خانه، کاروانسرا و یا بازار.

(یعنی: نمی‌تواند در استنادش به لفظ (هر کدام که اجتماعش در آن بیشتر است) تمسک نماید.

و این چنین است اگر شما پاسخ دهید از سؤالی که در رجحان یکی از دو انار شده، به اینکه، آنکه بزرگتر است (یعنی: او نمی‌تواند رجحان و محبوبیت هر شیء بزرگتری را به شما نسبت دهد).

حاصل کلام

اینکه ادعای تعمیم در مرفوعه زراره (و اینکه هر شهرتی حجت و واجب العمل است اعم از شهرت روایی و فتوایی) از جمله اموری است که با اندک تامل در روایت از گمان می‌رود و از آن رفع ید می‌شود.

از این گذشته شهرت فتوائیه از جمله اموری است که پذیرفته نمی‌شود که در یکی از دو طرف مسئله واقع شود. (و لذا مراد از شهرت در اینجا خصوص شهرت روایی است).

بنابراین: این سخن سائل که گفت: یا سیدی، هر دو مشهور و از شما رسیده است، شاهدی زنده و گویاست بر اینکه مراد از شهرت، شهرت روایی است، که تمام روات، حتی روات دیگر نیز این را نقل و یا تدوین نموده‌اند (به خلاف روایت دیگر که همه روات آن را نقل و یا درج در کتبشان نکرده‌اند).

البته، این (شهرت به این معنا) از جمله اموری است که ممکن است راجع به یک حکم در دو روایت متعارض تحقیق یابد.

ص: ۲۲۳

تشریح المسائل

*** مراد از عبارت (و لكن فی الاستدلال بالروایتین ... الخ) چیست؟**

پاسخ شیخ به استدلال گروه اول است به مرفوعه زراره در قالب چهار اشکال.

*** اولین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟**

این است که: این حدیث از نظر سند حجت نیست، چرا که حدیث مزبور را:
اولا: تنها ابن ابی جمهور احسائی نقل کرده که خود متهم است به خلط روایت صحیح و غیر صحیح.
ثانیا: این نقل در کتاب عوالی اللئالی صورت گرفته که خود مورد طعن علما واقع شده.
ثالثا: ابن ابی جمهور حدیث را از قول علامه، آن‌هم از قول زراره نقل نموده که نامی از واسطه میان علامه و زراره به میان نیامده و سلسله، حلقه مفقوده دارد.
رابعا: چنان که مرحوم نائینی تتبع نموده این حدیث در کتب علامه درج نشده است.

*** دومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه زراره چیست؟**

این است که:
این که شما گفتید: امام فرموده (خذ بما اشتهر) یعنی (خذ بكل شیء مشهور) و این پاسخ اطلاق داشته و کلی است پس شامل فتوای مشهور هم می‌شود، در پاسخ به این نظر می‌گوییم:
موصولات از جمله (ما موصوله) از اسماء مبهمه‌اند و فی نفسه، نه مطلق‌اند و نه مقید و نه عام‌اند، نه خاص، لذا نیاز به قرینه و تفسیر دارند و سؤال سائل خود قرینه و تفسیر این مبهم است.
یعنی: چون سؤال از روایت است، به همین قرینه، پاسخ هم به روایت است و حمل بر آن می‌شود.
در نتیجه: این روایت اطلاق ندارد، و ما دو شاهد مثال عرفی بر این ادعا می‌آوریم.

*** اولین شاهد مثال بر عدم عمومیت و اطلاق روایت مذکور چیست؟**

این است که:
اگر کسی از شما پرسد، کدام یک از دو مسجد محل نزد شما محبوب‌تر است و شما پاسخ دهید، آن مسجدی که اجتماعات در آن بیشتر است، آیا درست است که کسی بگوید: مراد این پاسخ‌دهنده، اطلاق دارد و هر مکانی که اجتماعات در آن زیادتر است نزد او محبوب‌تر است، هرچند این مکان کاروانسرا، قمارخانه و ... باشد. روشن است که چنین تفسیر و برداشتی ناصحیح و بی‌جاست.

*** دومین شاهد مثال شیخ بر عدم چنین عمومیتی در مرفوعه چیست؟***

این است که: اگر از شما پرسند، کدام یک از این دو انار نزد شما دوست داشتنی تر است و شما

ص: ۲۲۴

پاسخ دهید، آن اناری که بزرگتر است.

آیا درست است که شنونده بگوید: مراد این مجیب کلی است و لذا هر چیزی که بزرگتر است نزد او دوست‌داشتنی‌تر است و لو این بزرگتر، یک خوک باشد، خیر، چنین تفسیری درست نیست.

و لذا: باید بدانیم مراد مجیب، به قرینه سؤال سائل، همان مسجد و یا اناری است که مشار الیه واقع شده است و نه غیر آن.

* سومین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟

این است که: شما در بیان دوم خود گفتید: به فرض که مراد ما از (ما اشتهر) خصوص روایت باشد، لکن (تعليق الحكم على الوصف مشعر بالعلیة) و از راه تنقیح مناط به دنبال تعمیم رفتید. لکن ما به شما پاسخ می‌دهیم که: مجرد اشعار کفایت نمی‌کند، البته اگر علیت مسلّم و قطعی می‌شد بلکه حق با شما بود. لکن: چنین علیتی مسلم نیست پس ظهوری هم در کار نیست، پس اعتباری به این تنقیح نیست.

* چهارمین اشکال شیخ از استدلال به مرفوعه توسط گروه اول چیست؟

این است که: در این روایت، پس از آنکه امام فرمود: (خذ بما اشتهر و دع الشاذ النادر) راوی پرسید: اگر هر دو روایت مشهور و از شما رسیده باشد چه کنیم؟

که این خود قرینه دیگری است بر اینکه مراد از (ما اشتهر) خصوص روایت باشد و نه فتوی.

زیرا که: ممکن است دو روایت متعارض، هم هر دو مشهور و هم همه محدثین آن دو را در کتب خود نوشته باشند. لکن امکان ندارد دو فتوای مخالف در عصر واحد هر دو مشهور باشند.

یعنی: نمی‌شود که مشهورین یک عصر هم به وجوب یک مسئله و هم به عدم وجوب آن فتوی داده باشند. بلکه، در فتوی، مسئله این گونه است که اگر یک طرف مشهور است، طرف دیگر شاذ و نادر است.

* حاصل مطلب چیست؟

این است که: اگر سائل فرض کرد که هر دو روایت مشهور باشند و امام هم این مسئله را رد نکرد، بلکه پاسخ دیگری داد، دلیل بر آن است که مراد در اینجا شهرت روایی است و نه فتوایی.

ص: ۲۲۵

متن: ۱- و من هنا يعلم الجواب عن التمسك بالمقبولة و أنه لا تنافی بین إطلاق المجمع علیه على المشهور و بالعكس حتى نصرف أحدهما عن ظاهره بقريته الآخر، فإن إطلاق المشهور في مقابل الإجماع إنما هو إطلاق حادث مختص بالاصوليين، و إلا فالمشهور هو «الواضح المعروف» و منه:

شهر فلان سيفه، و سيف شاهر.

۲- فالمراد أنه يؤخذ بالرواية التي يعرفها جميع أصحابك و لا ينكرها أحد منهم، و يترك ما لا يعرفه إلا الشاذة و لا يعرفه الباقي.

۳- فالشاذ مشارك للمشهور في معرفة الرواية المشهورة، و المشهور لا يشاركون الشاذ في معرفة الرواية الشاذة؛ و لهذا كانت الرواية المشهورة من قبيل بين الرشد، و الشاذ من قبيل المشكل الذي يرد علمه إلى أهله، و إلا فلا معنى للاستشهاد بحديث التثليث.

۴- و مما يضحك الثكلى في هذا المقام توجيه قوله «هما معا مشهوران» بإمكان انعقاد الشهرة في عصر على فتوى و في عصر آخر على خلافها، كما قد يتفق بين القدماء و المتأخرين.

فتدبر.

ص: ۲۲۶

ترجمه:

اشکال بر استدلال به مقبوله ابن حنظله

- ۱- و از اینجا (از پاسخی که به استدلال به حدیث مرفوعه داده شد) پاسخ از استدلال به روایت مقبوله نیز روشن می‌شود. البته میان اطلاق (مجمع علیه) بر مشهور و بالعکس (اطلاق مشهور بر اجماع) هیچ‌گونه تنافی وجود ندارد تا اینکه ما یکی از آن دو (لفظ اجماع و لفظ مشهور) را به قرینه دیگر از ظاهرش منصرف و از آن رفع ید کنیم).
- زیرا اطلاق مشهور در مقابل اطلاق اجماع، یک اطلاق مستحدثی است که اختصاص به خود اصولیین دارد (یعنی: در اصطلاح روایت و محدثین مستعمل نمی‌باشد). و گرنه لفظ مشهور همان معنای واضح و روشن است و از این شهرت (به معنای واضح و روشن، به عنوان مثال گفته می‌شود: فلان کس شمشیرش را ظاهر نمود و یا شمشیرش برهنه و آشکار است).
- ۲- پس مراد (امام) این است که: روایتی اخذ می‌شود که تمام اصحاب و یاران به آن شناخت داشته و احدی آن را انکار نمی‌کند و ترک می‌شود روایتی را که نمی‌شناسد آن را مگر تعداد قلیلی از اصحاب و بقیه از آن اطلاعی ندارند.
- ۳- پس روایت شاذ از این نظر که روایت شاذ روایت مشهور را می‌شناسند با روایت مشهور، مشترک است و حال آنکه روایت مشهور از این جهت با روایت شاذ اشتراکی ندارد، چرا که روایت مشهور اطلاعی از روایت شاذ ندارد.
- و لذا: روایت مشهور از مصادیق (بین الرشد) است و روایت شاذ از قبیل (المشکل الذی یرد علمه الی اهله) است، و گرنه معنایی برای استشهاد امام به حدیث تثلیث وجود نداشت.
- ۴- و از توضیحات خنده‌دار در این مقام، که زن بچه‌مرده را به خنده می‌آورد، توجیه این سخن راوی است که (هما معا مشهوران)، به اینکه ممکن است در عصری شهرت بر فتوایی (مثلاً: وجوب نماز جمعه) منعقد شود و پس از سپری شدن این عصر و آمدن عصر جدید، فتوی عوض شده و مشهور علما برخلاف آن یعنی: فتوی به تحریم آن بدهند، همان‌طور که میان قدما و متأخرین در مسائل اتفاق می‌افتد، پس ممکن است سائل در این حدیث حکم چنین موردی را از امام استفسار کرده باشد.

ص: ۲۲۷

تشریح المسائل

*** مقدمه بفرماید (ال) در عبارت (المجمع علیه لاریب فیه) تعریف است و یا موصول؟**

ممکن است (ال) تعریف و ماهیت باشد و ممکن است (ال) موصول باشد.

*** استدلال به مرفوعه و مقبوله هریک بر اساس کدام یک از دو احتمال فوق است؟**

استدلال بر مرفوعه بر اساس (ال) تعریف و استدلال بر مقبوله بر اساس (ال) موصول است.

*** اگر (ال) در مقبوله به معنای موصول باشد شیخ چه اشکالی بر استدلال بر مقبوله وارد می‌کند؟**

روی هم‌رفته چهار اشکال وارد کرده که تمام آنها مربوط به دلالت مقبوله می‌شود و نه سند آن.

*** اولین اشکال شیخ از استدلال به مقبوله چیست؟**

این است که: موصولات از مبهماتند و مبهمات فی نفسه واضح الدلاله نیستند، و لذا نیاز به قرینه دارند که در ما نحن فیه، خود سؤال سائل قرینه است. چرا که از حکم دو روایت متعارض می‌پرسد، پس جواب نیز باید متناسب با سؤال باشد.

*** دومین اشکال شیخ بر این استدلال چیست؟**

این است که: اشعار تنها کفایت نمی‌کند بلکه علیت، یا باید منصوبه باشد و یا ظهوری، که هیچ‌یک نیست. نکته: این دو اشکال و پاسخ به مقبوله و مرفوعه نیز داده شد.

*** سومین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟**

این است که:

سائل پس از اینکه امام می‌فرماید: (یؤخذ بالمجمع علیه...) سؤال می‌کند، یا ابن رسول الله! اگر هر دو خبر روایت شده از شما مشهور و افراد موثق آن دو را روایت کرده باشند چه کنیم؟ و این خود قرینه دیگری است بر اینکه مراد شهرت روایی باشد و نه فتوایی، چرا که دو روایت متعارض می‌توانند هر دو از حیث روایت مشهور و مجمع علیه، لکن دو فتوای متعارض، چنین قابلیت ندارند.

چنان که در مرفوعه بیان کردیم.
نکته: اگر شیخ فرمود: (و من هنا يعلم...) نظر به همین قسم سوم دارد.

* چهارمین اشکال شیخ به استدلال از مقبوله چیست؟

این است که:
سه اشکال مذکور مربوط به مرحله دوم از دو اجتهادی بود که استدلال به مقبوله متوقف بر آن بود لکن، این اشکال مربوط است به مرحله اول از آن دو اجتهاد و آن عبارت است از اینکه:

ص: ۲۲۸

مستدل قائل به تمایز مجمع علیه با مشهور در زمان ائمه و در لسان روایات شده، همان‌طور که الآن در اصطلاح فقها متمایزند، و لذا مدعی شده که حتما باید از ظاهر یکی از آن دو رفع ید کنیم و یا اینکه از ظاهر مشهور رفع ید کرده و آن را بر مجمع علیه حمل نماییم، به همین خاطر با دو قرینه ثابت کرد که باید از ظاهر مجمع علیه رفع ید کرده و آن را بر شهرت حمل کنیم. اما به نظر ما (شیخ) مرزبندی و تمایز میان مجمع علیه و شهرت، امری است که بعدها در میان فقها و اصولیین پدید آمد و الا در زمان ائمه و در اصل لغت، تفاوتی میان آن دو نبوده است تا نیاز به توجیه و حمل برخلاف ظاهر داشته باشد. بلکه هم‌آهنگ می‌باشند؛ چرا؟

زیرا مشهور در لغت به معنای امر واضح و معروف است چنان‌که عرب می‌گوید:

فلان شهر سیفه یعنی: ظهر و یا سیف شاهر یعنی: ظاهر و این معنا با مجمع علیه منافاتی ندارد.

با توجه به مطالب مذکور: مراد امام این است که:

هر حدیثی را که همه اصحاب و شاگردان ائمه می‌شناسند و کسی از آنها آن را انکار نمی‌کند آن را اخذ کنید، و هر حدیثی را که تنها گروه قلیلی از محدثین می‌شناسند لکن اکثریت از آن بی‌اطلاعند ترک کنید. پس در حقیقت، شاذ: یعنی: گروه قلیل با مشهور، یعنی: اکثریت، در شناخت روایت مشهوره مشترک‌اند ولی عکس آن صادق نیست.

* مراد از تقسیم امور و استشهاد امام به تثلیث پیامبر چیست؟

۱- حلال بین و یا بین الرشد، همان روایاتی است که شاذ و مشهور هر دو آنها را قبول دارند.

۲- حرام بین و یا بین الغی، همان روایاتی است که هر دو گروه آن را رد می‌کنند.

۳- شبهات بین ذلک، همان روایاتی است که شاذ قبول دارد ولی مشهور نه.

* اگر مراد شهرت مصطلح باشد باز هم این تثلیث معنا دارد؟

خیر، در آن صورت امور بر دو قسم می‌شود:

بین الرشد، که مشهور باشد و بین الغی، که شاذ باشد.

* مراد از عبارت (و مما یضحک التکلی ...) چیست؟

توجیهی است که مستدلین آوردند مبنی بر اینکه:

فرض اینکه هر دو حدیث مشهور باشند می‌تواند خود قرینه باشد بر اینکه مراد شهرت در روایت باشد و نه در فتوی چون دو فتوای متعارض نمی‌توانند که هر دو مشهور باشند، درست نیست و این فرض دلیل نمی‌شود که مراد شهرت در روایت باشد، بلکه با شهرت فتوایی هم سازگار است و می‌شود

ص: ۲۲۹

که دو فتوی هم مشهور باشند، لکن تصوّر مطلب به این صورت است که: در دو عصر، دو شهرت محقق شود، مثل آنچه میان متقدمین و متأخرین پیش آمده که مشهور میان قدما تنجس آب چاه بوده و مشهور میان متأخرین طهارت آن است، پس دو فتوای متقابل مشهور هم متصور است، البته نه در یک عصر بلکه در دو عصر. و این همان توجیه خنده‌دار است.

* نظر شیخ پیرامون توجیه مذکور چیست؟

این توجیه خنده‌دار است زیرا که: اولاً: تعبیرات دو حدیث خود بیانگر این است که: مراد مشهورین من حیث الروایه است و نه فتوی. فی المثل: در مرفوعه دارد که (مأثوران عنکم) و یا در مقبوله دارد (الخبران عنکم). ثانیاً: در زمان ائمه چنین چیزی مورد ابتلا نبوده تا اینکه سائل از آن سؤال کند.

* چرا شیخ فرمود: (و الا فلا معنی للاستشهاد ... الخ)؟

زیرا مراد امام از استشهاد به حدیث تثلیث، بیان حکم شاذ است نه امر بین الرشد و بین الغی. چرا که امر این دو بسیار روشن و نیازی به شرح و بیان ندارد تا اینکه حضرت نیازمند باشند به حدیث روایت شده از پیامبر متمسک شوند.

* مراد از عبارت (فتدبر) در پایان متن چیست؟

شاید اشاره باشد به اینکه: و لو در آن عصر مبتلا به نبوده باشد، لکن، سؤال از حکم یک موضوع متوقف نیست بر مورد مبتلا به بودن آن در زمان سؤال، بلکه می‌پرسند تا اگر در آینده نیز موردی پیدا نمود حکم آن معلوم باشد. پایان مبحث شهرت

ص: ۲۳۰

فهرست مطالب

- مقام دوم: در وقوع تعبد به ظنّ اجماع منقول اجماع منقول و وجه خروج آن از اصل اوّلی ۶
 مراد از تقدیم بحث از اجماع منقول بر خبر واحد ۶
 نظر شیخ پیرامون ملازمه میان اجماع منقول و خبر واحد ۱۲
 امر اوّل ۱۲
 عدم دلالت آیات بر حجّیت اجماع منقول ۱۷
 حاصل استظهار از آیه شریفه ۱۷
 پاسخ شیخ از اشکال مذکور ۲۳
 مؤیدی بر نظر شیخ ۲۷
 حاصل گفتار ۲۷
 اشکال ۳۱
 پاسخ شیخ ۳۱
 امر دوّم: نقل کلام علما در اجماع ۳۵
 نقل عبارات علما در اجماع و حجّیت آن ۳۸
 بیان تسامح در اطلاق لفظ اجماع ۴۳
 نفی اصطلاح اجماع از اطلاقی دیگر ۴۵
 مسامحه دیگر در اطلاق لفظ اجماع در تقریر فوق ۴۷
 حاصل دو مسامحه ۴۷
 دو گواه بر عدم اراده اجماع اصطلاحی در اتفاق من عدا الامام ۵۱
 عدم ایراد بر اطلاق اجماع بنا بر هریک از دو مسامحه ۵۱
 کلام صاحب معالم ۵۲
 پاسخ شیخ در مقام اشکال بر کلام مذکور ۵۲
 اقسام اجماعات منقوله در کتب فقها ۵۷
 حکم الفاظ اجماع ۵۷

ص: ۲۳۱

استدراک ۵۷

- وجه اضعفیت اجماع اخیر از دو قسم قبلی ۶۱
- ادعای اشتراک در طریق احراز رأی امام (ع) میان سید و شیخ ۶۵
- نقل عبارات شیخ طوسی بر عدم اشتراک ایشان با سید ۶۶
- کلام دیگر از شیخ در کتاب عدّه ۶۶
- شاهدی دیگر از کلام شیخ طوسی در عدّه ۶۹
- معیار در شناخت فقهای که بر اساس قاعده لطف مشی کرده‌اند ۷۱
- نقل عبارت فخر الدین در ایضاح ۷۱
- شاهدی دیگر بر اعتقاد فخر به قاعده لطف ۷۱
- گفتار شهید اول در ذکری ۷۴
- استدلال محقق ثانی بر عدم قول برای میت ۷۴
- نقل کلام از محقق داماد در این مقام ۷۴
- استشهاد شهید اول به توجیحات بعیده در اثبات قاعده لطف ۷۴
- راه سوم در کشف رأی امام برای مدّعی اجماع ۷۷
- وجوب التوقف در عمل به اجماع منقول ۸۱
- اشکال بر جناب شیخ انصاری ۸۴
- کلام و اشکال محقق کاظمی در شرح وافیه ۸۷
- دومین اشکال محقق کاظمی به خودش ۹۰
- ایرادی دیگر بر پاسخ دوم ۹۳
- پاسخ کاظمی از ایراد فوق ۹۳
- پاسخ شیخ از اشکال ۹۶
- محمل‌های ادعای اجماع ۹۹
- توجیه سوم ۱۰۴
- موردی دیگر از مواردی که تصریح به محمل و توجیه سوم دارد ۱۱۰
- موردی دیگر از موارد محمل سوم ۱۱۴
- وجوه سه‌گانه در اثبات ابتناء اجماع ابن ادریس بر حدس ۱۱۸
- شاهدی دیگر بر عدم حجیت اجماع ناشی از حدس و اجتهاد ۱۲۳
- استظهار شیخ ۱۲۳
- مقایسه شیخ میان کلام حلّی و محقق ۱۲۷
- تأویل در اجماعات ادعاشده ۱۲۸

ص: ۲۳۲

مقاله محدث مجلسی ۱۲۸

تحقیق شیخ ۱۳۱

حاصل کلام ۱۳۴

بیان محقق سبزواری پیرامون اجماع مذکوره ۱۳۶

حاصل بحث ۱۳۷

تضعیف کلام سبزواری توسط شیخ ۱۴۳

مثال ۱۴۵

توضیح مطلب با یک مثال خارجی ۱۴۷

نظر شیخ اسد الله تستری در فایده اجماع ۱۵۵

مقام اول: حجت بودن اجماع منقول به اعتبار اول ۱۵۷

مقام دوم: حجت بودن نقل سببی که در مقدمه اول ذکر شده و وجه حجیت آن ۱۶۲

مقدمه سوم و یا نتیجه ۱۶۷

ادامه کلام تستری در کشف القناع ۱۸۱

پایان کلام محقق تستری در کشف القناع ۱۸۶

انتقاد شیخ به محقق تستری ۱۸۹

اجمال مقال ۱۹۲

سخن در خبر متواتر منقول ۱۹۷

استدراک ۱۹۷

معنای قبول نقل تواتر ۲۰۰

شهرت فتوایه شهرت و حجیت آن از باب ظن خاص ۲۰۸

منشأ توهم حجیت شهرت از باب ظن خاص ۲۱۲

دلایل دیگر گروه اول بر حجیت شهرت فتوایه ۲۱۷

وجه استدلال ۲۱۸

مؤیدی بر اراده شهرت از لفظ اجماع ۲۱۸

اشکالات شیخ به استدلال گروه اول به این دو روایت ۲۲۲

اشکال به استدلال از روایت مرفوعه ۲۲۲

حاصل کلام ۲۲۲

اشکال بر استدلال به مقبوله ابن حنظله ۲۲۶

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

